

م . م . دیا کونف

اشکانیان

ترجمہ کریم کشاورز

م . م . دیا کونف

اشکانیان

ترجمہ کریم کشاورز

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

اشکانیان

www.KetabFarsi.com

مجموعه تاریخ ایران

۳

اشکانیان

www.KetabFarsi.com

م.م. دیاکونف

ترجمه کریم کشاورز

www.KetabFarsi.com



انتشارات پیام - تهران - شاهرضا - مقابل دانشگاه

در بهار ۱۳۵۹

در چاپخانه کاویان چاپ شد.

چاپ دوم

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۴۷۷ به تاریخ ۱۳۵۰/۱۲/۲۶

همه حقوق محفوظ است.

مقدمه مترجم

چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۴۴ به سرمایه انجمن ایران باستان و به همت استاد فرهوشی صورت گرفت و به سبب شتاب در ترجمه و طبع کمبودهای بسیار بدان راه یافت، که کوشیده‌ام در این چاپ رفع کنم. پاره‌ای نامها به ضبط یونانی آمده بود و دوستان و منتقدان دانشمند بهتر آن دیدند که شکل ایرانی آنها نقل شود.

درینا که نامهای تاریخی ایرانی - اعم از کسان و یا جاها - به انحای گوناگون ضبط شده است و این خود در مورد اسامی اشخاص و اماکن تاریخی بعد از اسلام هم تا حدی صادق است و باعث گمگشتگی و سرگردانی مترجمان و حتی مؤلفان میگردد و مرجع معین و صلاحیتداری وجود ندارد که همگان آن را بپذیرند تا این تشتت برطرف شود.

با وجود این دشواریها، کوشیده‌ام اسامی را به صورت ایرانی نقل کنم و یونانی آن را هم - چون مشهورتر است - ذکر نمایم. چند خطای چاپی - با وجود دقتی که در غلط‌گیری مرعی گشته -

به کتاب راه یافته است که گمان می‌رود خواننده به آسانی صحیح آنها را
استنباط فرماید و علیهذا از چاپ غلطنامه خودداری می‌شود.
رسیدن به کمال در طبیعت ما نیست و گرنه کوشش و تلاش برای
وصول بدان معنی نمی‌داشت. توفیق خواننده را آرزو مندم.

کریم کشاورز

بهار ۵۱/۱/۱۴

فهرست مندرجات

۵	فصل اول - میراث اسکندر
۱۵	فصل دوم - تاسیس امپراطوری سلوکیان
۳۲	فصل سوم - آنطیوکوس سوم
۴۰	فصل چهارم - سلوکیان و پارتها
۵۰	فصل پنجم - پادشاهی « یونانی - باختری »
۵۵	فصل ششم - امپراطوری جهانی پارت
۸۶	فصل هفتم - روم و پارت
۹۴	فصل هشتم - دولت و کشور پارت در آغاز تاریخ میلادی
۱۰۶	فصل نهم - انقراض پادشاهی پارت
۱۱۳	فصل دهم - فرهنگ ایران در عهد پارتیان
۱۲۹	تعلیقات
۱۳۷	فهرست اعلام

www.KetabFarsi.com

فصل اول

میراث اسکندر

اسکندر اقدامی چند به عمل آورد که به وحدت بخشهای پراکنده مملکت وی کومک کرد. ولی معهدا نتوانست آرزوی خویش، یعنی ایجاد قوم واحد «پارسی-هلنی» (پارسی - یونانی) را تحقق بخشد و گامهایی که در این طریق برداشت حتی تمامیت دولتی را که پدید آورده بود تأمین نکرد. با این حال اقدامات وی به اعتلا و پیشرفت بیشتر و مجدد نیروهای تولیدی و پیدایش اشکال سیاسی نوینی - که پیش از شیوه‌های پیشین مشرق زمین با اوضاع ملایم و متناسب بوده - یاری کرد و موجب انتشار فرهنگ یونانی (هلنی) در خاورزمین گشت و در آن خطه فرهنگی پدید آورد که عناصر یونانی و محلی در آن سخت بهم آمیخته و ممزوج گشته بود. بر اثر لشکرکشیهای اسکندر - که خود به مقیاس عظیمی به رونق روابط اقتصادی و سیاسی شرق و غرب کومک کرد - فرهنگ یونانی (هلنی) ایجاد شد که در بخش شرقی دریای متوسط (مدیترانه) و آسیای مقدم گسترش یافت. نفوذ فرهنگ و آداب یونانی (یا هلنیسم) در ایران ضعیفتر بود ولی معهدا فتوحات اسکندر از لحاظ ایران نیز اهمیت فوق العاده داشته و در تمام شئون فرهنگی کشور اثر گذاشته و در طی چندین قرن، تاریخ آن سرزمین را تحت تأثیر قرار داده بوده.

نخستین گام اسکندر، در طریق تحکیم دولت مرکزی، همانا تقسیم قدرت در ساتراپ‌نشینها بود. وی در آغاز کار ساتراپهای پارسی را در مقامشان باقی گذاشت ولی در امور مالی و نظامی از ایشان خلع ید کرد. و در کنار هر ساتراپ رئیس نظامی ویژه‌ای نیز منصوب و مشغول خدمت شد (گمان می‌رود که این شیوه فقط بعدها به طور مستمر به کار بسته شد). گذشته از این وصول مالیاتها و به‌طور کلی مسائل مالی در دست مأمور مخصوصی بود که تابع ساتراپ نبوده بلکه مطیع خزانهدار کل بود و شخص اخیر الذکر هم فقط در برابر پادشاه مسئول بوده است. شغل خزانهداری را در عهد اسکندر هارپال عهده‌دار بوده ولی وی از اعتماد پادشاه سوءاستفاده کرده، بمحض شنیدن خبر بازگشت اسکندر از لشکرکشی شرق بخش معتناپهی از موجودی خزانه را ر بوده به سمت مغرب گریخت.

ساتراپها در زمان هخامنشیان حق ضرب سکه داشتند ولی در عهد اسکندر این حق از ایشان سلب شد و امر ضرب سکه در دست حکومت مرکزی - پادشاه - متمرکز گردید و فقط بابل و چند شهر فنیقیه و کیلیکیه، که دارای اهمیت اقتصادی خاص بودند کماکان اختیار ضرب سکه داشتند. اسکندر نه تنها کار سکه‌زدن را به دست گرفت (در خاورزمین ضرب سکه همیشه نشانه استقلال سیاسی بوده) بلکه اصلاح پولی مهمی نیز به عمل آورده، نقره را به‌طور کلی مبنای پول قرار داد و اساس پولی «یونانی» - آنتی» (آتیک) و هخامنشی را یکی ساخته به صورت واحد در آورد. وحدت اساس پولی، معاملات بازرگانی را بسیار آسانتر ساخت. درهم نقره اسکندری در مشرق زمین رواج یافت و بعدها نیز با تغییراتی - به اشکال مختلفه - قرن‌ها در ایران رایج و متداول بود [۱].

اقدامات مالی مذکور موجب وحدت و تمرکز اساس دولت و تحکیم روابط اقتصادی و بالنتجه مناسبات سیاسی و فرهنگی میان بخشهای کشور پهناور گشت. اسکندر گنجینه بزرگ هخامنشیان را که در خزاین سلطنتی به صورت سرمایه مرده وراکد خفته بود به کار انداخت و این خود به رونق و پیشرفت تولیدات کومک کرد.

کار مهم دیگری که اسکندر در سرزمینهای مفتوح انجام داد شهرسازی بود. در خبر است که وی هفتاد شهر بنا نهاد. ولی، محتملاً، این رقم دور از اغراق نمی‌باشد [۲]

زیرا همه آنچه اسکندر بنا کرد در واقع شهر نبوده بلکه اکثراً قریه‌گانه‌هایی بودند برای اسکان سپاهیان مقدونی و یا مهاجرنشینهایی واقع در قلمرو پادشاهی، که بعدها به دریافت عنوان و حق «پولیس» یا «شهر - دولت» بودن نایل گشتند. در بسیاری از موارد نیز شهر جدیدی بنا نشده بوده، بلکه شهر قدیم شرقی را توسعه داده و حقوق و عنوان «پولیس» یا «شهر - دولت» (شهر باستانی که واجد خودمختاری و امتیازاتی بوده؛ بر حسب نظامات یونانی) را بدان تفویض نموده بودند. به هر تقدیر در عهد پادشاهی اسکندر مراکز مسکون بسیاری - از اسکندریه مصر گرفته تا اسکندریه ایوان - (بر کرانه شرقی سند) در خاور زمین، پدید آمدند. در ایران و آسیای میانه از وجود چندین اسکندریه اطلاع داریم: اسکندریه‌ای در سوزیان (شوش) در ملتقای رود دجله و اوله^۱، اسکندریه‌ای در کرمان، اسکندریه‌ای در آراخوسیه (قندهار کنونی)، اسکندریه‌ای در هره‌یه (هرات کنونی)، اسکندریه‌ای در مرغیانا (مرو)، اسکندریه (اقصی) *Alexandria esxate* (محملاً خجند کنونی - لنین آباد) و غیره. شهرهای جدید بر سر راههای مهم سوق الجیشی و بازرگانی ساخته می‌شده و به منزله حلقه‌هایی بودند که ساتراپ‌نشینها را به یکدیگر متصل می‌نمودند.

این شهرها از لحاظ سیاسی تابع حکام و جانشینانی که از طرف اسکندر - ظاهراً ساتراپها - منصوب می‌گشتند، بوده‌اند. هدف سیاست شهرسازی اسکندر بیشتر نظامی بود نه اقتصادی و دولتی، ولی اهمیت آن سیاست مآلاً از حدود نظرهای بدوی و اصلی اسکندر تجاوز کرد. سرداران و جانشینان و وارثان امپراطوری و سلاطین یونانی (دیادوخها) سیاست مزبور را با شدت و نظم بیشتری تعقیب کردند و شهرهای یادشده تکیه‌گاه نیرومند دستگاه دولتی آنان بود [۳] .

لازم به تذکر است که هزاران بازرگان و پیشه‌ور یونانی به امید نفع و انجام معاملات سودمندی در ممالک شرقی، به دنبال لشکر اسکندر در حرکت بوده‌اند. بیشتر

اینان در شهرهای جدید سکونت اختیار کرده و رشته‌های نوی از فعالیت صنعتی و بازرگانی را در آن بلاد پدید آوردند و تجارب فراوان خویش را به دیگران منتقل کردند. اینان با مراکز تجاری یونان روابط دیرین داشتند و این خود توسعه مبادلات بازرگانی را میان سرزمینهای شرقی و یونان آسانتر می‌ساخت. توسعه روابط تجاری و اقتصادی به کشفیات جغرافیایی - که در طی لشکر کشیها صورت می‌گرفت - کومک می‌کرد. در نتیجه وضع جاده‌های تجاری نیز بهبود می‌یافت. نکته دیگری که در زمان حیات اسکندر محسوس نبود ولی بعدها نتایج بزرگی به بار آورد، همانا نفوذ زبان و معلومات و هنر یونانی در مشرق زمین بوده است.

امپراطوری اسکندر در حین مرگ وی چه صورتی داشت؟ چنانکه دیدیم امپراطوری مزبور عبارت بود از سرزمینهای مختلف القبله و گوناگون که روابط بین آنها - برغم اقدامات سابق الذکر آن پادشاه - بسیار ضعیف بوده.

اولاً مشتمل بود بر مقدونیه قدیم که هسته پادشاهی مقدونی را تشکیل می‌داد. سرزمین مزبور در تمام مدت کشور گشایی اسکندر شیوه پیشین زندگی خویش را، تحت حکومت آنتی پاتر حفظ کرده بود. ثانیاً پولیسهای (شهر - دولتهای) اروپایی یونان بودند که بسیاری از آنها آرزوی استقلال کامل داشته در دسرهای فراوان برای آنتی پاتر ایجاد می‌کردند.

آسیای صغیر به چند منطقه مشخص تقسیم می‌شد. پولیسهای (شهر - دولتهای) کرانه غربی آن سرزمین به اروپا متمایل بودند و برغم حکومت دیرپای پارسیان بر آن خطه، با برادران اروپایی خویش چندان تفاوتی نداشتند. شهرهای کرانه جنوبی و بویژه کیلیکیه در اقتصاد کشور نقش مهمی ایفاء می‌نمودند ولی از لحاظ اجتماعی و سیاسی بالکل از نوع دیگری بوده، بنظر می‌رسد که بیشتر با بلاد فنیقیه مشابهت داشتند. نواحی مرکزی و شمال شرقی مسکن قبایل گوناگون کوهستانی بوده و در واقع سربه اطاعت اسکندر ننهاده بودند و قبایل واقوام قفقاز و کرانه‌های دریای خزر نیز همین حال را داشتند، به این معنی که برخی از آنها حکومت اسکندر را بر خویشان فقط بظاهر شناخته بودند و بعضی دیگر کاملاً مستقل باقی ماندند.

مصر که با امپراطوری هخامنشی کمتر مربوط بود، در زمان اسکندر نیز تقریباً مستقل باقی ماند. جالب توجه است که علیرغم سوء استفاده‌ها و خودسریهای کثو -

من^۱، که از طرف اسکندر در مصر حکومت می کرد، آن پادشاه اقدامی برای جلوگیری و تنبیه وی به عمل نیاورد و حال آنکه در موارد متشابه نسبت به دیگران بسیار سختگیر بود. ظاهراً مقدمات واقعی اجازه اقدام را به وی نمی داد.

فنیقیه و سوریه، علیرغم پایداری شدید شهر صور (پایداری که محتملاً بر اثر ترس از رقابت بازرگانان و دریانوردان یونانی در دریای متوسط - مدیترانه - صورت گرفت و بر اثر آن شهر صور ویران گشت)، همچنان که در عهد هخامنشیان وظیفه مهم میانجی میان شرق و غرب را ایفاء می نمودند، کماکان نقش وساطت را بازی کردند و بدین سبب با حکومت مقدونیان از در سازش در آمدند و جالب توجه است که بعدها هم جزو قلمرو دولت ایران گشتند (گرچه اندکی بعد مصر کوشید تا بر آنها تسلط یابد و نفوذ خویش را بر بخش شرقی دریای متوسط بگسترده. و چنان که خواهیم دید در این راه گاهی هم کامیاب می شده).

بنظر اسکندر بین النهرین می بایست مرکز امپراطوری جدید و بابل پایتخت آن باشد و حق با او بود. مسلماً بین النهرین برده دار، بین النهرینی که مرکز قدیمی و فرهنگی شرق نزدیک بوده، سرزمینی که با جاده های کاروانرو با ایران و قفقاز و دریای متوسط مربوط بوده و از دریا با خلیج فارس و عربستان و اقیانوس هند رابطه داشته، در واقع مرکز طبیعی اقتصادی و سیاسی امپراطوری هخامنشیان و دیگر دولتهایی که بعداً، تا قرون وسطی در شرق نزدیک پدید آمدند، بشمار می رفته.

آنسو تر، به طرف مشرق، پهنه های فراخ نجد ایران گسترده بوده که قبایل گوناگون در آن سکنی گزیده و اکثر آنها در پله های پایین تکامل اجتماعی قرار داشته بودند (از عشیره مادرشاهی گرفته تا تشکیلات بدوی طبقاتی).

قبایل اخیر الذکر و بویژه آنهایی که در مشرق ایران و آسیای میانه سکونت داشتند به هیچ وجه به طور قطع رام و مطیع نشده بودند و حوادث بعد این حقیقت را ثابت کرد. افراد پادگانهای قلیل العده ای که بیشتر از یونانیان تشکیل شده بوده

(نه مقدونیان) و در آن سرزمینهای ناشناخته - اینجا و آنجا - مستقر گشته بودند نگران و نامطمئن و مضطرب بودند و غالباً می کوشیدند تا آن جاهای نا امن و مردم از مهمان - گریزان را ترك گویند. عصیان پادگانها که بیدرنگ پس از مرگ اسکندر وقوع یافت خود گویای این نکته است.

نواحی شرقی کشور که شامل ایران و بخشهایی از آسیای میانه و هندوستان (آنچه اصطلاحاً ساتراپ نشینهای علیاء نامیده می شده) بودند به ظن قوی از ۱۴ ساتراپ - نشین تشکیل می شدند، به شرح زیر: پارس، پارتاکن، کرمان، ماد، طپوری (و کشور مردان)، پارت، هیرکانیه (گرگان)، باختر، هرهیه (به ضمیمهٔ درانگیانا - سیستان) گدروسیا^۱ (به ضمیمهٔ کشور اوریتان^۲)، آراخوسیا، کشور پاروپانیسادان^۳، هندوستان این سوی سند، هندوستان آن سوی سند، و نواحی سفلی رود سند [۴] .

حتی بر شمردن این سرزمینهای پهناور و گوناگون - گوناگون از لحاظ مردم ساکن آنها و سطح تکامل اجتماعی و روابط اقتصادی - بخودی خود نشان می دهد که نگهداری آنان در حدود قلمرو دولتی واحد چه وظیفهٔ دشوار پیچ در پیچی را تشکیل می داده . و بدین سبب آرزویی که اسکندر در دل می پرورانیده - یعنی فکر ایجاد قومی واحد از اختلاط این همه قبایل مختلف و گروههای نژادی گوناگون - با عده ای ناچیز از عناصر یونانی و مقدونی، اندیشه ای عبث و آرزویی غیر عملی و بی پایه بوده .

اسکندر بهنگام مرگ وارث و جانشینی معرفی و معین نکرد و حتی اگر تعیین می نمود نیز به ظن قوی وارث مزبور، هر که می بود، قادر نبود چنین مرده ریگ کلانی را حفظ کند و از دست ندهد.

ادارهٔ امور مقدونیه را آنتی پاتر تأمین می کرد و پردیکا^۴، فرمانده ارشد سواران، بر اوضاع بابل مسلط بود. دو پادشاهی (که می توانستند مدعی وراثت اسکندر باشند) - یکی فیلیپ آریدی فرزند ضعیف العقل فیلیپ مقدونی بوده و دیگر نوزادی بنام اسکندر و فرزند اسکندر از روکسانا^۵ دختر اکسیارت^۶ - در نتیجهٔ مواضعه

سپاهیان، در دست او بودند. پردیکا فرمانده بخش اعظم لشکر بود و خزانه اسکندر را در اختیار خویش داشت. کراتر^۱ نزدیکترین دستیار جنگی اسکندر قرار بود مقام نیابت سلطنت را به اتفاق پردیکا شاغل باشد، ولی به همراه جنگاوران قدیمی خود رهسپار یونان شد. زیرا آنتی پاتر در جنگ لامی که علیه شهرهای عاصی یونان برپا کرده بوده شکست خورده بود.

بنا به تصمیم هم‌رهان نزدیک اسکندر، که در بابل اتخاذ شده بود، در تقسیمات ساتراپ نشینها تجدیدنظر به عمل آمد. در این میان بسیاری از ساتراپها (پیفون در ماد و بطلمیوس در مصر) داعیه تجزیه طلبی داشتند [۵].

ظاهر آ چنین به نظر می‌رسید که پردیکا می‌کوشیده تا تمامیت امپراطوری اسکندر را حفظ کند و بدین سبب هر گونه تشبث استقلال طلبانه ساتراپها را با شدت و خشونت فرو می‌نشاند و دفع می‌کرد. وی بهنگام یکی از لشکر کشی‌هایی که علیه چند ساتراپ مؤتلف (آنتی پاتر، آنتیگون و بطلمیوس) به عمل آورده بود به دست سربازان خویش کشته شد (سال ۳۲۱ قبل از میلاد).

پس از مرگ پردیکا مجلسی در تروپارادیس (سوریه) منعقد گشت و آنتی پاتر به سمت فرمانفرمای کل برگزیده شد و باری دیگر تقسیم‌بندی ساتراپ نشینها مورد تجدیدنظر قرار گرفت [۶]. آنتیگون ساتراپ فریجیه به سمت فرمانفرمای کل آسیا و پیفون به سمت فرمانفرمای « ساتراپ نشینهای علیا » منصوب گشتند. و بابل نصیب سلوکوس که یکی از لایقترین سرداران اسکندر بوده گشت. دیگر ساتراپ نشینهای شرقی نیز به شرح زیر تقسیم شد: پارت و هرده و باختر؛ ماد کوچک از ماد جدا گشت؛ در ماد کوچک پدر زن پردیکا به نام آتروپات (آتورپات) که در عهد آخرین شاهان هخامنشی سمت ساتراپی ماد داشت مستقلاً فرمانروایی می‌کرد، سرزمین اخیر الذکر در دست آتروپات و اخلاف وی باقی ماند (و بعدها به نام ماد آتورپاتان یا آتورپاتکان - که کلمه آذربایجان کنونی از آن ریشه می‌گیرد -

خوانده شد).

اومن کاردیایی^۱ منشی پیشین اسکندر و آلکت^۲ برادر پردیکا که با آنتی پاتر دشمن بوده‌اند، از این تقسیم‌بندی برکنار ماندند و طرفی نبستند.

آنتی پاتر پس از جلسه تری پارادیس به اروپا بازگشت و هر دو پادشاه را به همراه خود برد و در واقع از شرکت در حل امور آسیا کناره گرفت و در بهار سال ۳۱۹ ق.م. درگذشت. آنتی پاتر ارشد هم‌رهان اسکندر بود و در میان لشکریان و بزرگان مقدونی حیثیت و نفاذ حکم عظیم داشت و بدین سبب تاحدی می‌توانست ظواهر وحدت امپراطوری را حفظ کند و در زمان حیات او رفته رفته مقدونیه قدیم مجدداً نقش اول را در میان دیگران بازی کرد.

پس از مرگ آنتی پاتر نیروهای گریزان از مرکز بیدرنگ دست به کار شدند. دیگر هیچک از هم‌رهان اسکندر در اندیشه این که امپراطوری را به صورت پیشین و در حدود سابق احیاء و حفظ کنند نبود. و هر یک می‌کوشید قطعه‌ای بزرگتر و بهتر برای خود به دست آورده، متصرفات خویش را به زیان همسایگان توسعه دهد.

نمی‌توانیم بیش از اندازه به شرح مبارزه بیرحمانه‌ای که در مقدونیه و یونان و آسیای صغیر و سوریه جریان یافته بود بپردازیم. نخست بازدید از سرزمینهای شرقی فرات به عمل می‌آوریم و تاحدی که امور آسیای صغیر و سوریه با ایران و بین‌النهرین رابطه‌ای داشته بدان اشاره‌ای می‌کنیم.

در سال ۳۱۸ ق.م. میان پیفون ساتراپ ماد که می‌خواست سراسر ایران را تابع خویش سازد از یک سو و دیگر ساتراپهای مؤتلف شرقی که از استقلال خویش دفاع می‌کردند، از دیگر سو مبارزه‌ای جدی در گرفت. پیفون مجدداً به سرزمین ماد عقب نشانده شد و از سلوکوس ساتراپ بابل یاری طلبید.

در آن میان اومن در مشرق ظاهر شد. وی به نام دو پادشاه - که در مقدونیه

تحت نظر پولی پر خون^۱ - جانشین آنتی پاتر - قرار داشتند، وارد عمل گشته بود. سلو کوس و پیفون برضد او من وارد میدان شدند و آنتیگون^۲ را به یاری خویش خواندند. آنتیگون مهمترین مدعی فرمانفرمایی بر آسیا بود و دشمن خونین او من شمرده می شد، و می رفت بابل را مسخر سازد که ناگزیر به شوش (سوزیان - خوزستان) عقب نشست و بادیگرسا تراپهای ایران متحد شد.

آنتیگون وارد شوش گشت ولی موفقیتی به دست نیاورد و ناچار عقب نشست [۷]. در خزان سال ۳۱۷ ق. م. در پارتاکن^۳، نزدیک اصفهان کنونی، پیکار دیگری وقوع یافت و آنتیگون ناچار باری دیگر عرصه کارزار را به حریف (او من) وا گذاشت. ولی در زمستان همان سال آنتیگون بارسوم با او من در سرزمین ایران پیکار کرد. این بار او من شکسته شد. ولی پیروزی آنتیگون قطعی نبود و فقط خیانت «سیم سپران» باعث از پای درآمدن او من شده بود. «سیم سپران» نام یکی از واحدهای برگزیده مقدونی بود که در سال ۳۱۹ ق. م. به فرمان پولی پر خون با خزانه ای که تحت حفاظت واحد مزبور قرار داشت، در اختیار او من گذاشته شده بود.

«سیم سپران» رئیس خود را تسلیم آنتیگون کردند و وی نیز او را اعدام

کرد [۸].

آنتیگون بر اثر پیروزی بر او من مقتدرترین رجل آسیا شد. وی در سال ۳۱۶ ق. م. مجدداً تغییراتی در ساتراپ نشینهای شرقی داد و اشخاصی را که در نظر او غیر مطلوب بودند برکنار نمود، پیفون را که خواسته بود مقاومت ابراز دارد به قتل رسانید. سلو کوس که می رفت مجدداً در بابل مستقر شود به مصر نزد بطلمیوس گریخت تا دچار سرنوشت پیفون نگردد.

ساتراپها از نیرو گرفتن آنتیگون جداً هراسناک شدند و ائتلاف نیرومندی علیه وی ایجاد کردند و نه تنها ساتراپهای شرقی بلکه بطلمیوس و کاساندر^۴ فرمانفرمای

یونان و مقدونیه، و لی سی ماخ^۱ - که در غرب آسیای صغیر متمکن بود به مؤتلفان مزبور پیوستند.

مبارزه اصلی آنتیگون در بخش شرقی دریای متوسط، علیه کاساندر و بطلمیوس بود. و این مبارزه در سال ۳۱۱ ق. م. به صلح انجامید، زیرا که هیچ یک از دو طرف برتری قطعی و نمایانی به دست نیاورد.

کاساندر، به موجب آن پیمان، متصرفات اروپایی را - به استثنای تراکیه که به لی سی ماخ داده شد - دریافت داشت و بطلمیوس در مصر و آنتیگون در آسیا باقی ماند.

سلوکوس بدون اینکه در پیمان شرکت کند سود برد. وی از دشواریهای کار آنتیگون در مغرب و شکستی که بطلمیوس بر پولیورکت^۲ فرزند آنتیگون در غزه وارد آورده بود، بهره گرفته، در سال ۳۱۲ ق. م. به متصرفه پیشین خویش - بابل - بازگشت و در آنجا استوار شد [۹] .

از آن زمان بین النهرین، که تحت حکومت سلوکوس قرار داشت، میان آنتیگون (که مرکز دولت وی آسیای صغیر بود) و ایران حایل گشت: مبارزه پیچ در پیچ و دشوار آنتیگون و مخالفان وی - که گاهی مختصر و قفهای در آن پدید می آمد - تا سال ۳۰۱ ق. م. دوام داشته تا اینکه در آن سال آنتیگون در نبرد « ایپ سه »^۳ شکست خورده کشته شد. این گیرودار به آنتیگون اجازه نمی داد که نظارت ضروری را بر ساتراپهای آن سوی فرات عملی سازد. در ایران قدرت واقعی رفته رفته به دست سلوکوس افتاد و این خود می رساند که در عهد باستان بین النهرین تا چه حد در سر نوشت ایران دخیل بوده است. بنابراین، با این که بیست سال پس از نبرد « ایپ سه » نیز مبارزه به خاطر آسیای صغیر و مشرق دریای متوسط همچنان دوام داشته، می توان گفت که امپراطوری سلوکیه در سال ۳۱۲ ق. م. تأسیس یافته بوده است.

فصل دوم

تأسیس امپراطوری سلوکیان

اندکی پس از سال ۳۱۲ ق. م. سلوکوس به طور قطع ساتراپ نشینهای ایران را متصرف گشت. اخباری در دست است که وی باختر (باکتریا) را به زور اسلحه و نیروی نظامی مطیع خویش ساخت. بدین سبب چنین برمی آید که اسکندر نتوانسته بود ساتراپ نشینهای شمال شرقی را کاملاً به زیر فرمان خویش در آورد و پایداری قبایل آن سامان کماکان دوام داشته است. در مشرق، ساتراپ نشینهای هندی اسکندر جزو قلمرو دولت مقتدر مائوری^۱ که در حدود همان زمان توسط چاندراگوتپا^۲ تأسیس شده بود در آمد. سلوکوس می کوشید تا نواحی مزبور از دست وی بدر نرود و علیه چاندراگوتپا لشکر کشید (بین سالهای ۳۰۶ و ۳۰۲ ق. م.). با این حال نتوانست اراضی اطراف مسیر سند را حفظ کند. پیمانی میان وی و چاندراگوتپا بسته شد و

بسرطبق آن ساتراپ‌نشینهای یاد شده و بخشهای شرقی گدروسیا^۱ و آراخوسیا و سرزمینهای پاروپانیسادهای^۲ جزیبی از خاک پادشاه هند شد و سلوکوس در عوض ۵۰۰ پیل جنگی دریافت داشت [۱۰].

پس از پیکار ایپسه و مرگ آنتیگون انقراض امپراطوری اسکندر امری پایان یافته و واقعیتی مسلم گشته بود. کاساندر از رسیدگی به امور آسیا احتراز جست و به متصرفات اروپایی خویش قانع گشت؛ آسیای صغیر تا تاوروس^۳ در دست‌الی‌سی‌ماخ بوده و سلوکوس در رأس امپراطوری بزرگی که از دریای متوسط تا مشرق ایران ممتد بوده قرار گرفت.

بطلمیوس که در نبرد ایپسه شرکت نجسته و بهنگام تقسیم متصرفات آنتیگون چیزی نصیب وی نگشته بود - برغم شرایط پیمان که سوریه بالتمام از آن سلوکوس شناخته شده بود - آن سرزمین را تادمشق تحت تصرف خویش در آورد. با این حال سلوکوس که ظاهرأ خدمات بطلمیوس را در لحظات دشوار زندگی خویش از یاد نبرده بود برای بازگرداندن از دست رفته کوششی به عمل‌نیآورد ولی از ادعای خویش نیز نسبت به آن نواحی صرف نظر نکرد.

ویژگی سالهای پس از نبرد ایپسه همانا مبارزه پیچ در پیچ و دشواری بوده که میان چهار تن از مدعیان حکومت بر بخش شرقی دریای متوسط جریان داشته است؛ یعنی میان لی‌سی‌ماخ و بطلمیوس و سلوکوس و دمتری پولیورکت فرزند آنتیگون (کاساندر در سال ۲۹۷ ق. م. درگذشت). هر یک از این چهار تن از نیرو گرفتن حریفان هر اسناک بوده و بر این زمینه اتحادیه‌های اندک مدت و نکاحهای مصلحتی بین افراد سلاله‌ها منعقد می‌گشته و بازیهای عجیب و فراوان سیاسی جریان داشته که هدف همه آنها تسلط بر دریای اژه و بخش شرقی دریای متوسط (مدیترانه) بوده است. سلوکوس نخست می‌کوشید تا صورت و سیدون را که از لحاظ اقتصادی بسیار مهم بوده،

و در اوایل دمتری آن نقاط را در تصرف داشته، تصاحب کند و سپس به مشرق آسیای صغیر دست یابد.

مبارزه در غرب مانع از آن بود که سلوکوس بر نواحی شرقی حکومت کند و بدین سبب در سال ۲۹۲ ق. م. فرزند خویش آنطیوکوس را در امر حکومت شریک خویش ساخت و شهر سلوکیه را بر کرانه دجله بنا کرده مقر وی قرارداد. این شهر از لحاظ اقتصادی و سیاسی جانشین بابل باستانی گشت، که قبل از آن تاریخ به دست آنتیگون ویران شده بود.

بر روی هم و به طور کلی مبارزه علیه دمتری درگیر شده بود زیرا که وی در یونان و مقدونیه به موفقیت‌های چندی نایل آمده در نظرسه حریف دیگر خطرناک گشته بود. دمتری در سال ۲۸۷ ق. م. کوشش مایوسانه‌ای به عمل آورده بود تا از تحقق نیات دشمنان خویش ممانعت به عمل آورد و در آسیای صغیر پیاده شد و چون لشکریان لیسی‌ماخ بر وی فشار وارد آوردند و ارد متصرفات سلوکوس شد و پس از چند برخورد شکست خورده و تسلیم سلوکوس گشت (سال ۲۸۵ ق. م.).

پس از اسارت دمتری فرزند وی به نام گونات آنتیگون دوم وارد عرصه مبارزه گشته در راه رفته پدر گام نهاد و نخست یونان و سپس مقدونیه را فرمانبردار خویش ساخت.

در آن میان بطلمیوس اول بدرود زندگی گشت و در بخش شرقی دریای متوسط فقط دو حریف باقی ماندند که آخرین سرداران و جانشینان اسکندر و یا به اصطلاح «دیادوخان» بودند: یکی لیسی‌ماخ و دیگری سلوکوس. برخورد میان این دو تن احترازناپذیر بود. سلوکوس به دقت مراقب اوضاع سرزمین دشمن خویش بود. ناکامیهای لیسی‌ماخ در اروپا و مرگ فرزند وی آگافوکل^۱ بر اثر نماندنیهای پسر ارشد بطلمیوس اول (بطلمیوس کراون^۲ که به دربار لیسی‌ماخ پناه آورده بود، زیرا که تخت سلطنت مصر را بطلمیوس دوم فیلادلف نابرداری او، اشغال کرده بود)، و

اغتشاشاتی که در برخی از شهرهای آسیای صغیر روی داده بود. همه این عوامل رسیدن زمان حمله را به سلوکوس اعلام می‌داشتند.

در سال ۲۸۱ ق. م. لی‌سی‌ماخ و سلوکوس در جلگه کوروپدیون^۱ (لیدی) تلافی کردند. لی‌سی‌ماخ مغلوب و در عرصه کارزار کشته شد. بطلمیوس کراون به دست سلوکوس اسیر گشت.

سراسر آسیای صغیر، به استثنای برخی از شهرهای شمالی و پونت^۲ - که تحت حکومت شخصی به نام میتیری‌دات، سرسلسله حکام پونتی بوده علم استقلال برافراشته بود - به‌زیر سلطه سلوکوس درآمد.

دورنمای نویدبخشی در برابر سلوکوس نمایان شد؛ به این معنی که وی قادر بود مقدونیه و یونان را از دست آنتیگون‌گونونات - که بتازگی بزحمت قدرت خویش را استوار ساخته بود - بیرون آورد. چنانچه وی در این طریق کامیاب می‌شد امپراطوری وی با امپراطوری اسکندر مساوی می‌گشت، منهای مصر و ساتراپ‌نشینهای شرقی دوردست. سلوکوس بالشکریان خویش از بغاز داردانل عبور کرد ولی در اواخر سال ۲۸۱ و یا اوایل ۲۸۰ ق. م. غدارانه به دست بطلمیوس کراون که اسیر او بوده و محترمانه روز می‌گذرانید کشته شد.

زندگی طولانی این مرد فوق‌العاده که چهل و سه سال پس از پادشاه و سرور خویش اسکندر زیسته بود بدین صورت پایان یافت. وی در طی سالیان دراز مبارزه و شکست و پیروزی و فعالیت نخستگی ناپذیر دولت معظمی ایجاد کرد که گرچه از حیث وسعت از کشور اسکندر کوچکتر بود ولی استوارتر بود.

در سالیایی که سلوکوس در مغرب سرگرم مبارزه بود، فرزند وی آنطیوکوس - که در اجرای تمام نقشه‌ها و ابتکارات دستیار وفادار پدر بود - نواحی شرقی را اداره می‌کرد.

آنطیوکوس در لحظه دشواری بر تخت سلطنت جلوس کرد. پشت دروازه

انطاکیه (بررود اورونت- نهر العاصی) پایتخت کشور- که سلوکوس بنا کرده بود- شورش برپا شده بود. در سال ۲۷۹ ق. م. گالاتها (سلتها) به مقدونیه تجاوز کردند، بطلمیوس دوم علیه سلوکیه به اقدامات تجاوزکارانه دست یازید و آنطیو کوس ناگزیر با آنتیگون گونات پیمان صلحی منعقد کرد، به شرط اینکه از هر گونه ادعایی نسبت به متصرفات اروپایی مقدونیان صرف نظر شود (سال ۲۷۹ ق. م.). در سال ۲۷۸ ق. م. نیکومدونی^۱ و میتیریادات پونتی سه قبیله گالاتی (تولیس تو آگان، ترو کمایان، تکتوساگان^۲) را به آسیای صغیر دعوت کردند تا نیروی آنان را علیه آنطیو کوس مورد استفاده قرار دهند. گالاتها دو سال تمام آسیای صغیر را غارت کردند، ولی در سال ۲۷۵ ق. م. به دست آنطیو کوس منهزم شدند. جنگ با آنطیو کوس که اصطلاحاً نخستین جنگ سوریه نامیده می شود چندین سال طول کشید و در ظرف آن مدت گاهی وقفه ای در حرب حاصل می گشت. ناراحتیهای داخلی نیز این دشواریها را پیچ در پیچتر می کرد. مثلاً پولین^۳ از شورشهای پارسیان و کلنیهای نظامی مقدونی سخن می گوید [۱۱]. حتی سلوکوس فرزند آنطیو کوس نیز در توطئه ای شرکت جسته توسطه پدر اعدام شد.

علیرغم این دشواریها آنطیو کوس می کوشید تا فعالیت پدر را در زمینه شهر- سازی و تحکیم کلنیهای مقدونی، که نقطه اتکاء و رکن استوار دولت بودند، تعقیب کند.

دولت سلوکیه در زمان نخستین پادشاهان آن سلسله چه کیفیتی داشت؟ پاسخ این پرسش به سبب قلت منابع و نقایص آنها هنوز در بسیاری از موارد و مسائل روشن نیست و درباره سازمان دولت مزبور جز مطالبی کلی نتوان گفت. دولت سلوکیه از لحاظ اداری به ساتراپ نشینهایی تقسیم می شد و جانشینان یا حکام منصوب از طرف پادشاه- که استراتگک یا ساتراپ نامیده می شدند- در رأس

(۱) Nicomed, vif (۲) Tolistoag, Trokm, Tektosag

(۳) Polien

ساتراپ‌نشینها قرار داشتند. آپیان خبر می‌دهد که در دولت مزبور - هفتاد و دو ساتراپ‌نشین وجود داشته. ولی به عقیدهٔ و. و. تارن^۱ این رقم درست نیست و آپیان ساتراپ‌نشینها را با تقسیمات فرعی آنها - که اپارخیا^۲ نامیده می‌شده - یکجا به حساب آورده است.

به‌ظن اقوی در دولت سلوکیه ۲۵ تا ۲۸ ساتراپ‌نشین وجود داشته. ساتراپ‌نشینها به اپارخی و اپارخیا به هیپارخی تقسیم می‌شدند. شاید هیپارخیا نیز به بخشهای کوچکتری منقسم می‌گردیده‌اند که استاتما^۳ نامیده می‌شدند. استاتماها در آغاز همان ایستگاههای پستی هخامنشی بوده‌اند که بعدها به‌صورت پایینترین واحدهای اداری درآمدند (به هر تقدیر در دوران پارتها استاتماها چنین صورتی داشته‌اند).

هر ساتراپ‌نشین پایتختی داشته که مگراستراتگ و ادارات مرکزی آن ساتراپ‌نشین بوده؛ از قبیل خزانه و بایگانی پادشاهی (در این بایگانی اسناد رسمی و اسناد حقوقی خصوصی حفظ می‌شده) که شعبی (گازوفیلاکیا و خرئوفیلاکیا) در تمام شهرهای ساتراپ‌نشین داشتند. در هر ساتراپ‌نشین، قدرت نظامی و اداری در دست استراتگ بود و امور مالی توسط مأمور ویژهٔ مالی که «اکونوم» نامیده می‌شده و مستقیماً تحت فرمان پادشاه (و تاحدی استراتگ) قرار داشت، اداره می‌شده.

ساتراپ‌نشینها از لحاظ اقتصادی و سیاسی به یکی از سه مرکز اصلی امپراطوری مربوط بودند؛ به این معنی که ساتراپ‌نشینهای آسیای صغیر مرکز مشترکشان شهر سارد در لیدی بوده و ساتراپ‌نشینهای سوریه تابع انطاکیه (براورونت - نهر العاصی) پایتخت جدید، که در سال ۳۰۶ ق. م. بنا شده، بودند. بین النهرین و ایران با بابل و سپس با سلوکیه (بردجله) ارتباط داشته‌اند.

پادشاه در رأس ادارهٔ کشور قرار داشت و تقریباً دارای قدرت نامحدود بود. مثلاً جملهٔ زیر را به سلوکوس اول نسبت می‌دهند: «هر آنچه رأی پادشاه باشد درست و عادلانه است». نزدیکترین اطرافیان شاه «خویشاوندان» (suggeneis) و «دوستان»

(Filoi) بودند. این کلمات را نباید به طور تحت اللفظی تعبیر کرد بلکه هر دو لفظ القایی افتخاری بودند. سازمان « دوستان » در واقع تشکیلاتی محدود بوده واجد مراتب و درجات داخلی از قبیل: «دوستان» بدون پیرایه، و «دوستان محترم» (timoumenoi) (filoi) ، و « نخستین و محترمترین دوستان» (Protoi xai protimoumenoi filoi) در موبک شاهی بهنگام جشنهایی که در دافناها (ملك بسیار باشکوه و زیبایی که شاهان سلوکیه در خارج از شهر داشتند) برگزار می شده « دوستان » به صف به دنبال هنگ گنایران حرکت می کردند. « خویشاوندان » و « دوستان » پادشاه علی الرسم مقامات دولتی مهمی را شاغل بوده اند.

مأموران عالی رتبه دولتی: کارگزاران (O epi ton pragmatōn) و رئیس دفتر شاهی (epistolografos) و بازرس کل مالی که امر و وصول مالیاتها را اداره می کرد (o epi tōn prosodōn) و دیگران نیز جزو اطرافیان نزدیک پادشاه بوده اند.

اراضی کشور به دو گروه اصلی تقسیم می شده: اراضی پادشاهی و اراضی شهری. اراضی پادشاهی وسیعتر بوده و بیشتر زمینهای کشور که به یاری زور و اسلحه تسخیر شده و حق تملك آن بر این اصل مبتنی بوده جزو این گروه شمرده می شد. ولی حدود و ترکیب اراضی شاهی ثابت نبوده و دائماً در معرض تقلیل بوده. از اراضی شاهی قطعاتی برای ایجاد شهرهای جدید تخصیص داده می شده یا به کسانی که خدمتی به پادشاه کرده بودند به تملک و اگذار می گردیده. در هر دو مورد اخیر اراضی مزبور از گروه اراضی پادشاه خارج شده جزو اراضی شهری می گشت. ترکیب اراضی شاهی و شیوه اداره آن بسیار پیچ در پیچ و ظاهراً در بخشهای مختلف کشور متفاوت بوده. این مسائل در منابع موجود به اجمال مورد بحث قرار گرفته است. قسمت عظیمی از اراضی مزروع شاهی را جماعات روستایی کشت و زرع می کردند و ملزم بودند مالیات ارضی (exforion) نقدی و یا جنسی [۱۲] به پادشاه بپردازند و بیغارهایی را به صورت کار رایگان « در خانه شاه » انجام دهند. در کتیبه های آسیای صغیر این روستاییان

عضو جماعات به نام «لائیوی واسیلی خوی» (Laoi basilixoi) نامیده شده‌اند [۱۳] که به معنی «آدمهای پادشاه» است. از لحاظ تسهیل کار دستگاه دولتی، برخی مؤسسات مختلط که در اراضی شاهی قرار داشته و شامل چند دهکده و ساختمان کشاورزی و اقتصادی بوده از طرف پادشاه به ملکیت مشروط اشخاص داده می‌شده و ایشان موظف بودند از لحاظ مالی و اقتصادی در مجموع مؤسسات مزبور نظارت کنند. این اشخاص در مقابل کسب این حق مالکیت مشروط حق داشتند بدون پرداخت عوارض و مالیات از زمینهای قابل زرع و باغ و بستانی که در اراضی مؤسسه مختلط مزبور به ایشان واگذار شده و همچنین از بردگان استفاده کنند. بهره مؤسسه مختلط مزبور (به استثنای آنچه از بخش خاص مالک مشروط به دست می‌آمد) به خزانه پادشاهی تحویل می‌شد.

در اراضی شاهی کلنیهای (کاتوئیکیا - مهاجرنشینها) نظامی مستقر می‌گشتند. افراد این کلنیها قطعات زمین یا سهمیه‌های ارضی که کلر^۲ نامیده می‌شده دریافت می‌داشتند و موظف بودند خدمت نظامی انجام دهند. و از این افراد «فالانژ»ها که اساس ارتش سلوکیه را تشکیل می‌داده به وجود می‌آمد. در اکثر موارد کلنیهای نظامی مزبور بنام شهر یا محلی (از مقدونیه) که اکثر افراد آن از آنجا برخاسته بودند، نامیده می‌شدند. ضمناً رسم چنین بود که کلنی جدید را به نام سلطان وقت و یا زوجه او بخوانند. ظاهراً افراد این کلنیها (کاتوئیکیاها) به طور یکدست از یونانیان و مقدونیان نبودند، به هر تقدیر در کلنیهای نواحی شرقی کشور سلوکیه عده‌ای از اهل محل وجود داشته است. اینان بازماندگان جنگاوران پارسی بودند که در ارتش اسکندر خدمت کرده بودند. برخی از کلنیهای نظامی که از لحاظ اقتصادی در شرایط مساعدی قرار داشتند و موقعیتشان از دیدگاه گسترش بازرگانی مناسب بود سرعت ترقی کرده به صورت شهر درآمدند و رسماً از طرف سلوکیه عنوان «پولیس» دریافت داشتند. از آن جمله بوده «دورا - اورپوس»^۳ بر شط فرات که در نتیجه حفاریات آنجا مدارك فوق العاده

Kler (۲) Katoikya (۱)

Dura - Evropos (۳)

ارزنده‌ای دربارهٔ مراحل ترقی و پیشرفت شهر مزبور و حیات داخلی و ترکیب نژادی و روابط تجاری و مراسم مذهبی و راه و روش زندگی و معماری خانه‌ها و معابد آن، در دسترس دانشمندان قرار گرفت و بسیاری از اسناد بازرگانی و اقتصادی که برچرم و یاسفالینه (استراک) نوشته شده و همچنین اشیاء ظریف و نفیس و آثار هنری به دست آمد. بخصوص اسناد و مدارک و اشیایی که مربوط به دوران بعدی زندگی آن شهر، یعنی عهد پارتهاست، واجد اهمیت خاص می‌باشد.

عایدات خزانه راتنهادر آمد سالیانهٔ اراضی تشکیل نمی‌داده بلکه انواع عوارض و مالیاتهای دیگر نیز تحت عنوان کلی «مالیاتهای شاهی» از مردم اخذ می‌شده، که در سراسر کشور سلوکیه یکنواخت بوده. از جملهٔ این مالیاتها «مالیات تاج» (stefanitxos foros) و مالیات نمک (Peri tōn alōn) و مالیات سرانه [۱۴]، مالیاتی برای بردگان، همچنین عوارض گمرکی و مالیات بر معاملات (epōnion) و غیره نیز وجود داشت.

در کشور سلوکیه مالیاتهای «دسته‌جمعی» نیز متداول بوده و اخذ می‌شده؛ با این که مالیات مزبور مستقیماً به فرد فرد اتباع کشور تعلق نمی‌گرفته بلکه از جماعتی که ایشان عضو آن بوده‌اند اخذ می‌گشته. مالیات فوروس (foros) که شهرها می‌پرداختند در شمار این گونه مالیاتهای «دسته‌جمعی» بوده و شهرها (نه افراد) مبلغ ثابت و معینی تحت این عنوان می‌پرداختند. ظاهراً قلمرو هر قبیله نیز - که بنحوی از انحاء در امر ادارهٔ خویش مستقل بود - مالیاتی تأدیه می‌نمود. در عهد شاهان سلوکیه شهرسازی رونق فراوان یافت. در اکناف کشور شهرهای تازه‌ای که واجد سازمان «پولیس» بوده‌اند پدید آمده بود و اکثر آنها طبق نقشهٔ معینی که «هیپودام» نامیده می‌شد بنا شده بود. طبق نقشهٔ مزبور شهرداری دو خیابان اصلی شمالی - جنوبی و شرقی - غربی بود که یکدیگر را قطع کرده زوایای قائمه تشکیل می‌دادند و کوچه‌ها و خیابانهای جنبی، موازی با خیابانهای اصلی و یا عمود بر آنها بودند و بخشها و یا بلوکهای مربعی

از منازل بدین طریق ایجاد می گشته.

ساتراپ نشینهای ایرانی عهدسلوکیه نیز از این قاعده مستثنی نبودند. در آنجا هم «پولیس‌ها»ی (شهرهای) جدیدی ایجاد شده بود، مانند انطاکیه^۱ پارس و لاودیکیا^۲ در ماد (نهاوند). مثلاً در سوزیان - خوزستان (علیمائید) سه شهر به نام سلوکیه وجود داشته: یکی سلوکیه بر کنار اوله^۳ - کرخه، یکی دیگر بر هدیفونت^۴ و سومی در کرانه خلیج فارس. شیوه ساختمان شهرها گوناگون بود: اولاً چند جماعت روستایی و نقطه مسکونی نزدیک به یکدیگر را به صورت یک شهر در می آوردند. ثانیاً کلنیهای نظامی را به درجه پولیس (شهر) ارتقاء می دادند و یا به یک شهر بومی حقوق و عنوان «پولیس» را اعطاء می کردند (مثلاً شهر قدیمی شوش در عهدسلوکوس اول به مرتبه «پولیس» رسید و به نام سلوکیه بر اوله - کرخه، خوانده شد). گاهی به شیوه ای مصنوعی شهری در محلی بایر ایجاد می گشت.

محققان غربی سیاست بنای شهرها و حمایت از آنها و دادن امتیازات و اراضی را بدانها چنین توجیه می کنند که گویا سلوکیه می کوشیده اند آسیا را «یونانی سازند و مراکز تمدن یونانی در «بطن آسیا» به وجود آورند و اقوام آن نواحی را با فرهنگ یونانی و سازمانهای سیاسی هلنی، که به عقیده محققان مزبور به مراتب کاملتر بوده، و قبل از فتوحات مقدونیان مردم مشرق از آن پیخبر بودند، برخوردار سازند. بزعم ایشان یونانیانی که در شهرها متمرکز بوده اند تکیه گاه اصلی حکومت سلوکیه را تشکیل می داده اند. مع هذا این تعریف ماهیت و روش سیاست شهری سلوکیه و نقش شهرها در دولت ایشان بسیار سطحی و یکجانبه است. مسأله بسیار بغرنجتر و پیچیده تر از این بوده. شهرهای سلوکیه دارای سازمان «پولیس» بودند؛ یعنی مجمعی ملی مرکب از افراد کامل الحقوق جامعه و شورای انتخابی شهر و دادرسان انتخابی داشتند. جامعه شهر نه تنها حق داشت در حیات اجتماعی بلد شرکت کند بلکه امتیاز دیگری را نیز دارا بود یعنی می توانست اراضی ملکی داشته باشد. در اطراف هر شهر اراضی نسبتاً

وسیعی، متعلق بدان شهر، وجود داشت. مردم روستایی این اراضی به خزانه شهر مرتباً خراج می دادند. و از محل خراجهای دائمی مزبور بخش اعظم مالیاتی (فوروس) که شهر می بایست به خزانه شاهی تأدیه کند پرداخته می شده. بخش دیگر فوروس (مالیات) را « مالیاتهای شاهی » - که بیشتر از آن یاد شد - تشکیل می داد، و بخش اعظم این مالیاتها از افراد خارج از جماعت پولیس - که به مراتب بیش از افراد رسمی بودند - اخذ می گردید. بدین منوال افراد ممتاز پولیس منافع سرشاری از بهره کشی مردم روستای اطراف (مربوط به شهر) و همچنین افراد مسلوب الحقوقی که در درون شهر می زیستند - به دست می آوردند.

با این حال خود مختاری پولیسهای سلوکی (برخلاف پولیسهای اصلی) کامل نبوده و از حدود زندگی و امور داخلی شهر تجاوز نمی نموده است. مسائل روابط خارجی بالتمام در صلاحیت پادشاه بوده. بسیاری از شهرها علاوه بر ادارات و مقامات انتخابی « ایستات »^۱ نیز داشتند (که علی الرسم از اهل محل و اعیان شهری بوده اند). ایستاتها هم ممکن بود انتخابی باشند، ولی به هر حال نماینده قدرت و حکومت پادشاه در محل بوده نظارت می کردند تا منافع سلطان در شهرها مراعات شود. گذشته از اینها ممکن بود پادگانهای شاهی نیز در شهرها مستقر باشند.

شهرها بلا واسطه تابع پادشاه بودند نه ساتراپ، و می توانستند در صورت بروز اختلاف و مسأله متنازع فیه که با منافع شهر برخورد داشته باشد مستقیماً به پادشاه مراجعه کرده سفیران، و یا صحیحتر بگوییم، نمایندگان خویش را بنزد وی گسیل دارند. پادشاه نیز هیچگاه بوسیله مأموران خود فرمانی خطاب به شهرها صادر نمی کرد، بلکه نامه ای به شهر می نوشته که به عنوان مجمع خلق و شوری و دادرسان کل شهر معنون بوده و نظر خویش را طی آن در فلان یا بهمان مسأله بیان می نموده. نامه های شاهان در واقع بمنزله فرمان بوده ولی به لحن و شکلی سیاسی تنظیم می شده و از لحاظ تشریفاتی می بایست مورد تصویب مجلس شهر و دادرسان قرار گیرد. غالباً نامه های پادشاه،

به مثابه اسناد مهمی، بر سنگ نقر شده در میدان شهر (آگورا)^۱ نصب می گردیده . نمونه هایی چند از این گونه مکاتبات شاهانه که از لحاظ مطالعه در زندگی شهرها و سازمان دولتهای نوع یونانی، بسیار ارزنده است در دست می باشد .
به طور کلی شاهان سلوکی از مداخله مستقیم در امور شهرها (پولیسها) خود - داری می کرده ترجیح می دادند که نظروخط مشی خویش را بواسطه و از طریق حزب « شاهی » که در شهرها نیرومند بوده، عملی سازند .

وضع همه شهرها در کشور سلوکیه یکسان نبوده . مثلاً بعضی از پولیسهای قدیمی و بویژه شهرهای توانگر یونانی آسیای صغیر (چون ملطیه و از میر) و فنیقیه (صور و سیدون و بیبلوس) واقع در کرانه دریا، که از لحاظ سوق الجیشی و بازرگانی موقعیت مهمی داشتند، خود را « متحدان » سلوکیه می شمردند (summaxoi) نه « تبعه » ایشان . اینگونه شهرها از امتیازات عظیمی برخوردار بوده، در زمینه استقرار رابطه با دیگر شهرها و مناسبات خارجی آزادیهای فراوان داشتند و می توانستند اتحادیه ای از چند شهر ایجاد کنند (از آن جمله اتحادیه شهرهای تروئاد^۲ معروف است) و به اشخاص حق پناهندگی بدهند و از خود سکه ضرب کنند . ولی حتی این شهرهای « آزاد » نیز موظف بودند به پادشاه خراج (فوروس) بپردازند . پادشاهان فقط در موارد بسیار نادر معافیت از پرداخت فوروس را به فلان و یا بهمان تفویض می نمودند . مثلاً در زمان آنطیوکوس دوم ایتریان از مالیات معاف شدند و در عهد سلو کوس دوم از میر خراج نمی داده . ولی بمحض اینکه از لحاظ نظامی خطری بروز می کرد پادگانهای پادشاهی در شهرهای مزبور نیز مستقر می گشتند . گرچه در وضع شهرهای کشور سلوکیه اختلافاتی وجود داشته ولی این تفاوت وضع حقوقی و مالیاتی میان آنها، نه مهم بود و نه اصولی .

از آنچه گفته شد چنین استنتاج می شود که شهرها (پولیسها) که مرکز بهره کشی از اراضی وسیع بودند، سازمانهایی شمرده می شدند بسیار مناسب و مفید و بار سنگین

ایجاد تشکیلات مالیاتی را از دوش دستگاه اداری دولتی برمی داشتند و در عین حال حسن جریان وصول مالیات (فوروس) و ورود آن به خزانه و اعمال حق نظارت سیاسی نیز تأمین شده بود. گذشته از این پولیس آن زمان يك سازمان وسیع و واجد نرمش فوق العاده بوده که به سود طبقه برده داران عمل می کرده و جماعت ذوی الحقوق شهری را در برمی گرفته و از این رهگذر یکی از مهمترین تکیه گاههای اجتماعی دولت سلوکیه که بر مبنای برده داری قرار داشت - بشمار می رفته. شهرها (پولیسها) مجبور بودند درآمدهای خود را با پادشاه سلوکی تسهیم کنند ولی زیانی که از این راه به آنها وارد می آمد بوسیله مزیتی که عضویت در يك واحد بزرگ دولتی در برداشت جبران می گشت. دولت سلوکیه قادر بود منافع تجاری شهرها را تأمین کند (ساختمان و حفظ جاده های تجاری، اساس پولی واحد، فقدان خطر خودسریهای گمرکی و اخذ عوارض بی بند و بار که در صورت عبور کاروانها از اراضی چندین دولت اجتناب ناپذیر می بود و غیره، تکمیل دائم عده بردگان از محل اسیران جنگی که بر اثر جنگهای پادشاهان به دست می آمدند، اراضی اهدایی که سخاوتمندانه در اختیار شهرها قرار داده می شد و وجود نیروی جنگی سلوکیان و غیره). بدینقرار در دولت سلوکیان، شهر و حکومت مرکزی (پادشاه) همچون دو متحد در عرصه فعالیت گام می نهادند. شاهان سلوکی خود نیز تاحدی به این وضع واقف بودند؛ جالب توجه است که پادشاهان سلوکی در برخی از کتیبه ها، پولیسهای امپراطوری خود را «متحدین» (Summaxoi) خویشان می خوانند.

از آخرین تحقیقات مورخان شوروی چنین برمی آید که این شکل و شیوه سازمان شهر (پولیس) قبل از ورود ارتش اسکندر نیز در مشرق زمین غیر معروف نبوده است. و بعضی از شهرهای مشرق دارای سازمانی بوده اند که ماهواً با تشکیلات پولیسهای یونانی مشابهت فراوان داشته اند و حال آنکه از لحاظ منشأ و پیدایش هیچ رابطه ای با پولیسها نداشتند و از خود واجد ویژگیهای چندی بودند. بسیاری از شهرها جنبه مذهبی داشته دارای معبد بودند. و سازمان غیر مذهبی آنها با تشکیلات مذهبی مطابقت داشته (مثلاً اوروک در بابل و اورشلیم و بسیاری دیگر از شهرهای مذهبی

آسیای صغیر که دو شهر به نام کومانان^۱ - در پونت و کاپادوکیه - میان آنها مشهور بودند و همچنین پسی نونت^۲ در فریجیه و البانیا^۳ در کیلیکیه و بسیاری دیگر). در دوران سلوکیه بسبب مشابهت اصولی که میان شهرها و پولیس وجود داشته (گرچه این مشابهت مطلق نبوده) به بسیاری از بلاد محلی مزبور حقوق و اختیارات پولیس تفویض گشت. بدین معنی که مؤسسات قدیمی آنها به رسمیت شناخته شد و حقوق و امتیازات پولیسهای یونانی را هم برای آنها قائل شدند.

جماعت غیر مذهبی این گونه شهرها از افراد محلی تشکیل می شده. با این حال یونانیان و مقدونیانی که بعد از لشکر کشی اسکندر در آن شهرها سکونت اختیار کرده بودند نیز می توانستند در سلك جماعت مزبور در آیند. مثلاً در صنف معبد شهر بابلی اوروک^۴ افراد یونانی که بالکل نسبت به کیش اهل محل بیگانه بودند نیز عضویت داشتند، زیرا که صنف مزبور در واقع مذهبی نبوده بلکه نماینده جماعت غیر مذهبی اوروک شمرده می شده و عضویت آن حقوقی را که افراد جامعه پولیسهای یونانی واجد بودند تأمین می نموده. بنابراین در اینجا موضوع نژاد و قبیله - چه در داخل شهرها و چه از لحاظ وضع حقوقی و روابط آنها با دولت - اهمیت قاطع نداشته. شهرهای مختلطی نیز وجود داشت. مثلاً گاهی در یک پولیس (شهر) یونانی مشرق عدّه کثیری از مردم محل زندگی می کردند و از خود سازمان مستقلی داشتند که پولیتوما (Politeuma) نامیده می شد. شهر سلوکیه « بردجله » نمونه ای از این گونه بلاد « دو جنبه ای » بود. سلوکیه (بردجله) پولیسی بود عظیم که توسط سلوکوس اول بنا شده بود و در حدود قرن اول میلادی ۶۰ هزار نفر جمعیت داشت. بر روی بعضی از سکه های این شهر تصویر دوالهه که دست به هم داده اند نقش شده است که برجک گونه ای بر سر دارند. چون بدین طریق شهرهای بومی به صورت پولیس در می آمدند و علی الرسم در پولیسها مؤسسات اجتماعی و سیاسی و قضایی مورد نیاز طبقه برده دار متناسبت و ملائمتر

(۱) Komana (۲) Pessinunt (۳) Olba

(۴) Uruk

با اوضاع بوده (یعنی از قبود دینی و عادات باقیمانده ازدوره پدرشاهی بالنسبه آزادتر بوده اند و الخ) بالطبع جامعه برده دار بومی نیز در تحت تأثیر شدید فرهنگ یونانی و دیگر شئون زندگی هلنی قرار می گرفته، زیرا که اشکال مزبور با سازمان پولیس رابطه بسیار نزدیک بل ملازمه داشتند. این جریان بیشتر به صورت غیر متشکل تحقق می یافته. یونانیان که فاتحانه به آسیای مقدم گام نهاده بودند اکثر ادر صف طبقه حاکمه آن خطه قرار گرفتند و بدین سبب جای تعجب نیست که سلیقه و ذوق و شیوه زندگی و زبان ایشان رواج یافت و سران و اعیان محل نیز که در واقع با ایشان هم طبقه بودند کوشیدند تا از رسوم مزبور تقلید کنند.

سلاطین سلوکی که از هر گونه تبعیض قومی و نژادی بدور بوده، بیشتر به شهرهای بومی و قشرهای عالی مردم محلی متکی بودند، از این جریان حمایت می کردند تا به سود وحدت امپراطوری خویش عمل کرده باشند. سیاست شهرسازی سلوکیه نیز تابع همین منظور و همین منافع بود. زیرا ایشان از نظر تسهیل اداره امور می کوشیدند در کشور خویش - که نواحی مختلف آن از نظر سطح رشد و تکامل و سنن تاریخی نا - هم آهنگ بوده - شبکه ای از واحدهای کمابیش هم آهنگ، از لحاظ سازمان - یعنی شهرها - را به وجود آورند. ولی مبنای این سیاست همانا ماهیت اجتماعی شهرهای (از نوع پولیس) آن زمان بود، یعنی سازمان طبقه برده داران.

اتکای حکومت به لشکریان بود که به طور کلی از میان ساکنان کلنیهای نظامی جمع آوری می شدند و به طوری که پیشتر گفته شد اینان همیشه یونانی و یا مقدونی نبودند ولی به شیوه مقدونی تعلیم یافته و از حقوق کلروخهای (اعضای کلنیهای نظامی یونانی و مقدونی) قدیمی استفاده می کردند. گذشته از اینان که بخش اصلی ارتش سلوکیان را تشکیل می دادند عده ای از مزدوران و داوطلبان قبایل ایران و آسیای صغیر نیز جزء لشکریان ایشان بوده اند. نیروی اصلی نظامی را کماکان پیادگان سنگین سلاح - یعنی فالانژ و هیپاسپیست^۱ - تشکیل می دادند. عده سواران اندک بود ولی ارج بسیار داشتند

و از امتیازاتی برخوردار بودند. در میان واحدهای سوار کاتافراکتاریان^۱ شهرت بسزایی داشتند، زیرا که در واحدهای مزبور مرکب و راکب زره‌پوش بود. بر اثر استفاده از این گونه سواران در شیوه جنگ دگرگونی‌هایی پیدا شد. گذشته از پیادگان و سواران، فیلان و عرابه‌های جنگی و واحدهای گوناگون نقب زنان و بخشهای ویژه محاصره و دستجات کومکی دیگر نیز جزو لشکریان بودند. در سراسر کشور پادگان‌هایی مستقر بوده دستجات مخصوصی نیز با مراقبت کامل به مرزداری اشتغال داشتند.

نگهداری ارتش بارسنگینی بردوش دولت بود. بدین سبب ارتش سلوکیان هرگز چندان بزرگ نبوده و محتملاً اگر در صدتوسعه قوای نظامی برمی آمدند هم، نیروی انسانی برای انجام این منظور کافی نمی بود. طبق منابع موجود، عده فالانژها در برخی از پیکارهای بزرگ پایان قرن سوم و آغاز قرن دوم قبل از میلاد (رافیا، مغینسیا^۲ به فصل بعد رجوع شود) بین ۱۶ و ۲۰ هزار بوده است. (م. راستو و تسوف به استناد این ارقام، جمع عده لشکریان سلوکیان را به ۷۰ هزار بالغ می داند) بدیهی است که این رقم تقریبی است.

ناوگان سلوکی - با اینکه در برخی از ادوار حیات آن دولت مهم بوده، در مجموع نیروهای مسلح آن امپراطوری نقش مهمی نداشته است.

فصل سوم

آنطیو کوس سوم

در اواسط قرن سوم ق. م. برغم کوششهای سلوکوس و آنطیو کوس، برخی از نواحی کشور، یکی بعد از دیگری، از آن امپراطوری جدا شد. در سال ۲۶۲ ق. م. «پرگام» در مغرب آسیای صغیر مستقل گشت و سلاله آتالیدیان^۱ در آنجا به سلطنت رسید. در زمان سلطنت تئوس آنطیو کوس دوم (۲۶۱ - ۲۴۷ ق. م.) جنگ دوم سوریه (۲۵۸ - ۲۵۳ یا ۲۵۵ ق. م.) میان سلوکیان و بطلمیوس دوم (فیلا دلف) آغاز شد. بهانه این جنگ کومکی بود که پادشاه مصر به او من آتالیدی^۲ که داعیه استقلال و خروج از تحت تابعیت آنطیو کوس اول را داشت مبذول داشته بود، ولی در واقع این جنگ دنباله مبارزه‌ای بود که میان سلوکیان و بطلمیوس بر سر سلطه بر بخش شرقی دریای متوسط (مدیترانه) از دیرباز جریان داشته. مسیر این جنگ بر روی هم به نفع سلوکیه

بوده و بطلمیوس دوم در سال ۲۵۵ (یا ۲۵۳ ق. م.) ناچار شد پیمان صلح منعقد کند. مع الوصف با وجود نتیجه مساعد این پیکار سلوکیان در همان اوان نواحی بسیاری را از دست دادند. در آسیای صغیر کاپادوکیه در سالهای (۲۶۰ - ۲۵۰ ق. م.) مستقل شد و گالاتیان مرکز شبه جزیره مزبور را اشغال کرده بودند و شمال آسیای صغیر (ویفینیه و پونت) نه تنها مستقل شدند بلکه با سلوکیان خصومت آغاز کردند.

معهدا در اقصای شرقی متصرفات سلوکیان در آن زمان - چنانکه بعد خواهیم دید - وقایع بسیار مهمتری جریان داشته. با کتریای دور (باختر) که بوسیله دشتهای و بیابانهای فلات ایران از متصرفات اصلی سلوکیان جدا بود، از مدتها پیش از لحاظ اقتصادی و سیاسی مهمترین ناحیه آسیای میانه شمرده می شد. پادگانهای بالنسبه مهمی از لشکریان یونانی و مقدونی در آن خطه مستقر بوده اند. دیودوت^۱ حاکم یونانی باختر چون وضع دشوار و پیچ در پیچ مبارزه سلوکیان را در مغرب مشاهده کرد از ایشان جدا شد و دولتی تأسیس کرد که بعدها، در طی دهه سال، دژ مقدم فرهنگ و مدنیت یونانی در مشرق زمین بوده (به فصل پنجم و ششم رجوع شود). خطر بزرگتری که در اواسط قرن سوم ق. م. متوجه سلوکیان گردید همانا ظهور دولت پارتها در شمال شرقی ایران بود، دولتی که در تاریخ آسیا نقش بسیار بزرگی را ایفاء نموده ولی در زمان ظهور پادشاهی پارتها هیچکس حتی حدس نمی زد که چه خطر عظیمی از سوی ایشان متوجه دولت سلوکیان خواهد گشت و توجه سلوکیان کاملاً به وقایع سوریه و آسیای صغیر معطوف بود.

آنطیو کوس دوم در اواخر سال ۲۴۷ ق. م. در گذشت. دوزوجه وی - یکی لائودیکا^۲ و دیگری برنیکا^۳ - دختر پادشاه مصر، بر سر تاج و تخت به مبارزه برخاستند. هر یک از این دو، فرزند خویش را پادشاه می دانست. سرانجام لائودیکا پیروز شد و پسر او کالی نیک^۴ - سلو کوس دوم - بر تخت سلطنت جلوس کرد (۲۴۷ - ۲۲۶ ق. م.).

Laodika (۲) Diodot (۱)

Kallinik (۴) Bernika (۳)

آنطیوکوس سوم / ۳۳

بر نیکا و پسرش کشته شدند. کشته شدن بر نیکا بهانه جنگ سوم سوریه بود که در سال ۲۴۶ ق. م. از طرف اورگت بظلمیوس سوم برادر مشارالیه آغاز گشت. نخست بظلمیوس سراسر سوریه را مسخر ساخته حتی به پای حصار شهر سلوکیه (بردجله) رسید. ولی چیزی نگذشت که سلو کوس دوم اوضاع را به صورت نخست بازگرداند. پولیسهای یونانی آسیای صغیر هوا خواه او بودند و وی عهد اتفاقی با کاپادوکیه و پونت منعقد ساخت و بظلمیوس ناگزیر شد عقب نشینی اختیار کند. مدتی بعد مصر توانست موقع خویش را در دریای اژه استوار کند و شهرهای یونانی جنوب آسیای صغیر، ملطیه و افسس و پرین، را به تصرف خویش در آورد. ولی کرانه شمالی (از میر و ارتره و کلزومنا) در تصرف سلوکیان باقی ماند. در سال ۲۴۱ ق. م. پیمان صلح منعقد شد.

صلح برای سلو کوس دوم بسیار ضروری بود، زیرا که هیراک آنطیوکوس^۱ برادر او که حکومت آسیای صغیر را - در شمال تا وروس - داشت علم عصیان بر افراشته بود. سلو کوس دوم ناگزیر وارد مبارزه ای طولانی با برادر شد، ولی پیروزی سرانجام نصیب آنطیوکوس (هیراک) - که گالاتیان و ویفینیان را به یاری طلبیده بود - گشت، این مبارزه در سال ۲۳۶ ق. م. پایان یافت. ولی آتتال اول^۲ برادر زاده او من آتتالی که در پرگام به سلطنت رسیده بود و مایل نبود در حکومت بر آسیای صغیر با کسی شریک باشد هیراک آنطیوکوس را بر کنار کرده سراسر کشور را تا تا وروس مسخر ساخت (در حدود سال ۲۲۸ ق. م.)

در آن زمان سلو کوس دوم در مشرق سرگرم مبارزه با پارتها بود (به فصل پنجم رجوع شود) و آنطیوکوس هیراک خواست از این فرصت استفاده کرده سوریه را مسخر سازد. ولی سلو کوس بمحض اطلاع از این امر همه امور مشرق را رها کرده بشتاب به سوی سوریه روی آورد و برادر را از آن سامان بیرون راند. نقش سیاسی هیراک آنطیوکوس بهمین جا پایان پذیرفت.

سلوکوس دوم در سال ۲۲۶ ق.م. در گذشت و سوتر^۱ سلوکوس سوم پسر او جانشین و وارث تاج و تخت گشت (۲۲۶ - ۲۲۳ ق.م.). سلوکوس سوم برادر خود آنطیوکوس را به حکومت بابل و «ساتراپ نشینهای علیا» منصوب کرده کوشید تا آسیای صغیر را باز پس گیرد، ولی بهنگام لشکرکشی کشته شد. با این حال علیرغم مرگ پادشاه و آشفتگی که بر اثر آن حادثه در امور پدید آمده بود^۲ آخیا، حاکم جدید آسیای صغیر موفق شد آتنال اول را از بخش شرقی آسیای صغیر اخراج کند و وضع را به صورتی که بعد از سومین جنگ سوریه بوده، بازگرداند و برادر کوچک سلوکوس بنام آنطیوکوس سوم به سلطنت رسید (۲۲۳ - ۱۸۷ ق.م.).

موفقیت‌های موقتی و گذران سلوکیان و نخستین تصادف مشوم ایشان با نیروی نوینی که در مشرق دریای متوسط پدید آمده بود - یعنی روم - با نام این پادشاه بستگی دارد.

در آغاز اوضاع مغرب به حال آنطیوکوس مساعد بود. ولی امور مشرق بیدرنگ صورت خطرناک و تهدید آمیزی پیدا کرد و آنطیوکوس ناگزیر شد با ساتراپهای ماد و پارس - یعنی مولون^۳ - و برادر اسکندر که عاصی شده بودند مبارزه کند.

نخست سرداری که آنطیوکوس برای سرکوبی شورش گسیل کرده بود با ناکامی روبه‌رو شد و فقط مداخله شخص پادشاه جوان اوضاع را بهبود بخشید. عاصیان مغلوب و منهزم گشتند. مولون و برادر وی برای احتراز از سیاست سخت و وهن آور خودکشی کردند. آنطیوکوس به منظور ترساندن سرکشان، جسد مرده مولون را به دونیم کرده در معرض اهانت و دشنام عوام قرارداد. آنگاه آنطیوکوس به ماد آتروپاتن هجوم برد و موفقیتی کسب کرد و آن کشور که از زمان اسکندر مستقل بود حکومت عالی سلوکیان را شناخت.

آنطیوکوس سوم در سال ۲۲۰ ق.م. به سوریه بازگشت. ولی در آنجا دشواریهای تازه‌ای در کمین وی بود و ناگزیر با آخیا - که از خویشاوندان وی بود و

در آسیای صغیر حکومت می‌کرد - مبارزه کرد. آنجا با اینکه شکست خورد حکومت بر آن خطه را حفظ کرد.

پس از سومین جنگ سوریه (۲۴۱ ق. م.) که به دنبال آن میان سلوکیان و بطلمیوسیان پیمان صلح منعقد شد دیگر عملیات جنگی میان ایشان صورت نگرفت. معهذ سلوکیان راضی نبودند که سوریه جنوبی و فنیقیه و فلسطین در دست مصر باشد، بویژه این که بطلمیوسیان بندرگاه دریایی پایتخت سوریه، شهر سلوکیه را در پیه‌ریا در تصرف خویش داشتند، و این در نظر سلوکیان بسیار خطرناک بود.

در بهار سال ۲۱۹ ق. م. آنطیوکوس سوم عملیات جنگی را با حمله به سلوکیه در پیه‌ریا آغاز کرد. سپس به آسانی فنیقیه را مطیع خویش ساخت ولی با مقاومت جدی قلعه دورا^۲ در شمال فلسطین مواجه گشت. یکی از مأموران عالیمقام بطلمیوس چهارم (۲۲۱-۲۰۳ ق. م.) به نام سوسی بی^۳ که عملاً حاکم مصر بود از این فرصت استفاده کرده به وسیله مذاکرات و مانورهای ماهرانه سیاسی جنگ را طول داد و ضمناً لشکریان وفادار و آزموده‌ای برای دفع آنطیوکوس گرد آورد. به طوری که انتظار می‌رفت مذاکرات صلحی که توسط مصر پیش کشیده شده بود به جایی نرسید در سال ۱۲۸ قبل از میلاد آنطیوکوس سوم جنگ را از سر گرفت و فلسطین را، تاشهرهای غزه و رافیا - در سرحد مصر - از بطلمیوسیان منتزع ساخت. پادشاه سلوکی زمستان را در بطلمیوسیه در کنار دریای متوسط (بین صور و دورا) گذارند و در سال ۲۱۷ ق. م. مصمم شد عملیات نظامی را دنبال کند و وارد مصر شود. ولی در جنوب رافیا بالشکرانبوهی که سوسی بی گرد آورده بود مواجه گشت. روز ۲۲ ژوئن سال ۲۱۷ ق. م. جنگ میان فریقین در گرفت و آنطیوکوس شکست خورد. و پس از آن ناچار رهسپار انطاکیه (برارنت - نهر العاصی) شد زیرا بیم آن داشت که چون خبر شکست وی به آسیای صغیر برسد مشکلاتی در آنجا پدید آید. طبق پیمان صلح (مذاکرات صلح را سوسی بی به عمل آورد) بطلمیوسیان جنوب سوریه و فنیقیه و فلسطین را باز پس گرفتند ولی شهر سلوکیه

در پیه‌ریا همچنان در تصرف آنطیو کوس سوم باقی ماند.

بنابر این آنطیو کوس در مغرب به موفقیت‌های قاطعی نایل نگشت. ولی معهدا شهر انطاکیه مخرج و راهی به دریا بدست آورد و گذشته از این صلح با مصر برقرار شد و آسیای صغیر آرام گرفت، گرچه آنچه یا حاکم قابل اطمینانی شمرده نمی‌شد. آنطیو کوس می‌توانست متوجه مشرق، که امور آنجا به هیچ وجه بر وفق مراد و نفع وی نبود، شود.

راست است که بین النهرین و ساتراپ نشینهای ایرانی نزدیک به آسیای صغیر آرام بوده، درس عبرت سختی را که به مولون و برادر وی داده شده بود از یاد نبرده بودند ولی پارتها روز بروز قوی‌تر می‌شدند و اوتیدم^۱ که فرزند دیودوت را در باخترا برکنار کرده خود قدرت را به دست گرفته بود، خطری واقعی را تشکیل می‌داد.

بنابر این لشکر کشی به مشرق احترام‌ناپذیر بود. آنطیو کوس نخست به پادشاهی کوچک آرساموساتا^۲ در فرات علیا رفته آن ناحیه را مطیع ساخت (۲۱۱ ق.م.) و در سال ۲۰۹ ق.م. وارد خاک ماد گشت. وی در اکباتان (همدان) ثروت‌های کلان معبد آن شهر را ضبط کرد و ظاهراً این عمل به خاطر تأمین مخارج لشکر کشی بوده است [۱۵].

آنطیو کوس از اکباتان - از راه مستقیم، کویر نمک - عازم سرزمین پارت شد و هکاتومپیل (نزدیک دامغان) پایتخت پارتها را به تصرف در آورد و نیروی اصلی ایشان را تحت فشار سخت قرارداد به سوی کرانه دریای خزر راند. در آن ناحیه، نزدیک شهر بلادفاع طمبرک قلعه بسیار مستحکم سیرینکا^۳ قرارداد داشت و پارتها امیدوار بودند که در آن دژ به مقاومت پردازند. ظاهراً در آن زمان پارتها هنوز راه و رسم مبارزه با ارتش تعلیم یافته و پرساز و برگه مقدونی را نمی‌دانستند و قلعه مزبور به دست آنطیو کوس افتاد. معهدا پارتها موفق شدند تمام یونانیانی را که در میان ساکنان قلعه محصور قرار داشتند از پای در آورند. پیمان صلح منعقد شد و ظاهراً پادشاه پارت ناگزیر حکومت عالی سلوکیان را شناخت.

آنطیو کوس بالنسبه به آسانی از عهده پارتها برآمد. ولی دشمن دیگر اویعنی

اوتید^۱ سلطان باختر (باکتریا) خطرناکتر بود.

علی‌الظاهر در آن زمان مرز غربی متصرفات باختر در مسیر رود هره به^۲ (هریرود) قرار داشت، زیرا که اوتید با ده هزار سوار خویش در کرانه آن رود با آنطیوکوس سوم تلافی کرد. باختریان در برابر فالانژهای سلوکی پایداری نکرده عقب نشستند و در پایتخت خویش باختر اخ تحصن گزیدند. باختر اخ قلعه‌ای حصین بود و آنطیوکوس دو سال تمام بدون حصول نتیجه به محاصره آن پرداخت و سرانجام تلی^۳ همشهری اوتیدم را برای مذاکره به قلعه فرستاد (مولد تلی شهر مغنسیا، در آسیای صغیر، بود). اوتیدم تهدید کرد که چنانچه کار را بر او سخت گیرند صحرانشینان آنسوی اکسا^۴ - جیحون - را به کشور راه خواهد داد و این خود مصائب فراوان ببار خواهد آورد. آنطیوکوس از این تهدید هراسناک شد، زیرا بیدرننگ پیمان صلح شرافتمندانه‌ای با اوتیدم منعقد کرد و دختر خویش را به دمتری فرزند اوتیدم به زنی داد و فقط از سلطان باختر خواست که پیلان جنگی خویش را تسلیم کند و (به ظن قوی) رسماً برتری سلوکیان را بشناسد.

آنطیوکوس از باختر به سوی مشرق روی آورد و از هندو کش گذشت و وارد دره کابل گشت و به حدود پادشاهی هندی مائوریا رسید. سلوکیان از عهد سلو کوس اول با پادشاهان سلاله مزبور روابط حسنه داشتند. سفیران سلو کوس اول و آنطیوکوس (مگاسفن و دمودام)^۵ در دربار هند اقامت گزیده بوده‌اند، و آشوکا نماینده مشهور سلاله مائوریا که کیش بودا را در هندوستان رواج داده بود، پیامهایی برای آنطیوکوس سوم ارسال داشته بود. آنطیوکوس سوم باری دیگر دوستی دیرین را شخصاً به وسیله مصاحبت با شاه سو بهخاگاسنا^۶ تجدید و تأیید کرد و ۱۵۰ پیل جنگی که در ارتشهای آن زمان ارزش فراوانی داشتند به هدیه دریافت داشت. بدیهی است که آنطیوکوس نمی‌توانست حتی خیال تحصیل اراضی را در آن نقاط دور دست در سرپرورانند. دوران اسکندر سپری

(۱) Evtid (۲) Areia (۳) Teley (۴) Oxa

(۵) Megasfen, Demodam (۶) Subxagasena

شده ، دیگر بازگشتنی نبود.

آنطیو کوس از هندوستان راه بازگشت پیش گرفت و زمستان را در کرمان به سر برد. معلوم می شود که راه رجعت وی از جنوب بوده و بتقریب همان مسیر کراتر^۱ و اسکندر را تعقیب می کرده.

وی پیش از بازگشت به بین النهرین به کرانه عربی خلیج فارس نیز لشکر کشید تا از ساکنان شهر ثروتمندگرا که تجارت عطریات را در دست داشته و میان امپراطوری سلوکی و عربستان واسطه بودند باج و خراج ستاند.

آنطیو کوس پس از گرفتن باج و هدایای بسیار به سلوکیه (در کنار دجله) بازگشت. نتایج لشکرکشی به مشرق فوق العاده بود. گرچه پارتها و او تیدم در واقع استقلال خویش را حفظ کرده بودند ولی با این حال حکومت و قدرت عالیة سلوکیان را شناخته بودند و این نکته مهم بود که آنطیو کوس موقه^۲ می توانست از تجاوز ایشان به مغرب بیمناک نباشد. این امر واجد اهمیت فراوان بود زیرا اومی خواست آزادی عمل داشته باشد تا نقشه های خویش را در مشرق دریای متوسط که منطقه اصلی منافع سلوکیان بود مجری سازد. گذشته از این، لشکرکشی به سوی مشرق اعتبار و حیثیت آنطیو کوس را فوق العاده بالا برد و این خود پس از ناکامی هایی که در چهارمین جنگ سوریه (۱۷۰ - ۱۶۸ ق. م.) نصیب وی گشته بود، بسیار ضرورت داشت.

در این زمان - در فاصله قرنهای سوم و دوم قبل از میلاد - در بخش شرقی دریای متوسط - نیروی سیاسی جدیدی - یعنی روم - ظهور کرد. در آن عهد مدتی مدید بود که رومیان امر وحدت ایتالیا را پایان بخشوده سریعاً آثار ناکامی هایی که بر اثر هجوم هانیبال به ایتالیا نصیب ایشان گشته بود، رهایی یافته بودند. و خود سردار مشهور مزبور در دربار آنطیو کوس سوم اقامت داشت.

ثبات وضع مشرق و دریای متوسط آنطیو کوس را به اقدامات جدیدی در مغرب تحریض می کرد. وی کوشید تا آسیای صغیر را به طور قطع تابع خویش سازد و چون

در امور یونان مداخله آغاز کرد باروم برخورد نمود. روم در آن زمان در کرانه ایلیرا کاملاً استوار شده با گامهای آهسته ولی محکم در یونان نفوذ می کرد و با فیلیپ پنجم پادشاه مقدونیه سرگرم مبارزه بود. ظهور مدعی جدید حکومت بر یونان رومیان را نگران ساخت. آنطیوکوس در جنگ ترموفیل (۱۹۱ ق.م.) شکست خورد و ناچار به آسیای صغیر عقب نشست. ولی رومیان دشمن خطرناک خویش را آرام نگذاشتند؛ زیرا می دانستند که آنطیوکوس بزودی نیرو گرفته مجدداً به اروپا حمله خواهد کرد. بدین سبب در تعقیب آنطیوکوس وارد آسیای صغیر شدند و در نبرد مغنیسیا (۱۸۹ ق.م.) شکستی قاطع بر وی وارد آوردند. آنطیوکوس با بقایای لشکر خویش به مشرق گریخته کوشید تا ارتش جدیدی گرد آورد. امور مختل و خزانه خالی شده بود و وی ناگزیر با حرارت تمام در صدد یافتن مقدمات مالی جدیدی برای تعقیب عملیات جنگی بر آمد و هیچ چیز در این طریق مانع او نبود. و چون خواست خزاین یکی از معابد بزرگ علیمائید (عیلام) را تصاحب کند به قتل رسید. افراد دسته کوچکی که همراه وی بودند نیز به همین سر نوشت دچار گشتند (۱۸۷ ق.م.)

فصل چهارم

سلو کیان و پارتها

پس از مرگ آنطیوکوس امپراطوری وی باشتاب بیشتری به سوی انقراض رفت. نخست یکی از پسران آنطیوکوس ملقب به سلوکوس چهارم (۱۸۷ - ۱۷۵ ق.م.) و سپس فرزند دیگر وی ملقب به آنطیوکوس چهارم (اپیفان، ۱۷۶ - ۱۶۳ ق.م.) جانشین وی گشتند. وی بیشک مردی بسیار با استعداد بود و کوششهای مایوسانه‌ای به عمل آورد تا از سقوط و نابودی امپراطوری سلوکیان ممانعت کند.

ولی در آن سالها وضع ایران سخت دگرگون شده، نیروی سیاسی جدیدی - یعنی پارتها - در آن سرزمین پدید آمده بود.

آغاز تاریخ پارتها تقریباً و عجالةً به ما مجهول است. اطلاعات موجود در منابع کتبی فوق العاده کم است و سکه‌ها نیز حتی برای تعیین تواریخ و تشخیص توأثر سلطنتها و شاهان چندان کومکی نمی‌کند، زیرا که همه پادشاهان سلسله ارشاکیان (اشکانیان) تا اواسط قرن اول قبل از میلاد درسکه نبشته‌ها به نام رسمی و دیهیمی یعنی آرشاک (اشک) خوانده شده‌اند (و نام شخصی ایشان نه درسکه‌ها ذکر شده و نه در اسناد رسمی) و درسکه‌های پارتی تاریخ سالها نیز فقط از سی سال قبل از میلاد به بعد - و آن هم گاه و بیگاه و نامرتب - یاد شده.

بدین سبب تمام اخبار و اطلاعات مربوط به وقایع نیمه دوم قرن سوم و نیمه اول قرن دوم قبل از میلاد مورد بحث و اختلاف و مبهم است. و تا وقتی که مدارك و اسناد جدید باستانشناسی به دست نیاید امیدی به تحقیق دقیق در اخبار و اطلاعات مزبور وجود ندارد.

طبق روایات مکتوبی که به دست ما رسیده پرنیان^۱ که قبیله ای بودند از اتحادیه قبایل داه^۲ و در دشتهای بین جیحون و دریای خزر زندگی صحراگردی داشتند، اساس دولت پارت را بنا نهادند. داهها با ماساگتها و دیگر قبایل صحرا نشین و یا اسکان یافته آسیای میانه مربوط بودند. در زمان اسکندر مقدونی داهها هنوز در دشتهای بین دوشط جیحون (اکس) و سیحون (یا کسارت) زندگی صحرا نشینی داشتند، ولی از پایان قرن چهارم ق.م. پرنیان از دیگر قبایل داه جدا شده به سوی مغرب و ناحیه خزر مهاجرت کردند. پرنیان در ضمن راه پیمایی، بر سر راه خویش، شهر اسکندریه مرغیان و هراکلیه را در ره یه (ناحیه هرات) ویران ساختند و این دو شهر بعدها مجدداً به دست آنطیو کوس احیاء شده به نام انطاکیه و اخائیه تغییر نام یافتند.

سلوکیان در سال ۲۸۲ ق.م. سپاه ویژه ای به سرکردگی دمودام^۳ سردار سلو کوس اول و آنطیو کوس، علیه تهاجمات ویران کننده پرنیان گسیل داشتند و پرنیان از لشکریان یونان و مقدونی شکست خوردند.

دومین تجاوز پرنیان به تصرفات سلوکیان در حدود سال ۲۵۰ ق.م. وقوع یافت. جنگهایی که در آن زمان میان سلوکیان و مصر جریان داشت توجه ایشان را از ساتراپ نشینهای شرقی منحرف کرده و این انصراف خاطر بحال ساتراپهای آن سامان که طالب تجزیه بودند مساعد بود. مثلاً در سال ۲۴۵ ق.م. « آندراگور » ساتراپ پارفینا - پارت اعلام استقلال و جدایی از سلوکیه کرده به نام خویش سکه زر ضرب کرد. اهمیت این واقعه را نباید ناچیز شمرد زیرا پارفینا^۴ - پارت حلقه مهمی بود که سرزمینهای شرقی ایران را به مغرب مربوط و متصل می ساخت. در نتیجه قیام

آندروگار^۱ طرق موصلاتی اصلی دولت مرکزی سلوکیان با ساتراپ نشینهای شرقی ایران قطع شد. متعاقب جنگ بامصر، مبارزه برادر کشی میان سلوکوس دوم (کالی نیک) و برادر کوچک او هیراک آنطیوکوس در گرفت و لشکر کشی تنبیهی به سوی مشرق را تا سال ۲۳۲ - ۲۳۱ ق.م. بتأخیر افکند.

در سال ۲۳۹ ق.م. دیودوت حاکم باخترا خویشتن را شاه خواند و پادشاهی مستقل «یونانی - باختری» را تأسیس کرد.

در چنین اوضاع و احوالی هجوم دوم پرنیان به سرکردگی آرشاک (اشک) صورت گرفت. در حدود سال ۲۵۰ ق.م. پرنیان به نسا که در دره اترک واقع بود، وارد شدند. این ناحیه بعدها به نام آستاونا^۲ خوانده شده، یکی از ایالات پارت گشت. پرنیان در آن محل در سال ۲۴۷ ق.م. در شهرک آسااک^۳، آرشاک (اشک) را به پادشاهی خویش برگزیده و این انتخاب را اعلام کردند. زان پس جانشینان آرشاک این واقعه را مبدأ تاریخ ارشاکیان (اشکانیان) اعلام کردند.

آنگاه پرنیان متوجه باخترا شدند ولی لشکریان دیودوت ایشان را دفع کردند. در سال ۲۳۹ ق.م. پرنیان وارد پارفینا - پارت شده آندروگار را قلع و قمع کردند و در سال ۲۳۸ ق.م. ناحیه مزبور را تحت اطاعت در آوردند. در این ناحیه پارت‌های اسکان یافته‌ای که با پرنیان قرابت داشتند و بعدها پرنیان با آنان توأم شدند، سکونت داشتند. اقدام دیگر آرشاک (اشک) تسخیر هرکانه در سال ۲۳۵ ق.م. و کومی سن^۴ (قومس - قومش) بوده است. سرانجام سلوکوس دوم تصمیم گرفت عازم شرق ایران شود تا سرزمینهای تجزیه شده را باز پس گیرد. دیودوت پادشاه باخترا با آرشاک (اشک) عهد اتحاد بست. بمحض اینکه ارتش سوریه وارد سرزمین پارت شد، آرشاک (اشک) با سواران خویش به سوی دشتها عقب نشینی کرد، زیرا که در آن پهنه‌ها تحرك وی سهلتر انجام می گرفت و استفاده از سواران علیه ارتش سنگین اسلحه سوریه مناسبتر بود. گذشته از این قرار شده بود در دشت‌های کنار جیحون، قبایل آپاسیاکان^۵، که مناسبات دیرین با پرنیان داشتند،

وی رایاری کنند. این شیوه جنگی آرشاک (اشک) ثمرات نیکو بار آورد؛ به لشکریان سلوکیان در نتیجه حملات ناگهانی چابکسواران تیز تک پرنیان، که در دشتهای مانوس خویش به عملیات می پرداختند، تلفات و زیانهای وارد آمد. ولی کار به پیکار قطعی نکشید؛ از مغرب اخبار نامساعدی درباره اختلافات و دشمنیهایی که در میان افراد خاندان شاهی بروز کرده بود رسید و سلو کوس مجبور شد بشتاب مرزهای شرقی را ترک گفته به لشکریان خویش عازم انطاکیه گردد. با این حال سلو کوس دوم قبل از عزیمت از سرزمین پارت با آرشاک (اشک) وارد مذاکره شده، وی را به سمت پادشاه پارت و هرکانه - گرگان (ولی تابع خویش) شناخت. وی ظاهراً امیدوار بود در آینده فرصت مناسبی یافته کار او را یکسره کند.

پس از عزیمت سلو کوس دوم دوران آرامشی در آن خطه حکمفرما گردید و اشک از آن استفاده کرده مواضع خویش را در شمال شرقی ایران مستحکم کرد. علی الظاهر وی قبل از آن تاریخ قلعه «دارا» را در اپورک تیکن^۱ نزدیک ابیورد کنونی - بنا کرده بود. آرشاک مشغول تقویت ارتش خویش و مستحکم ساختن نقاط مسکونی گردید. پارتینا - پارت مرکز دولت وی بود. در آن خطه، در شهر نسا، تا قرن اول میلادی مقابر جانشینان وی - شاهان سلاله ارشاکیان (اشکانیان) قرار داشته. شهر هکاتومپیل (نزدیک دامغان کنونی) پایتخت دولت جدید گشت.

آرشاک در حدود سال ۲۱۷ ق.م. در گذشت. جانشین او (ارتبان اول - اردوان) مانند دیگر شاهان آن سلاله گذشته از نام شخصی خویش بنام مؤسس سلسله (که محتملاً نام خاندانی بوده) نامیده شد. وی با استفاده از این که آنطیو کوس در آن زمان با لشکریان خویش در آسیای صغیر سرگرم بوده، اندک اندک به سرزمین ماد که همسایه پارت بود، دست اندازی کرد.

ولی در سال ۲۱۱ ق.م. آنطیو کوس سوم لشکر کشی به سوی شرق را آغاز کرد. چنانکه پیش گفتیم، آنطیو کوس تاحدی به آسانی کار پارتها را فیصله داد ولی مناسب

چنین دید که با پادشاه پارت کنار آید و پیمانی ببندد و مرکز و هسته اصلی متصرفات وی را از اختیار او خارج نسازد.

طبق روایات موجود، بعد از آن فریاپتی^۱ که به گفته روس^۲ پانزده سال از ۱۹۱ تا ۱۷۶ ق.م. سلطنت کرد پادشاه پارتها شد. نام فریاپتی در اسناد پارتی که اخیراً در نسا کشف شده به مناسبت ذکر نام تا کستانی که شاید وقف تخلید خاطر آن پادشاه بوده، آمده است. پسران فریاپتی جانشین و وارث وی گشتند: نخست فراآت (فرهاد) اول^۳ که با کوهستانیان البرز جنگید و سپس میثردات (مهرداد) اول که شالوده حکومت پارت را ریخت. وی در آغاز اراضی دولت پارت را به حساب باخت، که دچار مشکلات داخلی بوده، توسعه داد (به فصل ششم رجوع شود) و سپس متوجه غرب گردید. پس از شکست آنطیو کوس سوم در مغنیسیا (۱۸۹ ق.م.) قدرت سلوکیان در آسیا سخت به ضعف گرایید. سلوکوس چهارم هیچ اقدامی برای ترمیم وضع منزلزل سلاله خویش در آنسوی فرات نمی توانست به عمل آورد. آنطیو کوس چهارم پس از گذشت چند سال - سالهایی که صرف ایجاد و تعلیم ارتش مورد نیاز کرد - و اصلاحاتی که به منظور تحکیم مبانی دولت آورد، در صدد آغاز لشکرکشی به سوی مشرق بود. ولی جنگ با مصر وی را از این کار منصرف کرد (سال ۱۶۹ ق.م.) آنطیو کوس چهارم بر غم موفقیت‌های بزرگی که در مصر کسب کرده بود ناگزیر در تحت فشار روم از هرگونه ادعایی نسبت به سرزمین مزبور امتناع ورزید.

در سال ۱۶۶ ق.م. سرانجام آنطیو کوس در بابل ظاهر شد. و در سال ۱۶۵ ق.م. از آنجا به ارمنستان لشکر کشید و آرتاکسیا^۴ پادشاه ارمنستان را به زیر فرمان خویش در آورد و سپس به سوی جنوب شرقی روی آورد و از اکباتانا گذشته کوشید تا استخر (پرسپولیس) را تصرف کند. ولی ساکنان شهر به وی اجازه ندادند مقصود خویش را جامه عمل پوشد و آنطیو کوس مجبور به عقب نشینی شد. در سال ۱۶۳ ق.م. آنطیو کوس

در گابه (در ناحیه اصفهان کنونی) در گذشت.

در سالهای بعد از مرگ آنطیو کوس چهارم در غرب ایران چندین پادشاهی مستقل پدید آمد. مهمتر از همه آنها پادشاهی علیمائید (عیلامیان) بود که ظاهراً قبل از جلوس آنطیو کوس چهارم به استقلال رسیده بود. منابع سکه شناسی حتی نام پادشاه علیمائیدی را که از سلوکیه جدا شده بود، به دست می دهند. وی کامناسکیر^۱ نام داشت و کشور وی در بهترین ایام تاریخ خود از گابینه^۲ - اصفهان کنونی - تا خلیج فارس ممتد بوده [۱۶]. در همان زمان دو پادشاهی مستقل در ارمنستان تأسیس یافت: سوفنا^۳ و ارمنستان بزرگ. ماد آتروپاتن که تقریباً توسط آنطیو کوس سوم مطیع شده بود، مجدداً مستقل گشت. هیسپائوسین^۴ فرزند ساگدودوناک^۵ دولت کوچک خراکن^۶ را که از لحاظ اقتصادی اهمیت بسزایی داشت و در مصب دوشط فرات و دجله قرار گرفته بود، تأسیس نمود. پس از مرگ آنطیو کوس چهارم تیمارخ^۷ ساتراپ ماد به نام خود سکه زد و پارس که همواره فرمانبرداریش از سلوکیان مشکوک و محل تردید بود بالکل مستقل گشت.

بدین قرار در حدود سال ۱۶۰ ق.م. بخش اعظم ساتراپ نشینهای شرقی بالقطع از دست سلوکیان به در رفته به دولت های کوچک مستقل مبدل شده بود. نیرویی که این پادشاهیها و امارت های کوچک و متفرق و پراکنده را متحد و یکپارچه کرده مانا پارتها بودند که در عهد میثردات (مهرداد) اول به همسایگان خویش حمله ور گشتند. میثردات (مهرداد) پس از مبارزه سرسختانه ای سرزمین ماد را تصرف کرد (در حدود سال ۱۵۵ ق.م.) و شخصی به نام باگاز (با کاسیس) را به حکومت آنجا منصوب کرد. تسخیر مادر اراه تصرف بین النهرین را به روی پارتها گشود. فقط کسی که آن مرکز مهم اقتصادی و سیاسی را در تصرف می داشت می توانست وحدت سراسر ایران را در تحت حکومت خویش، تحقق بخشد. دمتری پادشاه سلوکی نیک می دانست که از دست دادن بین النهرین چه عواقب مرگباری برای وی خواهد داشت و بدین سبب در برابر میثردات سخت مقاومت کرد. ولی

در واقع روزگار قدرت سلوکیان سپری شده و قلمرو ایشان تقریباً در مرزهای پادشاهی سوریه محدود گشته بود و تاب پایداری در برابر حمله پارتها را نداشتند. بویژه که بنا به اطلاعات موجود، در برخی موارد مردم محلی مقدم پارتها را باشادی و درود پذیره می گشتند و گرامی می داشتند.

طبق مدارک میخی، میثردات (مهرداد) در ژوئیه سال ۱۳۱ ق.م. شهر سلوکیه (بردجله) را اشغال کرد و به شاهی بابل شناخته شد. در پاییز همان سال شهر اوروک^۱ (ارخوی یونانی) که در مسیر سفلی فرات - و بسیار جنوبیتر از شهر سلوکیه - قرار داشت، نیز او را به پادشاهی شناخت.

عجالة معلوم نیست که علیمائید یا خطة عیلامیان نیز در طی همان ماهها مسخر گشت یا دیرتر. زیرا که میثردات (مهرداد) قبل از ماه دسامبر سال ۱۳۱ ق.م. ناچار امر لشکرکشی غرب را به یکی از سرداران خویش سپرد و خود رهسپار هرکانه (گرگان) گشت. عزیمت شتابزده و ناگهانی پادشاه به سوی مشرق گواه دشواریهای جدی است که به سبب حرکت و پیشرفت صحرائنشینان آسیای میانه در آن سامان بروز کرده بوده. مبارزه با صحرائنشینان مشرق چنان صورت حادی پیدا کرد که میثردات (مهرداد) ناگزیر آخرین سالهای سلطنت خویش را در آن خطه گذراند و دیگر به غرب ایران و بین النهرین سفر نکرد.

دمتری دوم پادشاه سلوکیه چون از مشکلات پارتها و عزیمت پادشاه ایشان به مشرق خبر یافت بیدرنگ کوشید تا وضع بین النهرین را به صورت اول بازگرداند و امیدوار بود که در اجرای این منظور عناصر اصیل یونانی و یایونانی شده آن سرزمین یار و یاور وی خواهند بود. ولی دمتری پس از کامیابیهای مختصر و کوتاه مدت از پارتها شکست خورد و به دست ایشان اسیر شده لشکریان پارت سلطان اسیر را به هرکانه (گرگان) نزد میثردات (مهرداد) گسیل داشتند. مهرداد رفتاری نیکو با وی پیش گرفت و حتی دختر خویش را به زنی باوداد.

ظاهراً تسخیر قطعی علیمائید به دست پارتها پس از اسارت دمتری صورت گرفت. و ثروت‌های معابد سوزیان (خوزستان) خزانه پارتها را سرشار و مالا مال کرد. بدین طریق امپراطوری پارت در پایان سلطنت مهرداد اول به تقریب سراسر ایران و تمام بین‌النهرین را دربر گرفته بود و پارتها به کنار شط فرات رسیده بودند.

مهرداد اول در سال ۱۳۸ - ۱۳۷ ق.م. درگذشت. فرات (فرهاد) دوم فرزند وی جانشین او گشت. وی نیز چون پدرش بیشتر در مرزها و نواحی شرقی پادشاهی خویش اقامت می‌ورزید.

در آن زمان که فرهاد دوم مشغول نگهداری مرزهای شرقی کشور خویش بود سلوکیان آخرین تشبث را برای احیای سلطه خویش به عمل آوردند. سیدت^۱ آنطیوکوس هفتم که برادر و جانشین دمتری دوم بوده (۱۳۹/۸ - ۱۲۹ ق.م) در نخستین سالهای سلطنت خویش سرگرم مبارزه دشواری در سوریه و سرزمین یهود بود و در حدود سال ۱۳۰ ق.م. به لشکر کشی علیه پارتها اقدام کرد. وی لشکر عظیمی گرد آورد (گرچه منابع موجود در تخمین شماره آن غلو کرده‌اند) و چند بار سرداران پارت را منهزم ساخت. پس از فتوحات آنطیوکوس هفتم عده‌ای از هواخواهان کلان پارتها به وی ملحق شدند و مردم یونانی‌الاصل شهر سلوکیه حتی حاکم پارتی آنجا را کشتند و جانب پادشاه سلوکی را گرفتند. لشکریان آنطیوکوس هفتم مظفرانه به سوی سرزمین ماد روی آوردند و به دستجات کوچک کوچک تقسیم شده در دهکده‌ها اقامت گزیدند و زمستان را در آنجا گذراندند.

فرهاد دوم مذاکراتی به منظور انعقاد پیمان صلح آغاز کرد ولی شرایط آنطیوکوس چنان سنگین بود که بنظر پادشاه پارت غیر قابل قبول آمد. فرهاد دوم به حيله توسل جست و دمتری دوم را که اسیر وی بود و دوبار هم برای فرار تشبث کرده بود آزاد کرد. پارتها چنین حساب کرده بودند که دمتری مردی جاه طلب است و همینکه وارد سوریه گشت و در پشت جبهه برادر خود قرار گرفت و وی را دور دید حتماً هوس اشغال تخت

سلطنت سلوکیه را خواهد کرد و مشکلات جدیدتر بر دشواریهای موجود آنطیو کوس هفتم افزوده خواهد گشت. این حساب درست بود ولی امید و استظهار اصلی پارتها به روحیه ضد سلوکی مردم ماد بود. ظاهراً مردم آن سامان که از بهره کشی سلوکیان رنج می بردند و از اقامت لشکریان آن دولت در سرزمین خویش سخت ناراضی و عصبانی بودند، از آن فاتحان بیگانه نفرت داشته و جانب پارتها را که از لحاظ زبان و نژاد به ایشان نزدیک بودند، نگاه می داشتند. جالب توجه است که مادها به صورت متشکل علیه سربازان آنطیو کوس اقدام می کردند و در آن واحد در تمام نقاط مسکونی و دهکده هایی که مقام پادگانهای سلوکی بود علم طغیان برافراشتند. آنطیو کوس هفتم متوجه اشتباه بدفرجام خویش یعنی پراکنده ساختن لشکریان در دهات گشت، ولی دیر شده بود. وی بشتاب به یاری نزدیکترین پادگانهای محصور رفت. ولی لشکریان پارت زودتر خبر شده راه بر او بستند و پیکاری درگیر شد و آنطیو کوس مقتول گشت و فرزند وی سلو کوس و دوشیزه ای که برادرزاده او بود به دست دشمن افتادند. ارتش سلوکیان کاملاً تار و مار شد.

ظاهر آفرهاد پس از فراغت از این امر می توانست در اندیشه گسترش پیروزی خویش به سوی مغرب باشد. ولی حتی اگر چنین اندیشه و نقشه ای هم می داشت، مجبور بود از اجرای آن خودداری کند و مانند پدر تمام توجه خویش را به مشرق معطوف دارد. چنانکه پیش گفتیم حرکت و مهاجرت جدی صحرانشینان آسیای میانه در اواسط قرن دوم ق. م. و عهد سلطنت مهرداد اول آغاز شده بود.

ماهیت این حرکت و مهاجرت و قبایلی که در آن شرکت داشتند در مرکز توجه بسیاری از محققان قرار گرفته ولی هنوز به طور قطع حل و روشن نگشته است. اما راجع به آنچه مربوط به تاریخ ایران می باشد، کافی است بگوییم که در اواسط قرن دوم قبل از میلاد همسایگان قبایل اسکان یافته مشرق ایران - یعنی اتحادیه قبایل سکایان و ماساگتیان - در دو جهت به حرکت درآمدند: در جهت جنوب غربی و جهت جنوب شرقی. علت حرکت ایشان به سوی جنوب آنچنان که باید و شاید روشن نیست، شاید تاحدی نقل و انتقال توده های عظیم صحرانشینان اعماق قاره آسیا موجب این مهاجرت شده بوده است.

شاخه غربی سکایان در حین حرکت و مهاجرت با مقاومت سرسختانه پارتها

مواجهه شد. گرچه سکایان به بین‌النهرین رسیدند و دو پادشاه پارت (فرهاد دوم و عم و جانشین وی ارتبان - اردوان دوم) در مبارزه با ایشان کشته شدند، معهذا پارتها ایشان را عقب نشانده به سوی درنگیانه (سیستان کنونی) راندند و سرزمین مزبور تا کنون نیز به نام آنان سکستان - سیستان (در مرز دولتهای کنونی ایران و افغانستان) خوانده می‌شود.

شاخه شرقی سکایان که مخالفان قدیمی اسکندر مقدونی - یا سکایان ماوراء سیحون - (سی Si و سوك Sok منابع باستانی چینی) در راس آن قرار داشتند، به سوی جنوب توجه کرده از گردنه‌های هندو کش گذشته و به پادشاهی «یونانی - باختری» که در مقدم هلنیزم (تمدن و فرهنگ یونانی) در مشرق ایران و شمال هندوستان بوده هجوم آوردند. پیش از آنکه به بررسی بیشتر تاریخ امپراطوری پارت بپردازیم، لازم است مختصراً از سر نوشت دولت مزبور (یونانی - باختری) که بسیارشایان توجه بوده، سخن گوئیم.

فصل پنجم

پادشاهی « یونانی - باختری »

چنانکه دیدیم دیودوت که باختر را از طرف آنطیوکوس دوم اداره می کرد، در حدود سال ۲۳۹ ق. م. از سلوکیان جدا شد و به گفته ژوستین «فرمود تا وی را شاه خطاب کنند». و. و. تارن^۱ مؤلف کتابی درباره پادشاهی «یونانی - باختری» معتقد است که تجزیه باختر نه در نتیجه قیام (چنانکه از سخنان ژوستین مستفاد می گردد و عده ای از محققان نیز - از آن جمله آ. گوتشمید بر آن عقیده اند) بلکه بر اثر سست شدن تدریجی روابط بین امپراتوری سلوکیه و ساتراپ نشین دوردست باختر تحقق پذیرفت. به هر تقدیر در سال ۲۳۹ ق. م. باختر کاملاً مستقل بوده است. گرچه دیودوت اول باکالی نیک - سلوکیوس دوم علیه پارتها ائتلاف کرد ولی فرزند وی دیودوت دوم - برعکس - علیه همان سلوکیوس دوم با آرشاک (اشک) عهد اتحاد بست.

سلطنت دیودوت دوم دیری نپایید و او به دست اوتیدم یونانی، از مردم مغنیسیا که یکی از نزدیکان وی بود، کشته شد. و. و. تارن با توسل به استدلال دور و درازی کوشیده است میان اوتیدم و خاندان سلوکیان خویشاوندی قائل شود. (ک.و. ترور^۲ محقق شوروی نیز این نظر را پذیرفته است). ولی حتی اگر از این موضوع صرف نظر کنیم هم، نکته جالب زیرمورد توجه قرار می گیرد:

چنانکه پیش گفتیم آنطیو کوس سوم که می کوشید سرزمینهای از دست رفته مشرق را باز پس گیرد، علیه اوتیدم لشکر کشید و وی را در باختر (بلخ) محاصره کرد ولی پس دو سال محاصره آن شهر را که قلعه ای حصین بود نتوانست مسخر سازد و با اوتیدم وارد مذاکره شد. اوتیدم نه تنها کوشید آنطیو کوس را از امکان هجوم صحرائشینان بترساند بلکه خواست عنایت وی را جلب کند و گفت دیودوت دوم را - که به پدر آنطیو کوس خیانت کرده بود - به سرای عمل خود رسانیده، و بدین طریق گویی وفاداری خویش را نسبت به خاندان سلوکیان ابراز داشته است.

پس از بازگشت آنطیو کوس سوم به مغرب، اوتیدم حاکم مطلق بر اوضاع باختر شد. وی کوشید تا حدود متصرفات خویش را توسعه دهد. فرضیه ای در برخی تألیفات دیده شده که گویا وی به سبیری لشکر کشیده. و ناحیه مسپر رود تاریم^۱ را تصرف کرده بوده است. این فرضیه در منابع موجود تأیید صریح نشده است.

در عهد دمتری اول - فرزند اوتیدم - مرزهای پادشاهی «یونانی - باختری» توسعه فوق العاده یافت. وی هر هیه (هرات) و آراخوسیه (قندهار) و درنگیانه (سیستان) را تابع خویش ساخت و سپس نواحی پهناور شمال هندوستان را مسخر کرد (در حدود سال ۱۷۵ ق.م.). مرکز ثقل دولت «یونانی - باختری» به خطه ثروتمند پنجاب منتقل شد و این خود موجب تجزیه باختر اصلی گشت و او کراتید^۲ در آنجا به مسند حکومت نشست. و. و. تارن با توسل به استدلالهای غیرمقنع می کوشد ثابت کند که او کراتید سردار آنطیو کوس چهارم (اپیفان) بوده و باخترا را برای سلوکیان فتح کرده

و فقط در نتیجه مرگ آنطیو کوس و نیرو گرفتن پارتها - که باخترا را از پادشاهی سلوکیه جدا کردند - مستقل گشت. ولی ظاهراً دلایل بیشتری در دست است (به دنبال استدلال آ. گوتشمید و بسیاری دیگر) دال بر این که او کراتید را غاصبی بشماریم که از غیبت طولانی دمتری و اقامت وی در هندوستان استفاده کرده بوده.

درباره زمان جلوس او کراتید به تخت سلطنت اسناد کافی در دست نیست. تنها اشاره‌ای که بدین موضوع شده در سخنان ژوستین است که می‌گوید او کراتید تقریباً همزمان با جلوس مهرداد اول به تخت سلطنت نشست. ولی این خبر دلیلی کافی نیست زیرا که تاریخ صحیح جلوس مهرداد معلوم نمی‌باشد. ظاهراً ممکن است این تاریخ در حدود دهه ششم قرن دوم قبل از میلاد باشد. بخشی از محققان تصاویر هلیوکل^۱ و لائودیکا^۲ را که بر «سکه - مدال او کراتید» منقوش است والدین او کراتید می‌دانند و بخشی دیگر ایشان را پسر و عروس او می‌شمارند [۱۷] و این خود می‌رساند که در تعبیر مدارک موجود در این باره چه اختلاف نظر عظیمی وجود دارد، ظاهراً به دلیل اقوی باید فرضیه ساله^۳ را صحیح دانسته عقیده دوم را پذیرفت، بویژه که او کراتید واقعاً پسری به نام هلیوکل داشته است.

دوران حکومت او کراتید مصادف با آغاز انقراض پادشاهی «یونانی - باختری» بوده. در همان ایام بخش اعظم متصرفات او تیدیان را شخص غاصب دیگری به نام مناندر غصب کرد. بنابه گواهی مدارک سکه‌شناسی، او کراتید ناگزیر مبارزه سرسختانه‌ای با امیران گوناگون محلی به عمل آورد و سخنان زیرین ژوستین حاکی از آن می‌باشد. وی می‌گوید: «باختریان که به جنگهای مختلف کشانده شده بودند نه تنها پادشاهی بلکه آزادی خویش را نیز از دست دادند، زیرا از پیکارهای متواتر با سغدیان و آراخوسپان و درنگیان و هره‌یان و هندوان خسته و بیجان شدند و سرانجام پارت‌های ناچیز ایشان را به زیر فرمان خویش در آوردند». در این مورد ژوستین (یا پومپه تروگ) پارتها را با صحرائشینان آسیای میانه اشتباه کرده است. مع هذا این

اشتباه چندان بی پایه نیست. زیرا دانسته است که مهرداد اول پادشاه پارت پیش از حمله صحرائشینان به باختر، بر اثر ضعف دولت او کراتید جان و نیرو گرفته بود. آخرین باری که در تاریخ از باختر (باکتریا) همچون دولت مستقلی یاد شده به مثابه متحد دمتری دوم سلوکی بوده که باختر در مبارزه با پارتها وی را کومک کرده بوده. چیزی از آن تاریخ نگذشت (به عقیده و. و. تارن در حدود سال ۱۳۰ ق.م.) که صحرائشینان به تسخیر باختر پرداختند.

از میان مؤلفان باستانی فقط استرابون و پومپی تروگ (به روایت ژوستین) در این باره سخن می گویند. استرابون از آسیان و پاسیان و تخاران (طخاران) و سکارائوکان^۱ یاد می کند. و پومپی تروگ نام سارائوکان و آسیان را ذکر می کند و ایشان را جزو «قبایل اسکیت» می شمارد. در این قسمت ژوستین سخنی از تخاران نمی گوید ولی در جای دیگر آسیان را «پادشاهان تخاران» می خواند. منابع چینی فاتحان باختر را یوئه-چژی^۲ می نامند (شکل باستانی «گوت - تی»)^۳ و آنان را با تخاران یکی می دانند (در قرن نوزدهم آ. ریخت هوفن و آ. گوتشمید و در عهدمانیز ک. ترور. ا. هر تسفلد و ن. دیب ویز چنین معتقد بودند).

و. و. تارن معتقد است که یوئه - چژی همان آسیان - آسیانان بوده و تخاران فقط بخشی از قبایل مختلفی را تشکیل می داده اند که «آسیان - یوئه چژی» ایشان را به تحت اطاعت خویش در آورده بودند. س. ب. تولستوف به اتکای نظر کلاپروت^۴ و آبل رموز^۵ - که در آغاز قرن نوزدهم بیان شده بوده و در این اواخر از طرف ا. فرانکه تأیید و تقویت شده - می گوید که «یوئه - چژی» همان ماساگتها هستند. بر اثر این فرضها روشن می شود که «انقراض دولت اوتی دمیدان و سرداران وجانشینان دمتری نتیجه پشت هم اندازیهای تصادفی دستجات صحرائشین در آسیای مرکزی نبوده بلکه آخرین مرحله مبارزه دیرین اقوام آسیای میانه علیه غاصبان و متجاوزان بیگانه بوده است.» سکارائوکان و تخاران و پاسیان اقوامی جدا از یوئه -

چژی نبوده بلکه مانند آسیان عناصری بودند که اتحادیهٔ قبایل ماساگت (یا اتحادیهٔ یوئه - چژی) را ترکیب می کرده اند. چژان تسیان سفیر «او - دی» امپراطور چین که در حدود ۱۲۸ ق. م. در آسیای میانه اقامت داشته می گوید که بخشی از باختری در آن زمان در دست یوئه - چژی بوده است. زان پس فرمانفرمایان یونانی - باختری بدان سوی هندو کش رانده شدند و در آنجا سلطهٔ خویش را در برخی از نواحی شمال هندوستان در مدت صدسال حفظ کردند. در آغاز تاریخ میلادی در سرزمینهای پهناوری که از خوارزم، در شمال، تامصب سند، در جنوب، ممتد بوده يك امپراطوری مقتدر یوئه - چژی که تاریخ به نام پادشاهی کوشانیان از ایشان یاد می کند تأسیس یافته بود.

فصل ششم

امپراطوری جهانی پارت

فرهاد دوم در جنگ با آنطیو کوس هفتم از دستجات جنگی که از میان همسایگان شمالی خویش، سکایان (که ژوستین ایشان را اسکیت‌های خواند) گرد آورده بود، استفاده کرد. طبق منابع موجود سکایان هنگامی که آنطیو کوس هفتم مغلوب و منهزم شده بود وارد معرکه شدند و در نتیجه غنیمتی نصیب ایشان نگشت. آنگاه سکایان دست به غارت سرزمین متحد خویش زدند. فرهاد گیرار را به حکومت نواحی غربی منصوب کرد و خود عازم جنگ با سکایان گردید ولی شکست خورد و کشته شد (در حدود سال ۱۲۸ ق.م.). محققان معتقدند که علت مرگ فرهاد خیانت دستجات یونانی بوده است. این گروه‌ها پیشتر در خدمت آنطیو کوس هفتم بودند و فرهاد آنها را علیرغم رسم حزم و احتیاط در صفوف لشکریان خویش وارد ساخته بود. ارتبان (اردوان) دوم عم و جانشین فرهاد (۱۲۸-۱۲۳ ق.م.) نیز در برابر صحرائشینان (که ژوستین این بار «تخاران» -

شان می‌نامد) به دفاع پرداخت و پس از چندین سال مبارزه سخت اردوان نیر به قتل رسید و صحرانشیان پس از غارت سرزمینهای پارت به آسیای میانه بازگشتند. در آن زمان گیمربرنواحی غربی حکومت می‌کرد. وی نیز بادشوازیهای فراوان روبرو گشت. وی با هیسپائوسین پادشاه خاراکنها جنگ کرد ولی شکست خورد. از اسناد میخی چنین برمی‌آید که در سال ۱۲۷ ق.م. هیسپائوسین بابل را در تصرف داشت. ولی سرانجام گیمر موفق شد پادشاه خاراکنها را دفع کند. سکه‌ای از گیمر در دست است که تصویر «پیروزی» بر آن منقوش است و چنین نوشته شده: «شاه بزرگ آرشاک نیکی فور» («نیکی فور» به معنی «فاتح» است). این سکه احتمالاً مربوط بدین واقعه بوده است. عیلامیان جنگجویان را احتیهای بسیار برای گیمر ایجاد کردند. پس از اردوان دوم - که چنانکه گفته شد در حدود سال ۱۲۳ ق.م. درگذشت - فرزند وی مهرداد دوم به تخت سلطنت نشست. دوران سلطنت وی یکی از درخشانترین ادوار تاریخ امپراطوری پارت بوده است. مهرداد دوم سیاستمداری دوراندیش بود و قبل از همه چیز به نواحی غربی توجه نمود و پادشاه خاراکنها را مطیع ساخت. سکه‌هایی از هیسپائوسین مربوط به سالهای ۱۲۱ - ۱۲۲ ق.م. در دست است که بر روی آن سخنانی از طرف پارتها مبنی بر پیروزی ایشان ضرب شده است. گیمر احتمالاً از پادشاهی برکنار شد. به هر تقدیر وی پس از جلوس مهرداد از صحنه تاریخ ناپدید گشت.

مساعی نظامی پارتها در مشرق باعث شد که محور اصلی حرکت سکایان به سوی جنوب منحرف شود و، در نتیجه، آن طایفه در درنگیان باستانی (سیستان)، پیرامون دریاچه هامون و نقاط شرقیتر - یعنی آراخوسیه - سکونت گزیدند. چیزی نگذشت که در آنجا دولت مستقلی تأسیس گشت و قدرت خویش را به نواحی شرقی ایران و سرزمینهای شمال غربی هند بسط داد.

کشفیات سکه‌شناسی اطلاعات چندی درباره تاریخ دولتهای مزبور به دست می‌دهند. در قرن اول قبل از میلاد در سرزمینهای پهناور مزبور دو سلاله‌ای که بسیار به یکدیگر نزدیک بودند حکومت داشتند و در تاریخ به طور قراردادی ایشان را «هند و اسکیت» و «هند و پارت» می‌نامند. حدس زده می‌شود که پادشاهان دو سلاله مزبور واقعاً با سلاله ارشاکیان (اشکانیان) روابط خویشاوندی و سیاسی داشتند. در قرن اول

میلادی کوشانیان به فرمانفرمایی شاهان مذکور پایان دادند.

تعیین این که متصرفات میثردات (مهرداد) دوم تا چه حد به سوی مشرق گسترش یافته بوده امری دشوار است. و. و. تارن به استناد به منابع چینی، معتقد است که در حدود سال ۱۱۵ ق.م. پارتها مرو را تصرف کردند و از آن تاریخ تا مدتی مدید آن شهر را در دست داشتند و مرز متصرفات پارتها و سرزمین ماساگتها در این بخش رود آمو (آمودریا - جیحون) بوده است. «سکه - مدال» های چندی که اسامی نواحی شرقی ایران - مانند مرغیان - مرو - و ترکیستان - و هره - بر آن نقش شده و کلمه «Katastrateia» (یعنی «بهنگام لشکر کشی») بدان منضم گشته، در دست است که به عقیده آ. گوتمسید به منظور تخلید پیروزیهای پارتها بر همسایگان شرقی ایشان، ضرب شده بوده.

میثردات پس از آنکه موقع خویش را در مشرق استوار ساخت تصمیم گرفت حرکت به سوی غرب را که پیشینیان وی آغاز کرده بودند دنبال کند. ضربه بعدی متوجه ارمنستان گشت.

در سالهای ضعف و فتور و انقراض سلطنت سلوکیان و صعود کوب پارت باطبع پادشاهیهای کوچک فلات ارمنستان نیرو گرفتند و از میان آنها قویتر از همه پادشاهی بوده که آرتاکسی (آرتاشس) بر آن حکومت می کرده. نام وی به مناسبت لشکر کشی آنطیو کوس چهارم (اپیفان) به ارمنستان و برخی وقایع تاریخ آسیای صغیر، در منابع ماذکر شده است و در سنگهای مرزی که در کنار دریاچه سوان کشف شده از وی یاد شده است. در زمان مهرداد دوم آرتاوازد - فرزند آرتاشس - حکومت می کرد. پادشاه پارت وی را مغلوب کرد و شاهزاده تیگران (فرزندویا به ظن اقوی برادرزاده آرتاوازد) را به گروگان گرفت.

در حدود سال ۹۲ ق.م. مهرداد دوم به کومک لشکریان پارتی تیگران دوم را بر تخت سلطنت ارمنستان نشاند و بدین طریق نفوذ خویش را در مشرق آسیای صغیر و قفقاز مستقر ساخت. تیگران دوم «هفتاد دره» را در مقابل کومکی که پارتها به وی کرده بودند به میثردات داد. پارت بدین طریق، جناح شمالی خط جبهه فرات را تأمین کرده و حرکت به سوی مرکز را دنبال کرد. در خبر است که وی علیه بانویی به نام لائودیکیا که ظاهر آخواهر گریپ آنطیو کوس هشتم پادشاه سلوکیان بوده و در کومماگن

یا ناحیه دیگری در بخش علیای فرات، حکومت می کرده، وارد عملیات جنگی شده بوده. لائودیکیا آنطیوکوس دهم سلوکی را به یاری طلبید ولی آنطیوکوس در جنگ با پارتها کشته شد. پس از آن مهرداد آشکارا در امور پادشاهی سلوکیان، که در آن زمان به شمال سوریه محدود و منحصر گشته در حال احتضار بود، مداخله آغاز کرد. دمتری سوم سلوکی که بر سر تاج و تخت با آنطیوکوس دهم جدال داشت به دست پارتها اسیر شد و به عنوان گروگان به نزد مهرداد دوم گسیل گشت.

پارتها به کنار فرات رسیدند و در بعضی بخشها بدان سوی شط دست یافتند و این واقعه رومیان را سخت نگران ساخت. رومیان در آن زمان اراضی وسیع «ایالات آسیایی» را - که پادشاهی پیشین آتالیان هسته آنرا تشکیل داده بود - در تصرف خویش داشتند. در آغاز قرن اول ق.م. حریف اصلی رومیان در آسیای صغیر اوپاتور میثردات ششم (میثردات پونتی) پادشاه پونت بود که دولتی مقتدر تأسیس کرده و باتیگران دوم عهد اتحاد منعقد ساخته بود.

تیگران دوم پس از آن که به یاری پارتها به تخت پادشاهی ارمنستان جلوس کرد شاهزاده نشین سوفن را به کشور خویش ملحق نمود و بدین وسیله سرزمینهای ارمنستان را به صورت کشور و دولتی واحد در آورده متحد ساخت. در سال ۹۳ ق.م. وی به اتفاق میثردات پونتی - که متحد و پدرزن او بود - شاه آریوبرزن سلطان کاپادوکیه را که دست نشانده رومیان بود بر کنار کرد و فرزند صغیر میثردات پونتی را به جای او نشاند.

مجموع وقایع پیش گفته رومیان را وادار به اتخاذ تصمیمات و اقدامات قطعی وجدی کرد. در سال ۹۲ ق.م. سولا به کاپادوکیه اعزام شد. وی آریوبرزن را مجدداً بر تخت سلطنت نشانید و مذاکراتی با پارتها آغاز کرد. ملاقات سولا با ارباز^۱ سفیر پارت در کنار فرات صورت گرفت. معلوم نیست که میان دو طرف موافقتی حاصل شده بوده یا نه [۱۸] فقط می دانیم که ارباز بعد از این مذاکرات به گناه این که نتوانسته

بود با سولا مقابله کند و توهینهای وی را تحمل کرده بود، اعدام شد. این نخستین مورد آشنایی پارتها با سیاست تجاوزکارانه روم و اسلوبهای سیاسی رومیان در مشرق زمین بوده است. بیشک این آزمایش مهرباد را با همسایگان غربی وی نزدیک کرد. ولی به طوری که بعد خواهیم دید، پارتها هنوز خطری را که از سوی روم تهدیدشان می کرد، کما هو حقه درک نمی کردند.

آخرین سالهای سلطنت مهرباد دوم را مشکلات داخلی تیره و تار کرده بود. در سال ۹۱ ق.م. شخصی بنام گوترز (گودرز) (اورا از تصویر برجسته ای که در صخره مشهور بیستون نقش شده می شناسیم. آنجاوی در کنار مهرباد، به سمت مأموری عالیمقام یعنی «ساتراب ساتراپان» [۱۹] دیده می شود) به حکومت بابل رسید و سکه ها و اسناد میخی حاکی از آن می باشد. ظاهر آگوترز به حکومت نواحی غربی منصوب شده بود (زیرا که مهرباد دوم، باری دیگر، آن سالها در مشرق می گذرانید) و از بعضی مشکلات مهرباد استفاده کرده قدرت شاهی را غصب کرد. چیزی نگذشت که ظاهر آگوترز مانند مهرباد که خویشی نزدیک با وی داشت، در سرزمین پارت به پادشاهی قانونی شناخته شد. مهرباد دوم هنوز در سال ۸۷/۸۸ ق.م. زنده بود که دمتری سوم سلوکی اسپر گشته به نزد وی - به مشرق - گسیل گشت. ولی بعد از آن سال دیگر اطلاعی از مهرباد دوم به دست نیست و این خود سبب شده که محققان سال ۸۷/۸۸ ق.م. را تاریخ وفات او بشمارند.

پس از مرگ مهرباد دوم، تیگران دوم از جنگی که در سال ۸۸ ق.م. میان روم و میثردات پونتی آغاز شده بود و همچنین تغییر حکومت پارت استفاده کرده، به منظور توسیع متصرفات خویش به آن سرزمین حمله کرد و «هفتاد دره» را که خود زمانی به پارتها واگذار کرده بود باز پس گرفت. و پس از تصرف سراسر شمال بین النهرین، آتروپاتن (آذربایجان) را نیز مطیع خویش ساخته حتی وارد ماد شد و به اکباتان (همدان) رسید. سپس به سمت جنوب و جنوب غربی توجه نموده سراسر سوریه

(به استثنای سلوکیه برپیه‌ری) و نواحی وسیعی را در مشرق آسیای صغیر مسخر ساخت. تیگران پس از ایجاد چنین پادشاهی پهناوری مدعی لقب شاهنشاهی شد و حال آنکه گوترز خود در قبول این عنوان تردید داشت.

گوترز برغم این ناکامیها تا سال ۸۰/۷۱ ق.م. بابل را حفظ کرد. نوشته‌ای میخی که به تاریخ آوریل سال ۸۰ ق.م مورخ است بنام ارد^۱ اول در دست است. ولی ظاهراً وی مدت کمی حکومت کرد. زیرا که در نوشته‌های سال ۷۵/۷۶ ق.م نام پادشاه جدیدی که فقط به نام آرشاک - اشک - (نام دودمانی) خوانده شده دیده می‌شود. به عقیده محققان کنونی این شخص همان سیناتروک^۲ [۲۰] است که در منابع باستانی از وی یاد شده و در سنن کهلوت به سلطنت رسیده بود.

در آن میان سومین جنگ میثردات (رومیان علیه میثردات پونتی) جریان داشته. پس از آنکه چندین سال عملیات جنگی با سستی و فتور تعقیب می‌شد در سال ۷۴ ق.م. لوکولوس وارد آسیا شد و رومیان جدأ به پونت حمله کرده فشار وارد آوردند. در حدود سال ۷۲ ق.م. میثردات پونتی از سیناتروک یاری خواست که وی را در جنگ بارومیان مساعدت کند. ولی پادشاه پارت، ظاهراً، خساراتی را که تیگران متحد و داماد میثردات پونتی به پارتها وارد آورده بود از یاد نبرده، اتخاذ روش بیطرفی را ترجیح داد و از اینکه همسایگان غربی وی ضعیف می‌شدند شادمان بود و مانند اسلاف خویش خطری را که از طرف روم متوجه مشرق بوده تشخیص نمی‌داد.

در سال ۷۰ ق.م. فرهاد سوم فرزند سیناتروک جانشین پدر گشت و در عهد پادشاهی او نخستین برخوردهای مسلحانه میان پارت و روم وقوع یافت و این خود آغاز مبارزه پیرجمانه‌ای بود که به خاطر تفوق در مشرق مقدم در گرفت و چندین قرن دوام یافت.

ضعف موقتی و فترت حکومت پارتها در دوران گوترز وارد و سیناتروک به هیچ وجه

از اهمیت تغییراتی که در زمان سلطنت مهرداد دوم - که در طی آن اساس قدرت و حکومت پارت پی‌ریزی شده بوده - نکاست. قبل از آنکه به شرح وقایع نیمه دوم قرن اول ق. م. پردازیم لازم است با زندگی داخلی کشور پادشاهی پارت، تاحدی که معلومات تاریخی کنونی به ما اجازه می‌دهد، آشنا شویم. بدون ذکر چنین مقدمه‌ای، مراحل نخستین مبارزه میان پارت و روم و رشد و تکامل پادشاهی مزبور و بحران اجتماعی قرنهای دوم و سوم میلادی که منجر به انقراض آن دولت نیرومند گشت، نا- مفهوم نخواهد بود. باید بکوشیم تا طبیعت اجتماعی و سازمان دولتی پادشاهی پارت را علیرغم قلت و فقر منابع موجود و اختلاف میان آنها - با علم به این که غالباً نمی‌توانیم از حدود حدس و گمان خارج شویم - مکشوف سازیم.

سنن و آداب و رسوم عشیرتی پرنیان در سازمان دولتی امپراطوری پارت اثر خویش را باقی گذاشته بود. قدرت پادشاهی به خاندان ارشاکیان (اشکانیان) تعلق داشت. ظاهراً در مورد وراثت تاج و تخت ترتیب ثابتی وجود نداشت و در خاندان ارشاکیان (اشکانیان) پادشاه انتخابی بود. اختیارات و امتیازات پادشاه تاحدی، به سبب وجود دوشوری، محدود بوده (البته این محدودیت چندان نبود). دو شوری عبارت بودند از: ۱- شورای بزرگان خاندان (به زبان یونانی *Suŕyēnets* - محتملاً مطابق *Vāspuhrān* ایرانی)، در این شوری نمایندگان خاندان ارشاکیان (اشکانیان) و ظاهراً برگزیدگان شش خاندان بزرگ پارتی دیگر، عضویت داشتند. ۲- شورای «کاهنان - مغان» که نفوذ آن در امور از شورای اولی کمتر بود. این دوشوری متفقاً یکی از افراد سلاله اشکانیان را به سلطنت انتخاب می‌کردند. ضمناً وصیت آخرین پادشاه نیز در نظر گرفته می‌شد. هفت خاندان بزرگ در امور دولت نقش مهمی ایفا می‌کردند و گذشته از خاندان اشکانیان مهمترین آنها عبارت بودند از: سورن و قارن و اسپهت (اسپهد). این سنت را ظاهراً پارتها از هخامنشیان به ارث برده بودند. زیرا که در دولت ایشان نیز «هفت خاندان بزرگان» میان اقران برگزیده شمرده می‌شدند (در این باره به تاریخ هخامنشیان رجوع شود).

سازمان داخلی دولت ارشاکیان یکدست نبود. و بسیاری از پادشاهیهای کوچک

مانند پارس و علیمائید (عیلامیان) و مسن^۱ و ماد آتروپاتن (آذربایجان) و هرکانه (گرگان) و سکستان جزء آن بود. برخی از این پادشاهیها توسط شاهزادگان خاندان اشکانی و یاشاخه‌های فرعی آن سلاله اداره می‌شدند (مانند هرکانه . و از اواسط قرن اول میلادی آتروپاتن) و در بعضی دیگر سلاله‌های محلی - که حکومت پارت را بر خویشان شناخته بودند - سلطنت می‌کردند. بعضی از این پادشاهیهای تابع (مثلاً^۲ عیلام و پارس) از خودسکه می‌زدند. درجهٔ تابعیت پادشاهیهای مزبور در مقابل دولت مرکزی در سرزمینها و زمانهای مختلف متفاوت بود.

دیگر اراضی کشور به ساتراپ نشینها تقسیم می‌شده، ولی ساتراپ نشینهای پارت به مراتب کوچکتر از ساتراپ نشینهای سلوکیان بوده و ظاهراً از لحاظ وسعت خاک با اپارخیای^۳ سلوکیان قابل تطبیق بوده‌اند. در شرح «خطسیر و یا مسالك» ایسیدور خاراکی (قرن اول ق.م.) از ۱۹ ساتراپ نشین پارتی یاد شده، ولی البته تعداد آنها بیشتر بوده است. زیرا ایسیدور فقط ساتراپ نشینهایی را نام می‌برد که شاهراههای مورد مطالعهٔ وی از آنها عبور می‌کرده. در رأس ساتراپ نشینها حکام شاهی که ساتراپ (خسترپاون Xšatra Pāven) یا ناخوادار (ناخادار) [۲۱] نامیده می‌شدند، قرار داشتند. دربارهٔ تقسیمات داخلی ساتراپ نشینها، از روی تعریف رسمی که در چرم-نشته‌های یونانی اورامان محفوظ مانده، می‌توان دآوری کرد. طبق اسناد مزبور هر ساتراپ نشینی به چندین هیپارخی تقسیم می‌شده (یکی از هیپارخیها به نام بای سیری^۴ در چرم نبشته اورامان 1a - سطر ۷-۶ ذکر شده است) و هیپارخی نیز به کوچکترین واحدهای اداری و ارضی بنام استاتما^۵ منقسم می‌گردیده که چند دهکده جزء آن بوده است. در دولت پارت، گذشته از ساتراپ، شغل مرزبان (مرزبان) نیز وجود داشت (به هر حال بعدها چهار مرزبان برای چهار جهت اصلی وجود داشته و ضمناً ساتراپها نیز تابع ایشان بودند) [۲۲] .

در چرم نبشته X - مکشوف از دورا - اورپوس از يك مأمور بسیار عالی مقام

پارتی (پی تیاخش Pitiaxš) یاد شده که در دولت مزبور دارای چندین شغل مهم بوده است. وی نه تنها پی تیاخش بود بلکه مقامات ساتراپ (استراتگ) بین النهرین و آنسوی شط (پاراپوتامی) یا عربارخ Arabarx (رئیس عربسان صحرانشین؟) و پخرکپات Paxrakpat (رئیس نگهبانان؟) و استاندار (؟) را نیز شاغل بوده است. اصطلاح «پی تیاخش» از ایران زمان پارتها به ارمنستان (و گرجستان) نفوذ کرد و چنانچه از روی معنی صریح این اصطلاح در ارمنستان داوری کنیم، پی تیاخش شخصی بوده و الامقامتر از ساتراپ و برنسواحی مهم سوق الجیشی مرزی حکومت می کرده. بین النهرین و پاراپوتامی (آن سوی شط) که ساتراپ نشین و احدی را تشکیل می داده اند نیز از جمله این نواحی مهم سوق الجیشی بودند و در رأس آن پی تیاخش - ی که در چرم نبشته X مکشوف از دورا - اورپوس مذکور است، قرار داشته. این که وی مقام «عرب راخ» را نیز شاغل بوده گواه بر آنست که شغل استقرار تماس با قبایل عرب سرزمین مزبور - قبایلی که سازمان قبیله ای و خود مختاری خویش را حفظ کرده بودند - را نیز دارا بوده و بر آن نظارت داشته است. ممکن است که «تلفیق» این مشاغل يك اقدام فوق العاده و استثنایی مربوط و مخصوص به آن ناحیه بوده و در موارد دیگر وجود پی تیاخش - ها (و یادرزمانهای دیگر) متداول و الزامی نبوده است. در هر ساتراپ نشین دستگاه اقتصادی شاهی و اراضی وسیع سلطنتی وجود داشته است (استان) که منظمأ به خزانه شاهی مالیات و خراج می پرداختند. امور مالی و اقتصادی پادشاهی را در هر ساتراپ نشین، کارمندی که استاندار (؟) نامیده می شد اداره می کرده. مثلاً «بین النهرین» ناحیه ای بود که املاك وسیع سلطنتی در آن وجود داشته.

قبلاً در شرح سازمان داخلی دولت سلوکیان و سیاست شاهان آن سلاله گفتیم که در دوران ایشان شهرهایی از نوع «پولیس» در ایران بنا شد. تعداد این شهرها در

(۱) کلمه «بین النهرین» برای دوران مورد نظر قبطی مشهور است که به کار برده می شود. در زمان اشکانیان اصطلاح «بین النهرین» که ترجمه عربی مسوپوتامیای یونانی است متداول نبوده و بعد از اسلام به کار برده شده. - م.

زمان پارتها به مراتب افزوده گشت. مثلاً ایسیدور خاراکسی بتقریب از بیست «پولیس» یاد می‌کند (البته بسیاری از آنها مربوط به عهد سلوکیان بوده و برخی نیز به صورت شهرهای شرقی در زمان هخامنشیان برپا بوده‌اند) و حال آنکه فهرست وی سراسر امپراطوری پارت را در بر نمی‌گیرد. شهرهایی از قبیل فرا اسپا^۱ و ولوگزیای^۲ به توسط پارتها ساخته شده بود.

ولی سازمان داخلی شهرهای مزبور به ما مجهول است. وضع شهر نسا که در زمان ارشاکیان (اشکانیان) ترقی وافر کرده بود و یونانیان آنرا پارتائونیسایا (نسای-پارتی) (Parthounisa) - مرکز پارفیانه می‌خوانند، بهتر از شهرهای دیگر معلوم است. باستانشناسان شوروی مرتباً در آن شهر مشغول حفاری می‌باشند. این شهر (که اکنون شهرکی است در کنار قریه باقر - در ۱۸ کیلومتری شمال غربی عشق آباد) از سه بخش مرکب بوده: شهر (به معنی انحص) بر نقطه مرتفعی قرار داشته و مساحت ۱۸ هکتار را اشغال می‌کرده. قلعه شهر در این قسمت قرار داشته است و این کهنترین بخش نسا بوده است که زمانی تمام شهر را تشکیل می‌داده. ولی در زمان پارتها شهر توسعه پیدا کرد و بخش اخیر الذکر به درز داخلی مبدل شد و به دور آن حصار بلندی کشیدند که فقط به توسط یک دروازه باخارج مربوط بود. در این قلعه که مصرف آب آن از داخل تأمین می‌شده، سربازخانه‌ها و ادارات و کاخ مستحکم فرمانفرما و معبد قرار داشت. خانه‌های مسکونی شهر گرداگرد این بخش مرکزی قرار داشت و این قسمت نیز با حصار قطوری که برجهایی بر آن تعبیه شده محصور گشته بود و این حصار نیز جزیک دروازه نداشت که درست در مقابل دروازه قلعه بود - به طوری که بین دو دروازه معبری وجود داشت که شارع شهر شمرده می‌شد. در این بخش مسکون شهر خانه‌های بزرگان پارت و بارزگانان و کویهای ویژه پیشه‌وران قرار داشت. بیرون این حصار دوم حومه شهر - که جنبه کشاورزی داشته و آن نیز با حصاری (گلی - چینه‌ای) به طول هفت کیلومتر، محصور بوده قرار داشته. در جنوب شرقی نسا، بلافاصله پشت حصار حومه

شهر - قلعه منفرد و عظیم «مهرداد کرت» که یکی از اقامتگاههای شاهان پارت و آرامگاه خانوادگی ایشان بود برپا بوده [۲۳]. ظاهراً مقر حاکم یا ساتراپ، محل نیز در همین قلعه بوده. در این قلعه بایگانی کاملی از اسناد اقتصادی پارتی به دست آمده که تا کنون فقط بخشی از آن منتشر شده است.

پولیسهایی که ازدوران پیش باقی مانده و از وجود ایشان اطلاع حاصل است در عهد پارتها نیز کماکان وجود داشته اند و در عهد آن پادشاهان نیز سازمان داخلی و خودمختاری خویش را حفظ کرده بودند. حفریات دورا - اوروپوس در کنار فرات نشان داده که دوران شاهان پارت در خشانترین مرحله زندگی آن شهر بوده است. نقشی که شهر دورا - اوروپوس در بازرگانی با غرب از طریق پالمیر (تدمر) ایفاء می نموده، به این امر کومک می کرده است. اسناد مکتوبی که در ضمن حفریات به دست آمده حکایت می کند که در آن زمان (زمان پارتها) نیز دارای اراضی منضم بدان و دهکده های واقع در آن اراضی بوده و کماکان اهمیت خویش را - به مثابه مرکز سراسر آن سرزمین - حفظ کرده بوده است. هسته قدیمی اهالی این شهر را بازماندگان نخستین مهاجران مقدونی تشکیل می دادند. گذشته از ایشان پارتها و عناصر سامی که منافع تجاری مشترک و ازدواجهای مختلط ایشان را سخت بهم آمیخته بود، نیز در زندگی شهر نقش بزرگی بازی می کردند. گرچه زبان اصلی اداری و دفتری شهر دورا - اوروپوس کماکان یونانی بوده، ولی اسناد و نوشته های فراوانی که به زبانهای آرامی (و از آن جمله به لهجه سریانی) و ایرانی تنظیم گشته نیز در آنجا پیدا شده است [۲۴].

در شهر دورا - اوروپوس نیز چون بابل - در عهد پارتها - ایستات^۱ وجود داشت (در باره مشاغل ایستات در پولیس - شهر - به مطالب ماقبل رجوع شود) . بسیارشایان توجه است که در آن عهد - به طوری که از اسناد دورا - اوروپوس و بابل برمی آید - شخص واحدی در پولیسا (شهرها) شاغل مقام استراتگ (که انتخابی بود) و ایستات (که از بالا تعیین می شد) بوده [۲۵] و ظاهراً بدین وسیله تمرکز شدید امور حاصل

می‌گشته و سیاستی که منظور نظر پادشاه بوده در شهرها مجری می‌شده است. نامه‌ای که ارتبان (اردوان) سوم در سال ۲۱ میلادی به مردم شوش نوشته سند مهمی است که وضع شهرها (پولیسها) را در کشور اشکانیان نیک روشن می‌سازد. این نامه نمونه‌ی درستی از طرز مکاتبه پادشاهی که واجد فرهنگ و تربیت یونانی (هلنی) بوده با پولیس (شهر) می‌باشد. نامه مانند دیگر مکتوبهای همانند با درود به داوران شهر (در این مورد آرخونتها^۱ و دوتن دیگر که در نامه «مقیمان شوش» نامیده شده‌اند و یکی از آنها که فراآت (فرهاد) نام داشته محققاً پارتی بوده است) و پولیس آغاز گردیده و در واقع پاسخ پرسشی است که به مناسبت نقض موازین قانونی اساسی شهر (پولیس) ، از پادشاه به عمل آمده بوده. شرح این واقعه به قرار زیر است: شخصی به نام گستیا^۲ - که از اتباع شوش بوده - و بنا به مندرجات نامه ثروت فراوان داشته و بارها از مال خویش صرف حواجج شهر کرده بوده - بعد از دو سال برای بار دوم مجدداً به سمت خزانهدار انتخاب شده بوده و این برخلاف مقررات قانون اساسی شهر بوده. قانون مزبور تجدید انتخاب شخص واحد را برای شغلی واحد قبل از انقضای سه سال منع کرده بود. حزب «شهری» که از نقض قانون اساسی و انتخاب نامزد حزب «شاهی» یعنی گستیا ناراضی بوده نامه‌ای به پادشاه نوشته و رسیدگی به جریان و قانونی بودن انتخابات مزبور را خواستار گردیده بود. نامه پادشاه «قانونی بودن» انتخاب گستیا را تأیید کرده. به شایستگی وی اشاره می‌نماید و هرگونه تحقیق مجدد و یا تعقیب امر را ممنوع می‌سازد. این سند تنها حاکی از نفوذ حزب «شاهی» در شهرها نمی‌باشد، بلکه روابط پادشاه پارت را با پولیسها (شهرها) نشان می‌دهد و معلوم می‌دارد که شهرها مستقیماً به پادشاه مراجعه می‌کرده‌اند و پادشاه به آنها پاسخ می‌داده و مسائل متنازع فیه نه با فرمان ساتراپ و یا حتی خود پادشاه، بلکه به وسیله مکاتبه سیاسی شاه باشهرها (که این خود از خصوصیات دولتهای نوع یونانی بوده) فیصله می‌یافته است و مراتب اخیر الذکر مهمتر از نفوذ حزب «پادشاهی» می‌باشد. لقبی که در نامه مزبور برای گستیا

قائل شده نیز جالب است. وی یکی از «محترمترین دوستان و جانداران» نامیده شده و این مرتبه‌ای بوده که در دولت سلوکیان و دیگر سلطنت‌های یونانی-که بر ویرانه‌های آن پدید آمده بود- وجود داشته، بنابراین، طبق اطلاعات ناچیزی که دربارهٔ سازمان دولتی ایران زمان پارت‌ها در دست است، تاحدی حق داریم که میان آن دولت و پادشاهی‌های واجد فرهنگ یونانی که در آسیای مقدم وجود داشته، قرابتی قائل شویم- گرچه دولت پارت از خود دارای خصوصیتی بوده و بویژه در زمینهٔ سنن عشیرتی و سلسلهٔ مراتب پدرشاهی و سازمان لشکر- چیزهایی از پرنیان به ارث بدان رسیده بوده و از این رهگذر از دیگران ممتاز بوده است. ضمناً باید گفته شود، که م. ای. راستووتسوف و دیگر دانشمندان غربی به استناد سازمان دولتی ایران عهد پارت‌ها و بخصوص وجود پادشاهی‌های تابع و سلسلهٔ مراتب عشیرتی و همچنین به اعتبار وجود سواران پارتی زره‌پوش، بلا شرط و قید ایران عهد پارت‌ها را دولتی فئودالی می‌شمارند. و بنابراین عقیده، برای اصطلاحاتی که پیشتر گفته شد (از قبیل پی‌تیاخش و مرزبان و ارکاپت و غیره)- که معرف شاغلان مقامات ایران عهد پارت‌ها می‌باشد- بدون اقامهٔ دلیل کافی معاشی را که اصطلاحات مزبور در واسط عهد ساسانیان داشته و معرف نمایندگان اعیان و بزرگان سخت به فئودالیزم گراییده، بوده‌اند قائل شده‌اند. همانند شمردن مفاهیم و معانی اصطلاحات در ادوار مختلف کاری نادرست است و فقط ممکن است تصویر رشد و تکامل تاریخی را تحریف کند.

بدیهی است که موضوع سازمان دولتی ایران عهد پارت‌ها را نمی‌توان جدا از ساختمان اجتماعی و اقتصادی دولت مزبور تحت مطالعه قرار داد. مدارک موجود دربارهٔ روابط اجتماعی و اقتصادی در ایران آن دوران عجالتاً بسیار قلیل است. گذشته از این چنانکه بارها گفته شد، نواحی مختلف ایران در سطوح تکامل متفاوت قرار داشتند و بدین سبب استنتاجی که در مورد یکی از نواحی درست بوده دربارهٔ ناحیه‌ای دیگر ممکن است ناصحیح و بیجا باشد.

منابع اصلی مادر بارهٔ سازمان اجتماعی و اقتصادی ایران دوران پارت‌ها، اولاً عبارت است از گواهی‌های پراکنده و جسته و گریختهٔ مؤلفان باستان و دیگر اسناد اقتصادی و تجاری عهد پارت‌ها، به شرح زیر. چرم نبشته‌های مکشوف در اورامان و

دورا - اوروپوس (DPgX)؛ بایگانی مکشوف در نسا (البته تاحدی که بایگانی مزبور منتشر شده) و همچنین مجموعه قوانین عهد ساسانیان. این مجموعه با اینکه مربوط به دوران متأخرتر است ولی پدیده‌ها و حوادثی که قبل از تدوین آن وقوع یافته بوده در آن منعکس شده است.

از آغاز سلطنت مهرداد اول، در کشور پهناور پارتها، ناحیه‌ای که از لحاظ اقتصادی جنبه رهبری داشته همانا سرزمین بین‌النهرین بوده (که برده‌داری در آن رواج داشته) که نفوذ خود را در سرزمینهای قدیمی ایرانی مجاور گسترش می‌داده است. گواهی دیودور سیسیلی (XXXIV ۴۴۳) شایسته توجه خاص است. وی می‌گوید که حاکم منصوب از طرف فرهاد سوم در بابل - که گیر نام داشت - عده کثیری از بابلیان را در سرزمین مادهمچون بردگان به فروش رسانیده بود. مسلماً در سرزمین مادهم استفاده از کار بردگان در امور اقتصادی متداول بوده، والا گیر در آنجا خریدارانی نمی‌یافت.

اصطلاح متداولی که در ایران برای بردگان وجود داشته «بندک» (Bandak) بوده ولی کلمات دیگری نیز از قبیل انشهریک (anšahrik) و رسیک (Rasik) نیز برای این مفهوم به کار می‌رفته است.

بردگان را در امور خانگی و کشاورزی و معادن شاهی و اقتصادی داخلی معابد مورد استفاده قرار می‌دادند.

میان بردگان بخصوص بردگان - انشهریکان مقام خاصی داشتند. از ایشان به طور کلی در کشاورزی استفاده می‌شده. ایشان را در اراضی ارباب برده‌دار، که ملکی شخصی بوده - دستکرت (Dastkart) - مستقر می‌ساختند و به مثابه بخشی از اموال مالک می‌شمردند. غالباً این گونه بردگان آزادی نسبی به میزان یک دهم و یا یک چهارم کسب می‌کردند و این آزادی عملاً بدین معنی بود که: برده - انشهریکی که به چنین آزادی نسبی نایل شده بود می‌توانست به نسبت و میزان آزادی که کسب کرده از ثمره زحمت خویش استفاده کند (اگر برده در زراعت کار می‌کرده بخشی از محصول زمینی که کشت کرده بود بوی داده می‌شد و چنانچه به نحو دیگری مورد استفاده قرار می‌گرفته ببخشی از ثمره کار او). بردگان - انشهریکان می‌دانستند این حق خویش را به اخلاقی

که پس از آزادی نسبی ایشان به دنیا آمده بودند منتقل کنند. ممکن بود بردگان - آنشهریکان را به رسم هدیه به کسی بدهند و این عمل غالباً در موردی که برده‌داران مختلف مشترکاً و بنوبه ایشان را در تصرف داشتند - رایج بوده. ایشان را ممکن بود به رسم گروگان و وجه‌الضمان داد و همچنین موقتاً در مقابل پرداخت مزد برای کارهای فصلی به اشخاص سپرد (مزد استفاده از برده به صاحب او پرداخته می‌شده).

بردگانی که در املاک خصوصی - یادست کرت - کار می‌کردند نوعی از اموال و تملکات آن املاک را تشکیل می‌دادند. بدین سبب اربابان دست‌کرتها را با بردگان ساکن در آن می‌فروختند. دستکرتها از لحاظ وسعت متفاوت بوده، ممکن بود زمینهای کوچکی باشند که دوسه برده در آن کار می‌کرده‌اند و یا اراضی وسیعی که به وسیلهٔ عدة کثیری بردگان زراعت می‌شده (تا ۵۰۰ نفر). عدة بردگان کشور تنها از راه تکثیر مثل طبیعی تکمیل نمی‌شده بلکه بیشتر از طریق گرفتن اسیران جنگی در طی لشکر-کشیها تأمین می‌گشته (مثلاً اصطلاح «آنشهریک» به معنی «بیگانه» می‌باشد. ولی این ریشهٔ تاریخی کلمه است و ممکن بود بردگانی را که از طریق دیگر به دست آمده بودند نیز «آنشهریکان» بنامند) ولی عدة بردگان از محل دیگری نیز تکمیل می‌شده و آن بردگی به سبب مقروضی بوده است. چرم نبشتهٔ X از دورا - اوروپوس، که پیشتر از آن یاد شد - در واقع يك پیمان اسارت بوده است و طبق آن مردی که عضویت جماعت روستایی دهکدهٔ پالیگا^۱ در کنار فرات (که از لحاظ اداری جزو منطقهٔ شهر دورا - اوروپوس بوده) را داشته می‌بایست «خدمت بردگی» را در نزد رئیس پارتی قلعه (ارکاپت Arkapat) که بهوی ۴۰۰ درهم وام داده بوده انجام دهد و «بدون اجازهٔ ارباب جدید خود» «نه روز و نه شب» غیبت نکند تا اینکه قرض خویش را بالتمام بپردازد.

ولی عجالهٔ البته طبق مدارکی که در دست است نمی‌توان میزان سهمی را که کاربردگان در کشور اشکانیان - و به طریق اولی در نواحی ایران بالانحص - داشته

تخمین زد. ولی می توان حدس زد که در آن زمان از کار بردگان تا حدی استفاده می شده - زیرا در دوران متأخرتر - یعنی عهد ساسانیان نیز کار بردگان واجد اهمیت شایان بوده و این خود از اهمیتی که قوانین حقوقی ساسانیان برای بردگان قائل شده پیداست.

با این حال در ایران و دیگر کشورهای شرق قدیم تولید نعمات مادی بیشتر توسط افراد عضو جماعات روستایی صورت می گرفته. چرم نبشته های اورامان تا حدی درباره جماعت های روستایی و اعضاء آن در کشور پارت اطلاعاتی به دست می دهند. مدارك مزبور عبارت از قراردادهایی است درباره فروش تاستانی توسط اعضاء جماعت روستایی، تاستانی که «قطعه زمین» شخصی ایشان بوده. در هر سه چرم نبشته موضوع معامله قطعه زمین واحدی می باشد و فاصله زمانی میان سند اول و سوم قریب صدسال است. مضمون این اسناد به ما اجازه می دهد که استنتاجات تاریخی مهمی به عمل آوریم. گرچه عضو جماعت روستایی آدمی آزاد و رسماً از آزادی نقل و انتقال برخوردار بوده مع هذا آزادی وی بسیار محدوده بوده است. عضو جماعت روستایی مجبور بوده است در قطعه زمین خود زراعت کند و زراعت زمین مزبور وظیفه وی در برابر دولت شمرده می شده و اگر عضو جماعت از زراعت در آن زمین سرپیچی می کرد و سهم خراج خویش را نمی پرداخت، دولت وی را مجبور می کرد تا جریمه نقدی هنگفتی بپردازد، جریمه ای که تقریباً معادل هفت برابر قیمت فروش قطعه زمین مزبور بوده است! نیمی از این جریمه می بایست عاید خزانه شاهی شود و نیمی دیگر ظاهراً به صندوق جماعت روستایی پرداخته می شده. جماعت روستایی فی نفسه وظیفه «واحد مالیات دهنده مادون» را ایفاء می نموده. دولت با کمال دقت و سختی در امر وصول مالیات ارضی از اراضی جماعت نظارت می نموده و میزان آن را معین می کرده و همچنین در موضوع کاریگری که جماعات مزبور می بایستی انجام دهند سختگیر بوده است. وجود این شیوه محاسبه و نظارت دولتی، روستاییان عضو جماعات روستایی را به جماعات مزبور وابسته و مقید می ساخته و آنان مجبور بودند وظایفی را که لازمه عضویت جماعات بود انجام دهند. اسناد اورامان حاکی از نفوذ مناسبات پولی و معاملات ارضی در جماعات روستایی نواحی دور افتاده ایران عهد پارتها می باشد. در دولت پارت نیز مانند دیگر دولتهایی که تحت نفوذ فرهنگ و مدنیت

یونانی بوده‌اند - برای محاسبه دقیق وصول مالیات و خراج - وصولیها در اداراتی که در عین حال جنبه دفترخانه و بایگانی داشتند، ثبت می‌شده. (این وظیفه را در شهرها خرماتیستریا - ها^۱ و یاخرثوفیلاکیا - ها^۲ انجام می‌دادند و در دهکده‌هایی که به شهرها وابسته نبودند، کارمندان مربوط استاتمها که نازلترین واحد اداری و ارضی ساتراپ‌نشین بوده، این نقش را ایفا می‌نمودند. اسناد اورامان در استاتم تنظیم شده بوده) [۲۶]

در باره اساس مالیاتی دولت پارت اطلاعات خیلی در دست است. در قسمتی از بایگانی نسا که منتشر شده مطالبی درباره مالیات منظمی که از تاکستانهای واقع در ارضی شاهی وصول می‌شده مندرج است. بخشهای زیر جزء ارضی شاهی بوده: زمینهای آپادانک (Apadanak) یا زمینهای اختصاصی درباری؛ زمینهای متعلق به معابد (آیزان āyazān) و شاید، زمینهایی که برای تأمین مخارج مراسم مذهبی پس از مرگ شاهان پارتی اختصاص داده شده بوده؛ زمینهایی که برای تأمین معاش و مخارج مرزبان و ساتراپ و رئیس مادون یادزپت (Dizpat) بوده و همچنین - شاید - ارضی جماعتی روستایی که جزو ارضی شاهی بوده. همه این زمینها در اسناد مزبور - بر حسب نوع مالیاتی که از آنها مأخوذ می‌گردیده - به عنوان ارضی اوزبری (Uzbari) یا پتبریک (Patbarik) مشخص گشته‌اند. در این اسناد به وجوهی که اشخاص معاف از مالیات مزبور می‌پرداخته‌اند و - شاید - اجاره ارضی شاهی نیز اشاره شده است. مطالعات و تحقیقاتی که بعدها در اسناد پارتی نسا به عمل خواهد آمد، بیشک به اطلاعات ما درباره عواید ارضی شاهی خواهد افزود. عجالة نمی‌دانیم که آیا به ارضی غیر شاهی - یعنی ارضی شهری و معابد و مالکان خصوصی و ارضی پادشاهیهای تابع، مالیات شاهی تعلق می‌گرفته یا نه و اگر می‌گرفته نوع و نحوه آن از چه قرار بوده است.

فقط حدس زده می‌شود که چون وضع سیاسی پولیس - های (شهرها) دولت

اشکانیان با بلاد عهد سلوکیان مشابهت داشته، سیاست مالیاتی اشکانیان نیز در شهرها تقریباً با سیاست مالیاتی سلوکیان مطابق بوده است. و شاید هم پادشاهیهای تابع خراج مقرر مالیانه را به خزانه اشکانیان می پرداخته اند و سازمان داخلی آنها و از آن جمله شیوه وصول و اساس مالیاتی کماکان مستقل بوده است. ولی عجاله برای اثبات قطعی این نظر مدارك مثبتی در دست نداریم.

در ایران زمان پارتیان کارهای پردامنه ای در زمینه آبیاری انجام می شده است. در دو کتیبه منظوم مکشوف در شوش که در مدح زاماسپ ساتراپ سوزیان (خوزستان) نوشته شده بوده (که یکی بریدگیهای فراوان دارد و به تاریخ ۳۷-۳۲ ق.م. است و دیگری ظاهراً نوشته ایست بر پایه مجسمه مفرغی زاماسپ و مربوط به سال ۱-۲ میلادی می باشد.) شبکه جدید آبیاری را که «آبهای گوندیسی» (خابورو یا شاخه آن) را برای حاصلخیزی کلرهایی (مهاجرنشینهای یونانی) که از قدیم تشنه آب بوده اند، رسانده تمجید می کند. تکمیل قطعی شبکه آبیاری مرغیان (مرو) نیز در زمان پارتها صورت گرفت.

در نجد ایران نیز زراعت فقط به مدد آبیاری مصنوعی مقدور بوده. در آنجا شیوه حفر کاریز پیش از روشهای دیگر متداول بوده. کاریزها دالانهای زیرزمینی هستند که آبهای تحت الارضی را جمع کرده و سپس به جویهای روی زمین می رسانند. این روش اکنون نیز در ایران متداول است.

ثروت های گانی کشور و حق استخراج آن به پادشاه پارت تعلق داشت. طبق مندرجات نامه پلین کوچک به تراژان، در معادن مزبور از کار بردگان شاهی استفاده می شده.

از لحاظ حیات اقتصادی پارت میانجی بودن آن در بازرگانی شرق و غرب فوق العاده اهمیت داشته. در وقایع نگاری رسمی چین گزارش چژان تسیان عامل آن دولت درباره سفر وی به سرزمین پارت (به زبان چینی پارت را آنسی می خواندند و این تلفظ چینی نام آرشاک بوده) در قرن دوم ق.م. محفوظ مانده است. ظاهراً وی برای تحقیق در وضع سیاسی و تجاری آن سامان سفر کرده بوده. جالب توجه است که چژان تسیان تخم رزانگور و یونجه را از خاک پارت (ایران) باخود به چین برد. شاهان پارت از گسترش بازرگانی حمایت می کردند، زیرا حقوق گمرکی بازرگانی

یکی از مهمترین چشمه‌های عواید خزانه شاهی بوده است. پارتها بخصوص دوجاده بسیار مهم تجاری را تحت نظارت خویش داشتند: یکی جاده کنارفرات که از آسیای صغیر آغاز شده و از سوریه و شمال بین‌النهرین می‌گذشته و به خلیج فارس منتهی می‌شده و دیگر جاده شمالی که از فرات آغاز شده از خاک ماد و پارت عبور کرده به سوی مشرق و ترکستان چین ممتد می‌گردید و به «جاده ابریشم» چین می‌پیوست. شاخه دیگری از این جاده شمالی سرزمین پارت را به هندوستان (از طریق کابل) متصل می‌کرد. تشکیلات و شیوه حمایت و نگهداری جاده‌های کاروانرو و بازرگانی - از لحاظ آن زمان - در سطحی بسیار عالی قرار داشت: راهها نگهداری می‌شد و چاههایی برای رفع احتیاج کاروانیان حفر می‌گشت و در منزلگاههای بزرگ کاروانسراها وجود داشت. بنابه گواهی اسناد مکشوف در دورا - اوروپوس، به منظور تأمین جان و مال کاروانیانی که از بیابان عبور می‌کردند، در برابر خطر حملات راهرنانه بدویان، دستجات انتظامی ویژه سوار همراه کاروانیان حرکت می‌کردند. در اختیار بازرگانان اطلاعات مکتوبی درباره وضع راهها و منازل گذاشته می‌شد. «شرح مسالك و منازل» به قلم ایسیدور خاراکسی و اجد چنین جنبه‌ای بوده.

از مشرق ابریشم و آهن و چرم [۲۷] و عاج و مصنوعات پارچه‌ای و اشیاء طرفه و روغنهای معطر و سنگهای قیمتی و غیره حمل می‌کردند و از مغرب کالاهای مصنوع از قبیل آبگینه و مفرغ و پارچه و سفالینه و پاپیروس و دیگر امتعه صادر می‌کردند. مصنوعات پارتی نیز در میان امتعه مذکور دیده می‌شد و در دورترین نقاط از ساخته‌های پارتها کشف شده است. مثلاً در اطراف الویا (سرزمینهای مجاور سواحل شمالی دریای سیاه) صفحات عاج‌کنده کاری شده که تصاویر پادشاه و اعیان و خنیاگران و پیکرهای لخت بر آنها منقوش است یافت شده است.

اساس پولی دولت پارت بر نقره بوده و تقلیدی از پول سلوکیان شمرده می‌شده ولی از قرن دوم پیش از میلاد در سرزمین پارت مبنای مستقلی برای پول خود ایجاد کردند. ولی از لحاظ تسهیل تجارت و داد و ستد خویش با روم پول خود را از

حیث وزن با دینار رومی برابر ساختند. در آن زمان تاریخ سکه‌های پادشاهان پارت از مبدأ عهد سلوکیه احتساب شده و نوشته آنها به یونانی بوده است. در قرن اول میلادی نوشته پارتی (آرامی) بر سکه‌های پارتی پدید آمد. و در عین حال جنس فلز سکه‌ها به بدی گراییده، از وزن آنها کاسته شد. برخی پادشاهیهای کوچک و تابع نیز به نام خود سکه ضرب می‌کردند.

تذکر این نکته جالب است که شهر (پولیس) مهمی همچون سلوکیه - بردجله در زمان پادشاه مقتدری مانند مهرداد دوم مستقلاً به ضرب سکه مبادرت می‌ورزید. درباره سازمان لشکریان پارت نیز اطلاعات ما ناچیز است. شکی نیست که در زمان نخستین شاهان ارشاکی (اشکانی) سازمان مزبور مشابهت فراوان با تشکیلات «مردم - لشکری پیشه» عهد هخامنشیان داشت ولی در امپراطوری پارت ماهوآ دگرگونه بوده. با این حال شاهان پارت نیز در لحظات دشوار از دستجات جنگی و عشیرتی قبایل داه استفاده می‌کرده‌اند. در ارتش پارت وظیفه اصلی را سواران انجام می‌دادند که مرکب بودند از سواران سبک اسلحه (کمانداران) و سنگین اسلحه (نیزه‌داران و کمانداران)، تیراندازان سنگین اسلحه - یا کاتافراکتاریان - زره‌هایی مرکب از صفحات فلزی و ویافلس گونه به تن داشتند و ممتازترین واحد لشکر را تشکیل می‌دادند و افراد آن از میان «آزادگان» انتخاب می‌شدند (به ایرانی «آزاتان» Azatan - مفهوم اجتماعی این اصطلاح در عهد پارتها عجاله روشن نیست).

ارتش دائمی وجود نداشته. چنانکه جنگی بروز می‌کرد بزرگان با سلاح کامل در نقطه گرد آمدن دستجات حضور بهم رسانیده و تابعان خویش را نیز می‌آوردند و بخش اصلی دستجات سبک اسلحه از افراد اخیر الذکر (تابعان ایشان) تشکیل می‌شده. مؤلفان عهد باستان می‌گویند که اکثریت لشکریان پارت را بردگان تشکیل می‌داده‌اند و ظاهراً این نظر را باید مردود دانست. به احتمال قوی مؤلفان یونانی و رومی کلمه ایرانی «آزات» را به معنی تحت‌اللفظی و غیردقیق یعنی «آدم آزاد» تعبیر کرده و برای باقی لشکریان یا بخش غیر ممتاز سپاه مفهوم مخالف کلمه را قائل شده، ایشان را «غیر آزاد» یعنی برده خوانده‌اند. البته ممکن است بردگانی نیز در میان لشکریان پارت وجود داشته‌اند. ولی ایشان نیروی کومکی بوده‌اند نه اصلی.

امپراطوری جهانی پارت / ۷۵

فن محاصره و قلعه گیری و انتظامات لشکری پارتها چندان عالی نبوده. بنه لشکر بیرون از حد زیاد و حجیم بوده است. با این حال سواران پارتی با طرز استفاده از صفت متفرق آشنا بودند و اسالیب حمله رواتی را علیه دشمن به کار می بستند. شیوه و شگرد سوق الجیشی محبوب پارتها حمله متقابل بود و در خشانترین نمونه آن جنگ و لشکر کشی علیه مارك كراسوس می باشد.

باری آنچه در بالا گفته شد ویژگیهای اصلی زندگی اجتماعی پادشاهی پارت - تاحدی که از مدارك ناچیز موجود می توان دریافت - می باشد. موضوع فرهنگ ایران در آن زمان در فصل (دهم) این کتاب مورد بحث قرار خواهد گرفت.

فصل هفتم

روم و پارت

در سال ۹۶ ق.م. لوکولوس عملیات جنگی را در ارمنستان آغاز کرد. میثردات پونتی و تیگران دوم پادشاه ارمنستان که متحدوی بود، دشواری وضع و لزوم وحدت تمام نیروهای شرق را در مبارزه علیه تجاوزات روم دریافتند و تصمیم گرفتند که فرهاد سوم را نیز به ائتلاف ضد روم جلب کنند. میثردات پونتی نامه‌ای به فرهاد سوم نوشت.

سالیوستیوس نویسنده رومی پیام مزبور را نقل کرده است. با این که به عقیده عموم مورخان نامه مزبور سندی اصیل نیست، معینا وضعی را که در آن زمان در آسیای مقدم پدید آمده بوده نیک نشان می‌دهد. میثردات طی نامه از خدعه کاری و حيله گری لوکولوس سخن می‌گوید و خطری را که پیشرفت رومیان برای همه کشورهای شرقی و از آن جمله دولت پارت در برداشته بیان می‌کند. و حتی به طور کلی نقشه لشکر کشی علیه لوکولوس را مطرح می‌نماید و در برابر کومک فرهاد سوم، «هفتاد دره» کزایی و آدیابنه^۱ و شمال بین‌النهرین را، وعده می‌دهد.

لوکولوس از پیام میثردات پونتی خبر یافته بشتاب تمام خود نیز وارد مذاکرات با پادشاه پارت شد. فرهاد سوم می دانست که خواهی نخواهی وارد معرکه خواهد شد و وضعی ایجاد شده که روش پارت قاطع موضوع است. وی به هیچ یک از دو طرف پاسخ رد نداد و ظاهراً می پنداشت که بهتر است بیطرفی خویش را حفظ کند و چشم به راه نتیجه مبارزه‌ای که در آسیای صغیر در گرفته بود باشد. وی باز پس گرفتن نواحی را که تیگران ارمنی تصاحب کرده بود نخستین وظیفه خویش می شمرد و تجاوز روم را (به خاک پارت) در آتیه نزدیک پیش بینی نمی کرد. ولی معهداً به رومیان اطمینان نداشت و حتی به سکستیل^۱ سفیر لوکولوس بدگمان بوده اعتقاد داشت که وی بیشتر - نه به منظور مذاکره بلکه - برای تحقیق و تجسس در میزان قوای پارتها و آمادگی ایشان برای جنگ آمده است. رومیان هنوز در صدد حمله به پارت نبودند ولی بالطبع علاقه داشتند اطلاعات دقیقی درباره آن حریف تازه - حریفی که مصادمه با وی اجتناب ناپذیر به نظر می رسید به دست آورند [۲۸].

در همان سال لوکولوس تیگران را در حوالی تیگراناکرت (میافارقین کنونی) شکست داد و بخش مهمی از متصرفات جنوبی تیگران به دست رومیان افتاد.

در سال ۶۶ ق.م. پومپه جانشین لوکولوس شد و موضوع صورت جدیتری به خود گرفت. فرمانده جدید رومی نخست موافقتنامه‌ای درباره بیطرفی با پارتها منعقد ساخت تا آسانتر ارمنستان را منکوب سازد. ولی جریان وقایع پارت را به سوی جنگ با روم می کشانید. پمپه به هیچ وجه قصد نداشت که نواحی مورد ادعای پارت را باز پس دهد. وی خواست سرزمینهای مزبور را جزء منطقه نفوذ روم سازد.

در آن میان تیگران اصغر - فرزند تیگران دوم کبیر - علیه پدر قیام کرده از فرهاد سوم یاری طلبید. فرهاد به طمع طمعه آسان، بیطرفی را نقض کرده وارد ارمنستان شد. ولی این لشکر کشی به شکست وی منجر گشت و آن پادشاه به کشور خویش باز گشته تیگران اصغر را عملاً رها کرد که هر چه می خواهد بر سرش بیاید. تیگران دوم به آسانی

نیروی فرزند عاصی خویش را تارومار کرد و وی که دیگر ظاهراً امیدی به پارتها نداشت سرنوشت خود را تسلیم عنایت پمپه کرد و حتی - چون فرمانده رومی خواست به متصرفات پدر او تجاوز و هجوم کند راهنمای وی گشت.

تیگران دوم که وضع یأس آمیز خویش را مشاهده کرد خود به اردوگاه پمپه رفت. سردار رومی پادشاهی ارمنستان را به دو حصه تقسیم کرد و ارمنستان بزرگ سهم تیگران دوم گشت و سوفن و کوردوئن^۱ نصیب تیگران اصغر شد. و بدین طریق متصرفات سوریه از دست ارمنیان بدر رفت.

پمپه ماهرانه از اختلافات داخلی مخالفان خویش استفاده کرده، نقش حکم را در میان ایشان ایفاء نمود و توانست بیش از پیش موقع رومیان را در مشرق استوار سازد.

چیزی از این تقسیم نگذشت که مناقشات تازه میان پدر و پسر بروز کرد. گذشته از این پمپه غرامتی را از ارمنیان خواسته بود که می بایست بپردازند و تیگران اصغر حاضر نبود که از خزانه سوفن چیزی از آن بابت خارج شود. آنگاه پمپه نیز بدون تشریفات و تکلف تیگران اصغر را اسیر کرد و نواحی را که قبلاً به وی داده بود به کاپادوکیه ملحق ساخت و آریوبرزن اول دست نشانده قدیمی روم را در آن خطه پادشاه کرد.

فرهاد سوم علیه بازداشت تیگران اصغر که داماد پادشاه پارت بود به رومیان اعتراض کرد و یاد آور شد که طبق عهد و شرط میان پارتها و پمپه مرز پادشاهی پارت در امتداد فرات می باشد.

پادشاه پارت مطالبات خویش را به وسیله تصرف ناحیه کوردوئن که ما به - النزاع بود تأیید و تثبیت کرد. پمپه خواست او را با خشونت رد کرده، بدون اینکه منتظر پاسخ فرهاد بماند به آفرونی^۲ نماینده خویش دستور داد خاک کوردوئن را از لشکریان پارت پاک و مصفا سازد. ظاهراً این نخستین برخورد مسلحانه میان رومیان

و پارتها بود (سال ۶۵ ق.م.). آفرونی به آسانی پارتها را از آنجا بیرون راند و تا اربل دنبالشان کرد.

در سال ۶۴-۶۵ ق.م. پمپه در قفقاز بوده است. وی به آنجا لشکر کشیده بود تا میثردات پونتی را که از آسیای صغیر بیرون رانده بود با لقطع تار و مار کند. زیرا میثردات با بقایای لشکر خویش در کولخید^۱ (گرجستان) پنهان شده بود. ولی میثردات از جنگ تعقیب کنندگان گریخته به متصرفات خود در کریمه پناه برد و رومیان به ناچار به جنگ فرساینده‌ای علیه اقوام قفقاز-ایریان و آلبانیان- پرداختند. این جنگ فقط در سال ۶۴ ق.م. پایان یافت.

فرهاد کوشید تا در غیاب پمپه نواحی متنازع فیه را از تیگران دوم منتزع سازد و این خود موجب برخوردهای مرزی چندی گردید. هر دو پادشاه از این که در مبارزه طولانی ضعیف شوند بیمناک بودند و تصمیم گرفتند پمپه را حکم دعوای خویش قرار دهند.

پمپه که در آن زمان در سوریه اقامت داشت و آن سرزمین را مبدل به یکی از ایالات روم ساخته بود قدرت شب‌گگونه‌ای را که هنوز در دست آخرین پادشاه سلوکیان باقی مانده بود از کف ایشان بیرون آورد. باری پمپه سه نفر کارمند رومی را به سمت حکم گسیل داشت. بدیهی است که ایشان به سود تیگران رأی دادند ولی ظاهر آفرهاد نیز بخشی از بین‌النهرین شمالی را دریافت داشت.

بدین قرار استقرار نیروها در شرق مقدم به صورت زیر بوده است: رومیان تقریباً سراسر آسیای صغیر را به دست آوردند. در سال ۱۳۳ ق.م. ایالت رومی آسیا برشالوده پادشاهی پرگام ایجاد شده بود و در سال ۷۴ ق.م. ویفینییه نیز بنا به وصیت نیکو مد چهارم آخرین پادشاه ویفینییه به آن ایالت منضم گردیده بود. در سال ۶۷ ق.م. رومیان به بهانه مبارزه با دزدان دریایی به طور قطعی در کیلیکیه (در جلگه) مستقر گشتند. فلات مرکزی-گالاتیه- و بخش شرقی پونت در دست دیوتار^۲- فرمانفرمای

گالاتیه - دست نشاندۀ روم بوده. در بخش شرقی آسیای صغیر پادشاهیهای زیر که تابع روم بودند قرار داشتند: ارمنستان (تیگران دوم) کاپادوکیه (آریوبرزن) و کوماگن (آنطیوکوس) و در قفقاز شاهکان ایبری و آلبانی ، که پس از لشکرکشی پمپه در ۶۵-۶۴ ق.م. به ناچار حاکمیت روم را شناخته بودند (گرچه این شناسایی کاملاً لفظی و اسمی بود نه عملی).

در سال ۶۴-۶۳ ق.م. سوریه به یکی از ایالات روم تبدیل یافت و کرانه فلسطین نیز بدان ملحق گشت و سلاله محلی آسمونیان^۱ استقلال خویش را بالکل از دست داد. بدین طریق همه نواحی ساحلی آسیای صغیر و بخش شرقی دریای متوسط - به استثنای مصر - به دست روم افتاد و سرزمینهای داخلی کشورهای مزبور میان پادشاهیها و شاهزاده نشینهای تابع روم تقسیم گشت. و بنابراین در مسیر فرات نه تنها ارمنستان و کاپادوکیه و کوماگن که متحدان روم بوده اند در مجاورت پارت قرار گرفتند بلکه سوریه که به صورت یکی از ایالات رومی در آمده بود نیز همسایه آن دولت شد. در آن زمان پارت نیز دستخوش منازعات داخلی شد و کار اختلافات دودمانی بالا گرفت. بتقریب در سال ۵۸-۵۷ ق.م. فرهاد به دست فرزندان خویش به قتل رسید. و به گفته ژوستین مهرداد سوم پسر ارشد فرهاد که به جای پدر نشسته بود بزودی، به خاطر بیرحمی خلع گشته و برادر کوچکتر او به نام ارد دوم به تخت سلطنت جلوس کرد. مهرداد سوم به گابینیوس^۲ پرو کونسول روم پناه برد. گابینیوس نخست خواست به آن پادشاه فراری کومک کند، بویژه که وجود مردی خودی بر سریر پادشاهی پارت بسیار دل انگیز و نوید دهنده بود، ولی پومپه به گابینیوس امر کرد به مصر رود تا به فراری و تبعیدی دیگری - یعنی بطلمیوس یازدهم - مدد رساند (۵۵ ق.م.). ظاهراً در آن زمان مصر در نظر رومیان مهمتر از پارت بوده.

مهرداد سوم را به حال خویش رها کردند و وی تصمیم گرفت به تنهایی عمل کند. وی مدت کوتاهی برادر خویش را از بین النهرین و بابل طرد کرد ولی سورن

(نام شخصی او معلوم نیست) سردار ارد دوم مهرداد سوم را از سلوکیه بیرون راند و سپس در بابل محاصره اش کرد و سرانجام مهرداد به ناچار بر اثر بروز قحطی در شهر محصور تسلیم گشت. ارد فرمود تا برادر را اعدام کنند.

در آن میان - سال ۵۵ ق.م. - ظاهراً در طی جلسه ای که حکومت ثلاثه (تریومویرا) رم در شهر لوت تشکیل داده بود تصمیم گرفته شد تحت فرماندهی کراسوس به سرزمین پارت لشکر کشی شود. کراسوس یکی از سه تن عضو حکومت ثلاثه بوده و در آن سال به سمت کونسولی برگزیده شده بود.

در آن زمان جنگ با پارت در میان عامه رومیان سخت مورد نفرت و انزجار بود. حرکت کراسوس از بروندیزی^۱ با وقایع نامطبوعی همعنان بوده. و در واقع لشکر کشی کراسوس جنبه ماجراجویی داشته. کراسوس احتیاج به کسب افتخارات نظامی داشت تا با دوتن عضو دیگر حکومت ثلاثه (تریومویرا) - یعنی سزار که سرزمین گل را مطیع ساخته و پمپه که سراسر شرق مقدم را در برابر روم به زانو در آورده بود - کوس برابری تواند زد. رومیان برغم اقداماتی که لوکولوس و پمپه در مشرق به عمل آورده بودند، منابع و مقدرات سرزمین پارت را درست ارزیابی نمی کردند و کراسوس می پنداشت که در آن سوی فرات موفقیت های آسان و ثروت های کلان چشم به راه اویند. لشکریانی که علیه پارتها اعزام شده بودند از جنگ آوران درجه اول نبوده، بهترین جنود (لژیونهای) روم در اختیار سزار و پمپه بودند و هیچ یک از این دوتن حاضر نبودند سپاهیان برگزیده خویش را در دسترس کراسوس قرار دهند. زیرا بروز رقابت و مشکلات جدی داخلی را پیش بینی می کردند و چنانکه می دانیم دشواریهای مزبور واقعاً پدید آمده بود و در سالهای بعد موجب اشتعال نایره جنگ داخلی در روم گشت.

مؤلفان باستان درباره لشکر کشی کراسوس مشروحاً سخن گفته و کتب مفصلی در آن موضوع وجود دارد و بدین سبب شرح جزئیات وقایع ضرورتی ندارد و فقط

متذکر می‌گردیم که به‌طور کلی جریان حوادث به‌شرح زیر بوده.

کراسوس در بهار سال ۵۴ ق.م. وارد سوریه شد و ظاهراً در آن تاریخ مبارزه میان دو برادر - مهرداد سوم و ارد دوم - هنوز پایان نیافته بود. کراسوس داخل بین‌النهرین شد و بدون مواجهه با دشواری سیلک ساتراپ را به‌عقب رانده چند شهر را اشغال کرد. ولی به‌جای این که پس از این عملیات به سوی بابل که دستخوش جنگ خانگی بوده - هجوم برد، در شهرهای اشغال شده پادگانهایی مستقر ساخت و برای گذراندن زمستان به سوریه بازگشت. در مشرق زمین بر همه روشن بود که رومیان نقشه جنگی جدی را علیه پارتها کشیده‌اند و محاربات سال ۵۳ ق.م. جنبه مقدمه‌چینی داشته است و بس.

زمستان سال ۵۴-۵۳ ق.م. صرف تهیه مقدمات جنگی اصلی گشت. کراسوس - گذشته از لشکریانی که در ایتالیا وارد صفوف ساخته بود - جنودی (لژیون‌هایی) را که از سلف خویش گابینیوس تحویل گرفته بود نیز در اختیار داشت. محققان معتقدند که کراسوس هفت جند (لژیون) یعنی در حدود ۳۵ هزار پیاده و ۵ هزار سوار (که یک هزار نفر از ایشان از مردم گل بوده‌اند)، و چندین هزار جنگجویان واحدهای کومکی داشته‌است. از این عده باید هفت هزار پیاده و یک هزار سوار را که در پادگانهای شهرهای مفتوح بین‌النهرین مستقر ساخته بود کسر کرد. نزدیکترین دستیاران کراسوس عبارت بودند از کاسیوس لونگین (قاتل آینده سزار) و مأمور امور مالی و نمایندگان سنا او کتاویوس و وارگونتسیوس و پوبلیوس کراسوس فرزند فرمانده لشکر.

پروکونسل کراسوس به یاری متحدین روم یعنی آرتاوازد دوم پادشاه ارمنستان و آبگار پادشاه اوسروئنه^۱ (در شمال بین‌النهرین) و پیشوای عرب که منابع موجود نام وی را الهاودونی ذکر می‌کنند نیز امیدوار بود. آرتاوازد می‌توانست کومک بزرگی مبذول دارد - زیرا ارمنستان کشوری بالنسبه مهم بود - گرچه قدرت آن بحد زمان تیگران دوم و دوران رونق و شکفتگی آن کشور نمی‌رسیده.

کراسوس چنان به موفقیت خویش اطمینان داشت که به امر آمادگی جنود (لژیونها) - که می بایست به مشکلات خاص آن لشکر کشی تن در دهند - توجه کافی مبذول نداشت و در صدد اکتشاف میزان قوا و نقشه های حریف بر نیامد و در عوض در سراسر زمستان به اجرای عملیات نظامی جزئی در سوریه و فلسطین اکتفا نموده سرانجام معبد اورشلیم را غارت کرد.

در آن گیرودار پارتها برای دفع حمله آماده می شدند [۲۹] مبارزه میان دو برادر، از لحاظ مهرداد سوم، فرجام غم انگیزی داشت و ارد دوم صاحب و مالک - الرقاب کل کشور شده بود. وی اطمینان داشت که رومیان برای تهاجم طریق ارمنستان را - با این که طویلتر بود - برمی گزینند، زیرا با انتخاب راه مزبور از حمله سواران پارتی که از عملیات کوهستانی عاجزند احتراز به عمل می آمد، و ضمناً طرف مهاجم از طریق مزبور به پشت جبهه بین النهرین و مراکز حیاتی پادشاهی پارت دست می یافت. بدین سبب ارد فرماندهی نیروهای اصلی پارتی را شخصاً به عهده گرفته وارد ارمنستان شد تا از الحاق آرتاوازد به رومیان ممانعت کند و دفاع از بین النهرین را که از نظر گاه پارتها در درجه دوم اهمیت قرار داشت به سورن - که در مبارزه با برادر وی را یاری بسیار کرده بود - سپرد.

به نظر می رسد که ارد از موقع آرتاوازد نیک آگاه بود، زیرا چنان که دانسته است پادشاه ارمنستان واقعاً به کراسوس پیشنهاد کرده بود که از راه ارمنستان به پارتها حمله کند. ولی کراسوس نقشه او را رد کرد زیرا ظاهراً از طول طریق می ترسید و به استظهار پادگانهای خویش در بین النهرین امیدوار بود.

سورن با دقت تمام برای برخورد با حریف آماده شد. وی ده هزار سوار در اختیار داشت و به طوری که از منابع موجود برمی آید این عده لشکریان شخصی او بودند. شاه هزار سوار سنگین اسلحه - کاتافراکتاران [۳۰] - به وی داده بود. و چون سلاح اصلی سواران کمان بود سورن می کوشید تا هنگام پیکار مرتباً و بدون وقفه تیر در دسترس ایشان قرار گیرد. و بدین منظور گروهی مرکب از هزار شتر به لشکریان خویش منضم ساخت که بار آنها تیر بود. این خود امر رساندن تیر را به سواران کماندار بسیار آسان کرده موفقیت سورن را تأمین نمود.

کراسوس در زوگما^۱ از فرات گذشت. کاسیوس به وی توصیه کرد به سمت جنوب در امتداد فرات به سوی سلوکیه، حرکت کند ولی کراسوس به جای انتخاب این طریق تصمیم گرفت بین النهرین را میان بر زده و لشکریان پارتی سورن را که در حال عقب نشینی بوده اند تعقیب نماید و شکستی قطعی بر وی وارد آورد. آبگار، شاهک الرها که در نهان خواهان شکست رومیان بود نیز وی را به اجرای این نقشه و عبور از صحاری بی آب بین النهرین تشویق می کرد. در واقع چهار روز راه پیمایی در بیابان سربازان رومی را سخت فرسوده ساخته و اعتماد ایشان را از کراسوس سلب کرد. روز ششم مه (۹ ژوئن طبق گاهنامه رومی) سال ۵۳ ق.م. کراسوس به شهر حران رسید و خبر یافت که سورن و لشکریان او نزدیکند. کراسوس که در نبرد با دشمن شتاب داشت به جنود (لژیونهای) خویش فرصت استراحت نداد و بیدرنگ به پیش تاخت. در این موقع بود که پارتیها ظاهر شدند.

رومیان به رسم خویش به صورت مربع لشکر آراستند و همان آن از طرف سواران پارتی محصور شدند. سواران کماندار به تاخت در اطراف آرایش مربع رومیان حرکت کرده و حریف بیدفاع را تیرباران می کردند. رومیان نخست کوشیدند علیه دشمن به حمله متقابل پردازند ولی موفقیتی حاصل نکردند. آنگاه کراسوس به فرزند خویش پوبلیوس امر کرد با سیزده صده سوار و پانصد کماندار و هشت گروه پیاده (قریب ۴ هزار نفر) به پارتیها حمله کند. پارتیها به سرعت عقب نشستند زیرا می خواستند پوبلیوس و نیروی وی را به درون بیابان بکشانند و از قوای اصلی دشمن جدا سازند. این نقشه ایشان با موفقیت قرین گشت. آن رومی پرشور که بالکل از شیوه جنگی صحرانشینان بیابان گرد بی اطلاع بود فریب خورد و به تعاقب حریفی که در حال عقب نشینی بود پرداخت. همین که فاصله میان قوای او و نیروی اصلی رومیان به حدی رسید که قوای اخیر الذکر قادر به یاریش نبودند، پارتیها بازگشته به پوبلیوس بی احتیاط و همراهان وی حمله کردند و همه را نابود ساختند.

کراسوس به وسیله یکی از سربازان پوبلیوس که از همگنان عقب مانده بود از خطری که فرزندش را تهدید می کرد خبر شد و خواست نیروی اصلی رومیان را به یاری وی فرستد، ولی دیر شده بود.

حملات پارتها تاحلول تاریکی دوام یافت و سپس سواران سورن در ظلمت شب ناپدید شدند. کراسوس چنان دچار گمگشتگی شد که فرمان عقب نشینی را معاونان وی دادند. هسته اصلی لشکریان روم به حران و حصار قلعه پناه برد. روز بعد پارتها زخمیانی را که رومیان در میدان نبرد بجای گذاشته بودند از پای در آوردند و دستجات کوچکی را که در بیابان سرگردان بودند نابود ساختند. از آن جمله گروهی که در تحت فرمان وارگونتسیوس نماینده سنا قرار داشت معدوم شد.

کراسوس که در حران محصور بود خواست راهی به سوی شمال بگشاید و به تصرفات متحد خویش آرتاوازد پناه برد. در نزدیکی حران در ناحیه شهر سیناکا^۱ زمین ناهموار و پوشیده از تلها و تپهها بود و در آنجا خطری متوجه رومیان نبود. او کتاویوس نماینده سنای روم با پنج هزار از جنود خویش (لژیونها) سلامت به تپهها رسید ولی راهنمای کراسوس جاسوس پارتها بود و یک روز تمام رومیان را در بیابان سرگردان کرد تا پارتها سر رسیدند. قبل از آن کاسیوس به اتفاق پانصد سوار کراسوس را ترک گفته و زان پس توانسته بود خود را به سوریه برساند.

سورن به سردار رومی پیشنهاد آغاز مذاکره کرد و کراسوس به همراهی او کتاویوس و عده معدودی به استقبال سپهسالار پارتی رفتند.

معلوم نیست که بعد چه گذشت، برخی معتقدند که سوء تفاهمی موجب زد و خورد گشت و بعضی می گویند که کراسوس قربانی خدعه پارتها - که آگاهانه دامی برای حریف گسترده بودند - شد. به هر تقدیر کراسوس و او کتاویوس کشته شدند و بقایای لشکر روم در بیابان سرگشته و پراکنده گشتند و بسیاری از ایشان به اسارت پارتیان درآمدند، و زان پس به ناحیه مرو کوچ داده شده در آنجا مستقر گشتند.

در آن میان ارد با آرتاوازد پادشاه ارمنستان توافقی حاصل کرد و اتحاد خویش را با مزاجتی استوار ساخت و شاهزاده خانم ارمنی را به عقد ازدواج فرزند خود پاکور^۱ در آورد.

پلوتارك می گوید که هنگام جشن عروسی پیکي سر و دست بریده کراسوس را به دربار پادشاه ارمن - شهر آرتاشات (آرتاکساتا) - آورد. همه برای تماشای نمایشنامه «باکانتها» اثر اورپید گرد آمده بودند و چون - طبق جریان داستان «آگاوا» می بایست سر پنتیوس را برنیزه کند و وارد صحنه شود. هنرپیشه ای که نقش آگاوا را بازی می کرد به جای سر مصنوعی سر بریده حقیقی سردار رومی را به تماشاگران نشان داد. بعضی از محققان - وبویژه و.و. تارن - در صحت این داستان شك دارند و معتقدند که نویسنده باستانی این پایان مؤثر را خود برای سرگذشت غم انگیز کراسوس جعل کرده است [۳۱]. معهذاً، به نظر می رسد، که حتی اگر این داستان ساخته و پرداخته پلوتارك - و یا منبع اصلی او - باشد هم، به هر تقدیر راه یافتن نمایشنامه باستانی اورپید یونانی به سرزمین شرق امری کاملاً محتمل و ممکن است. نفوذ فرهنگ و مدنیت یونان در قشرهای عالی کشورهای مشرق زمین بعدی عظیم بود که بسیاری از افراد طبقه زمامدار ممالک مزبور زبان یونانی می دانستند و به یونانی می نوشتند و حتی به تقلید از نمونه های یونانی آثاری ادبی به آن زبان تحریر می کردند (مثلاً میثردات پونتی و آرتاوازد) - حتی در بابل - چنان که از روایات موجود شرقی برمی آید - تثاتری به سبک یونانی وجود داشته.

پیروزی پارتها بر کراسوس از لحاظ اقوام مشرق زمین واجد اهمیت خاصی بوده است. و بر اثر آن پیشرفت رومیان به سوی فرات متوقف شد و وضع ایشان در آسیای صغیر متزلزل گشت و پارتها به کسب موفقیت های بیشتری در مبارزه با روم و شاید احراز مالک الرقابی شرق مقدم امیدوار شدند.

ولی کوشش های بعدی پارتها به سرکردگی شاهزاده پاکور، از سال ۵۲ تا ۵۰

ق.م. به منظور عملیات فعال نظامی در آسیای صغیر و سوریه با موفقیت قرین نگشت. پارتها قادر نبودند مقدمات لشکر کشیهای طویل المده را با دقت لازم فراهم کرده سازمان دهند و شهرهایی را که رومیان کاملاً مستحکم نموده بودند محاصره کنند و حملات ناگهانی سواران پارت با اینکه زیان فراوان به رومیان وارد می آورد، ولی به تنهایی موجب الحاق قطعی اراضی جدید به سرزمین پارت نمی گشت. در سال پنجاهم قبل از میلاد چیزی از وخامت اوضاع کاسته نشده و سیسرون - که در آن زمان پرو کونسول کیلیکیه بود، احساس عدم اطمینان می کرد. رومیان در طریق تحریکات و بازیهای سیاسی گام نهادند و پرو کونسول سیریوس بیبولوس^۱ در این زمینه نقش بزرگی را ایفاء نمود. نقشه رومیان این بود که شاهزاده پاکور را علیه پدر وی ارد - پادشاه پارت - برانگیزند. به نظر می رسد که رومیان از این رهگذر کامیابیهایی حاصل کردند زیرا که پاکور به دربار پدر احضار شد و لشکر کشی علیه رومیان که قرار بود در بهار سال ۵۰ ق.م. صورت گیرد موقوف ماند.

جنگ داخلی که چندی بعد در روم آغاز گشت بالطبع موقع پارتها را تقویت نمود. پمپه پس از شکستی که در فارس سال تحمل کرد (سال ۴۷ ق.م.) مذاکراتی درباره دریافت کومک نظامی با ارد به عمل آورد و حتی در صدد برآمد به پادشاه پارت پناهنده شود. با این حال ارد نتوانست از مزایای موقع خویش استفاده کند. ن. دیبویز^۲ (به اعتبار این که در سالهای بین ۵۰ و ۴۰ ق.م. سکه « ترا در اخم » « چهار درهمی » به هیچ وجه وجود نداشته) چنین نتیجه می گیرد که در آن سالها مرکز ثقل پادشاهی پارت به سبب دشواریهایی که در وضع سیاسی مشرق ایران بروز کرده بود به آن منطقه (مشرق ایران) انتقال یافت (به فصل ۹ رجوع شود).

ژول سزار که پس از مرگ پمپه در سال ۴۸ ق.م. مالک الرقاب مطلق دولت روم شده بود یکی از نقشه‌هایی که در سر می پروراند همانا لشکر کشی به سوی سرزمین پارت بود. ولی مرگ ژول سزار به دست قاتلان وی (سال ۴۴ ق.م.) به تمام این نقشه‌ها و

کوششها پایان بخشید.

می‌دانیم که دستجات پارتی در جنگ فیلیپ به سود جمهوری خواهان روم شرکت جستند. و این خود گواه بر آنست که پارتها در امور روم مداخله می‌کرده، می‌کوشیده‌اند از آشفتگی وضع آنجا به سود خویش بهره‌برداری کنند.

پس از ارتقاء مقام آنتوان - که خویشان را وارث سزار و مجری همه نقشه‌های پایان نیافته وی می‌شمرد - روابط روم و پارت سخت به وخامت گرایید.

پاکور خواست از آنتوان پیشی جوید و بدین منظور وارد سوریه شد و با کوینتوس لابین^۱ جمهوریخواه - که جانب پارتها را گرفته بود - عقد اتحاد بست. نیروی لسیلیوس ساکس^۲ حاکم سوریه تار و مار گشت و وی کشته شد. پادگانهای کوچک رومی که زمانی به پروتوس و کاسیوس خدمت کرده بودند به هواداری لابین برخاستند و وی به سوی آسیای صغیر حرکت کرد و تقریباً سراسر آن خطه را به زیر اطاعت خود در آورد. وی سکه‌ای ضرب کرد که بر آن کلمات Imperator Parthicus (امپراتور پارت) نوشته شده بود و این کلمات عجیب به نظر می‌رسد - زیرا که این لقب علی‌الرسم از آن کسی بوده که به پیروزی نظامی نایل شده، بر پارتها غالب گشته باشد و حال آن که در این مورد پارتها متحدان لابین بوده‌اند. در این میان پاکور به سوی جنوب پیش رفته سوریه و همه شهرهای فنیقیه را تصرف کرد - بجز شهر صور که در جزیره‌ای واقع بود و با استفاده از این موقعیت کامیابانه پایداری می‌کرد. بر زافرنس - کرده لشکریان پاکور وارد جلیله شد و بیدرنگ قیامی علیه رومیان و دست نشاندهگان ایشان بر پا کرد. سوریه و فلسطین و بتقریب سراسر آسیای صغیر به دست پارتیان افتاد و یاتحت نفوذ آنان قرار گرفت (سال ۴۰ ق.م.).

دیرزمانی بود که پارتها به چنین پیروزی نایل نگشته بودند. حیثیت و اعتبار جهانی ایشان فوق‌العاده عظیم و وجود ایشان خطری مستقیم برای متصرفات روم در شرق دریای متوسط گشته بود. با این حال موفقیت‌های ایشان استوار نبود. پارتها قادر

نبودند دستگاه اداری قابل اعتمادی در سرزمینهای نو گشوده به وجود آورند و گذشته از این مبانی دولت ایشان هنوز سست بود و آن دولت قادر نبود با نیروی اقتصادی امپراطوری روم در ناحیه دریای متوسط و سازمان آهنین آن مقابله کند و علیرغم تشنجات عظیمی که در روم بروز کرده بود - و پارتها نیز تاحدی از آن به سود خویش استفاده کردند - سرانجام نیروی روم بر پارت غلبه کرد.

در سال ۳۹ ق.م. آنتوان ونتیدیوس باس^۱ سردار رومی وارد آسیای صغیر شد و بسرعت لایبن را از متصرفات وی بیرون راند و شکست سختی بر پارتها که به یاری متحد خویش شتافته بودند وارد آورد و کیلیکیه را اشغال کرد. وی قادر بود از آنجا سیادت پارتها را در سوریه تهدید کند.

در سال ۳۸ ق.م. ونتیدیوس سوریه و فلسطین را به روم بازگرداند و در طی نبردی قطعی که در گیندار^۲ (نزدیک فرات) - نبردی که به گفته اوتروپیوس^۳ در سالگرد شکست کراسوس در حران وقوع یافت - نیروی اصلی پارت را یکسره تارومار کرد. شاهزاده پاکور که سرداری فوق العاده و رهبر واقعی لشکر کشی پارتیان به ایالات رومی بود، کشته شد، و بدین طریق مرز مجدداً در مسیر فرات برقرار شد.

چیزی نگذشت که اردفرتوت به دست فرزند و جانشین خویش، فرهاد (چهارم) کشته شد و فرهاد برادران خود - یعنی مدعیان احتمالی تاج و تخت سلطنت را بیرحمانه نابود ساخت.

آ. گو تشمیدایام سلطنت ارد را دوران غایت اقتدار پادشاهی پارت می شمارد و با این نظری می توان دمساز شد. وقایع مشرق آن سرزمین در این روزگاران برای ما روشن نیست، ولی علی الظاهر موفقیتهای پارتها در سکستان و آراخوسیه (به بعد رجوع شود) در همین سنین به دست آمد. از کامیابیهایی که در مغرب حاصل ایشان گشت اطلاع کافی داریم. در این سالها مرکز پادشاهی پارت به طور محسوسی به طرف مغرب انتقال یافت. و بجای هکاتومپیل باستانی - پایتخت قدیم پارتها - شهر جدیدی

را به نام طیسفون که در برابر سلوکیه (بردجله) مرکز مهم بازرگانی و صنعتی یونانی-پدید آمده بود به تختگاه برگزیدند. پارت در همه وقایع شرق دریای متوسطه داخله داشت. و در سیاست کلی و غالباً جهانی شرکت می نمود و خطرناکترین حریف روم گشته بود و بسیاری از معاصران آن زمان آن دولت را مقتدرتر از روم می دانستند.

در سال ۳۸ ق م. آنتوان به بهانه ناچیزی و نتیدیوس را برکنار کرده، خود فرماندهی لشکریان روم را به عهده گرفت [۳۲] کار اساسی را سلف آنتوان انجام داده بود و وی نمی خواست افتخار قلع و قمع قطعی پارتیان نصیب غیر گردد. لشکرکشی پردامنه ای در نظر گرفته شده بود. نقشه رومیان این بود که عناصر عاصبی را که در میان بزرگان پارت وجود داشته اند (مونز)^۱ به سوی خویش جلب و متحدینی دست و پا کنند (چون آرتاوازد پادشاه ارمنستان) و عملیات جنگی را به مقیاس وسیع تعقیب نمایند.

آنتوان لشکریان بسیار داشت. مؤلفان باستانی نیروی او را ۱۳ تا ۱۸ جند (لژیون) می دانند - و حال آن که سواران جنگی و واحدهای امدادی را در این عده بشمار نیاورده اند. رومیان ماشینهای ویژه ای برای محاصره قلاع و اسباب و ادوات جنگی دیگری در بینه خویش داشتند.

فرهاد چهارم منتظر بود ضربه از طرف گذرگاههای فرات بر وی وارد آید و بدین سبب نیروهای اصلی خویش را در مرز بین النهرین متمرکز ساخته بود. به این جهت آرتاوازد دوم که متحد رومیان بود اندرز صحیحی به آنتوان داد و توصیه کرد که از سوی شمال و ماد آتروپاتن (آذربایجان) به پارتیان حمله کند و از این که فرمانفرمای ناحیه مزبور با همه لشکریان خویش با پارتیان در کنار فرات قرار دارد، استفاده نماید. بعدها که لشکرکشی آنتوان به ناکامی کامل پایان یافت رومیان مایل بودند مشاوران و اندرزدهندگان را به خیانت متهم کنند. ولی به طور کلی رسم رومیان و شیوه خاص ایشان این بوده که هر بار مصیبتی به آنان روی می آورده (و خود باعث آن گشته بودند) گناه را به گردن دیگران افکنده و مقصر را در جای دیگر

جستجو کنند.

آنتوان به سوی فرا اسپ^۱ (تخت سلیمان کنونی) پایتخت ماد آتروپاتن شتافت و بنه لشکر را در تحت حمایت دو جند (لژیون) به سرکردگی اوپیوس استاتیان^۲ در محل باقی گذاشت (سال ۳۶ ق.م.).

آنتوان محاصره شهر را آغاز کرد و چشم براه رسیدن بنه های لشکر و ماشینهای محاصره بود. پارتها که از مسیر حریف نیک باخبر بودند به ناگهان به استاتیان حمله کرده تمام لشکریان او را تار و مار نمودند و بنه رومیان را به غارت بردند و ماشینهای گرانبهای محاصره را نابود ساختند. بدین منوال ضربهای جبران ناپذیر بر آنتوان وارد آمد، وی در وضعی دشوار گرفتار شده بود؛ زیرا به سبب فقدان ماشینهای محاصره تسخیر سریع شهر متعسر بود و برای محاصره طولانی نیز مرکز و پایگاهی که از آنجا به توان آذوقه لشکری کثیر را تأمین نمود، نداشت. مردم محل دستجات کوچکی را که برای تهیه علوفه و آذوقه می رفتند نابود می کردند و تشکیل دستجات بزرگ از افرادی که شهر را در محاصره داشتند و اعزام ایشان بدین منظور، امری خطرناک بود.

سرانجام آنتوان ناگزیر از محاصره شهر صرف نظر کرده عقب نشینی آغاز نمود. وی به متابعت از توصیه خیرخواهان راهی را که از نواحی کوهستانی می گذشت و به ارمنستان منتهی می شد برگزید؛ زیرا می ترسید چنانچه از دشتهای مکشوف عبور کند دچار سرنوشت کراسوس شود. با وجود اقدامات احتیاطی که به عمل آمد لشکریان روم از شرایط سخت اقلیمی و قحطی و گرسنگی و بیماری و حملات پی در پی حریف رنج فراوان و زیان بسیار دیدند. مقاومت مردانه مردم آتروپاتن (آذربایجان) در شکست نقشه ماجراجویانه آنتوان سهم بسزایی داشت. تلفات رومیان بسیار سنگین بود. پلوتارک (آنتوان - ۵۰) از مرگ بیست هزار پیاده و ۴ هزار سوار سخن می گوید و ظاهراً لژیونرهایی که با استاتیان بوده و در حین دفاع از بنه لشکر کشته شدند در این

حساب نیامده‌اند. و للی پاتر کول^۱ می‌گوید که رومیان يك چهارم سپاهیان و ثلث دستجات امدادی (Auxilia) و تمام بنه خویش را از دست دادند.

باری دیگر درسی به رومیان داده شد: که اگر پارتها برای بیرون راندن آنان از سوریه و آسیای صغیر واجد نیروی کافی و سازمان ضروری نیستند، به هر تقدیر برای دفاع از سرزمین خویش و منع رومیان از پیشرفت به آنسوی فرات بقدر کفایت نیرومند می‌باشند و پارتها و قبایل و اقوامی را که با ایشان بستگی دارند، در خاک میهنشان نمی‌توان مغلوب ساخت. از دیگر سو رومیان دریافتند که ارمنیان خواهان حفظ استقلال خویش می‌باشند و بدین سبب ممکن است با روم متحد گردند ولی متحدانی غیر معتمد هستند و حاضرند هر آن منافع روم را فدای حفظ استقلال خویش کنند. آنتوان مردی لجوج بود و حتی پس از عقب‌نشینی مفتضحانه خویش از سرزمین ماد آتروپاتن (آذربایجان) نیز از نقشه تجاوز به پارت صرف نظر نکرد. نخست کوشید باری دیگر روابط اتحاد و وداد با آرتاوازد دوم برقرار کند و چون توفیقی حاصل نکرد با خدعه آن پادشاه را اسیر کرده به رسم هدیه برای معشوقه خویش - کلئوپاترا ملکه مصر - فرستاد. آرتاکسی فرزند آرتاوازد به نزد پارتیان گریخت. آنتوان متحد جدیدی پیدا کرد و او آرتاوازد پادشاه ماد (آتروپاتن) بود ولی وی پس از احراز موفقیت‌های جزئی به دست فرهاد و آرتاکسی مغلوب شد و رومیانی که در لشکروی بودند کشته شدند.

مبارزه شدیدی که در آن زمان میان آنتوان و اکتاویوس در گرفته بود به همه نقشه‌های جهانگشایانه آنتوان پایان بخشود.

ولی امور داخلی سرزمین پارت نیز چندان درخشان نبود. و علیرغم موفقیت‌هایی که فرهاد چهارم، در زمینه سیاست خارجی کسب کرده بود، در حدود سال ۳۰ ق.م. شخصی به نام مهرداد (دوم) مدعی تاج و تخت وی شد. مهرداد با اتکاء به کومک رومیان چندین بار بین‌النهرین را تصرف کرده و جدآ فرهاد را تهدید کرد، بحدی که وی

سرانجام ناگزیر به اتحاد با همسایگان شرقی خویش - که در منابع باستانی اسکیت نامیده شده‌اند - متوسل شد. محتملاً اینان همان سکایان بوده‌اند (به فصل ۹ رجوع شود) در این مبارزه پیروزی گاهی نصیب وی و زمانی نصیب حریف می‌شد. مهرداد زمانی از پارت تبعید شده بود و در سوریه زندگی می‌کرد و زان پس به روم رفت و بنا به بعضی اخبار، حتی به اسپانیا سفر کرد . آنگاه باری دیگر در پارت ظاهر گشت (۲۶-۲۷ ق .م.) . در آن سال مبارزه بسیار شدید و بیرحمانه‌ای میان فرهاد چهارم و میثردات دوم در گرفت و تاریخ در اخم (درهم) هایی که هر دو پادشاه در بین‌النهرین ضرب کرده بودند، گواه بر این مدعی است. به نظر می‌رسد که دوران مهرداد به همین جا خاتمه پذیرفته - زیرا بعد از آن تاریخ دیگر اطلاعی از او در دست نیست. و فرهاد حکومت خویش را در سراسر خاک پارت مستقر ساخت.

در آن زمان حکومت روم سرانجام به دست او کتاویوس اوگوست افتاد و دوران امپراطوری جدید در تاریخ حیات آن کشور آغاز گشت محتملاً اوگوست (او کتاویوس) در باره حمله آتی به سرزمین پارت می‌اندیشیده و حتی از لحاظ اکتشاف وضع و نیروی حریف اقداماتی به عمل آورده بوده است. ولی عقل سلیم و روش درست دولتمداری حکم می‌کرد که نخست وضع دریای متوسط را که بر اثر اغتشاشات و سالها جنگ خانگی متزلزل و آشفته شده بود تثبیت کند. بدین سبب اوگوست بدان اکتفا کرد که تیگران (برادر آرتاکسی) را که دوست روم بود بر تخت سلطنت ارمنستان بنشانند و در مورد پارتها نیز به استرداد پرچمها و اسیرانی که ایشان از کراسوس و آنتوان گرفته بودند قناعت نمود (۱۲ مه سال ۲۰ ق.م.) این عمل که نشانه و مظهر صلح و آشتی بود در روم بمثابه واقعه‌ای مهم سیاسی تلقی شد و این خود از سکه‌های فراوانی که به افتخار آن ضرب کرده و در سکه‌نیشته‌ها و آثار ادبی و غیره آن زمان یاد کرده‌اند پیداست.

روابط میان روم و پارت وارد مرحله نوینی گشت.

فصل هشتم

دولت و کشور پارت در آغاز تاریخ میلادی

در قرن اول ق.م. در سرزمینهای آسیای میانه و هندوستان و ایران که هم مرز خاک پارت بودند تغییرات عظیمی روی داد. چنانکه پیشتر دیدیم (در فصل ۶) فرمانفرمایان یونانی از باختر و سغد طرد شدند ولی در طی چندین دهه متصرفات خویش را در هندوستان حفظ کردند. و.و. تارن معتقد است که در حدود سال ۱۲۰ ق.م. حرکت و مهاجرت سکایان در تحت فشار پارتیان - فشاری که از سمت مسیر سفلی هیلمند (سکستان) وارد می آمد - آغاز گشت و ایشان به سوی مشرق به حرکت درآمدند. در حدود سال ۸۰ ق.م. سکایان به سر - کردگی « موآ » یا موگی (Maues یونانی) پیشوای خویش دورتر رفته متوجه شمال شرقی شدند و در حدود سال ۷۰ ق.م. قندهار را مسخر ساختند. به عقیده و.و. -

تارن . مو آ در سال ۵۸ ق.م. در گذشت .

در آن زمان بخشهای ناچیزی از متصرفات هیپوسترات در مشرق رود هیداسپ (جلام کنونی) و متصرفات گرمی^۱ در مغرب قندهار، در دست فرمانفرمایان یونانی باقی مانده بود. متصرفات سکایان در میان این دو بخش قرار گرفته، آنها را از يك دیگر جدا می ساخت.

در حدود سال ۵۰ ق.م. گرمی که در تحت فشار سخت سکایان قرار گرفته بود از چینیان یاری طلبید و ایشان در تقویت موقع و افزایش نفوذ خویش در آسیای میانه ذینفع بودند و جاسوسان خویش را به آن نواحی گسیل می داشتند. گرمی به کومک چینیان موقع خویش را استوار ساخت و گذشته از این با پیشوایان کوشانیان که یکی از پنج قبیله « یوئه - چژی » بوده اند عهد اتحاد بست. قبیله اخیر الذکر بعدها در تاریخ آسیای میانه نقش مهمی ایفاء نمود [۳۳].

تقریباً مقارن با آن زمان شخصی به نام ونون^۲ حکومت خویش را به آراخوسیه و متصرفات سکایان غربی بسط داد. و. و. تارن عقیده نکته سنجانه ای ابراز داشته این شخص را نماینده خاندان سورن - ها که در نواحی شرقی ایران (و به طور کلی سکستان) حکومت می کرده اند می شمارد.

نمایندگان سلاله سکایی اسپالیریس^۳ و آز به حکومت هیپوسترات و گرمی پایان داده از تحت سلطه سورنها که بر سکستان فرمانروا بودند خارج شدند.

حدس زده می شود که فرهاد چهارم که در حدود سال ۳۰ ق.م. از طرف تیریدات (تیرداد دوم) - دست نشانده روم و رقیب خویش مورد تعقیب بود به نزد جانشین ونون گریخت و سکایان غربی که مطیع خاندان سورنها بودند وی را مجدداً بر تخت سلطنت مستقر ساختند.

در آغاز قرن اول ق.م. در آراخوسیه و مشرق آن ناحیه شاهانی که به نامهای

پارتی - از قبیل گوندوفار و پاکور^۱ موسوم و با فرمانفرمایان سکستان نسبت داشتند - حکومت می کردند. در ربع دوم قرن اول ق.م. پادشاهی کوشانیان آغاز وجود کرد. کوشانیان امپراطوری «بربر» مقتدری ایجاد کردند که اقوام چادر نشین آسیای میانه و نواحی زراعت پیشه پولیسهای (شهرهای) برده دار ناحیه مسیر آمودریا (جیحون) و زرافشان و شهرهایی را که یونانیان در دره های کابل و پنجاب بنا کرده بودند - دربر گرفته بود. کاجولا کادفیز^۲ نخستین پادشاهی بود که متصرفات خویش را به حساب نواحی تابع گوندوفار و پاکور توسعه داد. پس از وی ویمو و کانیشکا و خوویشکا و واسودوا^۳ به شاهی رسیدند. کانیشکا از دیگران مشهورتر است. موضوع زمان حکومت این پادشاه مباحثات سختی را میان دانشمندان برانگیخته و هنوز هم به طور قطع حل نشده است. ظاهراً وی در پایان قرن اول و آغاز قرن دوم میلادی سلطنت می کرده. رواج کیش بودا در آسیای میانه بانام کانیشکا بستگی دارد. دولت کوشانیان که قبایل گوناگون و پراکنده را در تحت حکومت خویش متحد ساخته بوده رقیب مقتدر پادشاهی پارت و بعدها ساسانیان شمرده می شده و تا قرن سوم میلادی وجود داشته. تأسیس شاهزاده نشینهای سکایی و پادشاهی کوشانیان در مشرق و زوال آخرین دولتهای یونانی... همه این وقایع مراحل بوده از جریانی واحد: یعنی مبارزه اقوام ایران و آسیای میانه علیه بیگانگان.

در سرزمین پارت نیز جریانات متشابهی وجود داشته. نخستین علامات خارجی نهضت روز افزون ضد یونانی و تقویت عناصر محلی و (ظاهراً) اشکال نوین زندگی اجتماعی این بوده که بتدریج نوشته های یونانی بر سکه ها متروک شده جای آن را زبان «بربرها» (به قول یونانیها) یعنی پارتی می گیرد و کتب مقدس زرتشتی بدون و شریعت آن کیش منتظم گشته بوده و این خود از عوامل پیش گفته مهمتر بوده است. جریان اخیر مربوط به قرن اول و دوم میلادی بوده است (به عقیده برخی از محققان

(۱) Gondofarr, Pakor (۲) Kajula Kadfiz

(۳) Vima, Kaniška, Xuviška, Vasudeva

در زمان پادشاهی بلاش سوم و به نظر برخی دیگر در عهد بلاش اول - که شاید نظر اخیر محتملتر باشد) . مدارك جدیدی که در نسا کشف گردیده این تصور را تقویت می کند که شرایع زرتشتیگری زودتر از تاریخ فوق - یعنی نه دیرتر از قرن اول میلادی - مدون گشته بوده.

در عهد سلطنت اوگوست در مرزهای روم و پارت بالنسبه آرامش حکمفرما بوده. چنان که پیش گفته شد اوگوست می کوشید تا نخست وضع داخلی امپراطوری خویش را در پیرامون دریای متوسط (مدیترانه) تثبیت کند و چنان که می دانیم در این زمینه به کامیابیهای قابل ملاحظه ای نایل آمد. هوراس می گفت: «تا اوگوست زنده است چه کسی از پارتیان بیم دارد؟» و ظاهراً این جمله وی مبین نظری بوده که در آن زمان در کشور برده دار روم رواج داشته است. و واقعاً می دانیم که چهار فرزند فرهاد چهارم به اتفاق همسران و کودکان خویش به روم اعزام شده بودند و فرهاد پنجم (که بیشتر به نام فرهادك معروف است) - که در زمان حیات پدر مشترکاً با وی حکومت می کرد و بعدها به پادشاهی پارت رسید - از کنیزی ایتالیایی بنام «موزا» بوده که اوگوست به رسم هدیه به دربار پادشاه فرستاده بود.

تنها کشور شرقی که رومیان کماکان در آن سیاستی فعال را تعقیب می کردند ارمنستان بود. کشور مزبور از نظرگاه ایشان بسیار مهم بوده و نمی توانستند اجازه دهند که پارتیان نفوذ خویش را در آن سرزمین بسط دهند. در حدود سال بیستم ق.م. تیسر^۱ امپراطور روم تظاهراتی جنگی علیه ارمنستان به عمل آورد تا به تیگران سوم دست نشاندۀ روم مساعدتی مبذول کرده باشد. گای^۲ نوۀ اوگوست نیز در سال ۱-۲ ق.م. عمل وی را تکرار کرد. کوششی که فرهاد پنجم به عمل آورد تا رومیان را از مداخله در امور ارمنستان بازدارد به نتیجه ای نرسید ولی روم و پارت (بویژه پارت) برای يك جنگ بزرگ آمادگی نداشتند و دعوی از راه آشتی فیصله پذیرفت [۳۴].

در سال دوم میلادی فرهادك با مادر خویش موزا عقد ازدواج بست. برخی عقیده دارند که این موضوع حاکی از پیروزی زرتشتیگری در سرزمین پارت می باشد و دلیل دیگر بست برپدید آمدن واکنش و احساسات ضد یونانی در ایران. لازم است تذکر دهیم که انتساب ازدواج بانزدیکترین محارم و ذوی القربی (مادر و خواهر) منحصرأ به زرتشتیگری، درست نیست. چنان که می دانیم شاهان هخامنشی نیز با خویشان نزدیک خود مزاجت می کردند و حتی سلاطین یونانی هم خواهران خویش را به زنی می گرفتند. راست است که در آن زمان (و حتی پیش از آن به طوری که و فورنامهای زرتشتی در اسناد قرن اول قبل از میلاد مکشوف در نسا و به کار بستن گاهنامه زرتشتی در مدارك مزبور نشان می دهد) و بخصوص اندکی بعد از آن تاریخ، نقش زرتشتیگری در ایران مهم و روزافزون بوده است. با این حال ازدواج فرهاد پنجم با « موزا » به هیچ وجه دلیل بر آن نمی باشد. مقارن آن زمان این رسم که جنازه را طعمه ددان و پرندگان شکاری و لاشخوار سازند رواج داشته و این خود حاکی از بسط و توسعه کیش زرتشتیگری در امپراطوری پارت بوده است.

برغم بعضی از مؤلفان رومی که می گویند او گوشت تمایلی به آغاز لشکرکشی عظیمی علیه پارتیان داشته سالهای نخستین در محیط صلح و صفا سپری شد. پس از حکومت کوتاه اردشیر سوم فرزند وی فرهاد چهارم - ونون - به تخت شاهی جلوس کرد. وی مدتی مدید به رسم گروگان در روم زیسته بوده است. سیاست طرفداری از روم که ونون تعقیب می کرده، ظاهر اباعث نارضایی و عصبانیت بزرگان پارت گشته بود زیرا که چیزی نگذشت که شخصی به نام ارتبان (اردوان) سوم فرزند حاکم هرکانه (گرگان) و کرمان (که گویا از طرف مادر ارشاکی - اشکانی - بوده) علیه شاه جدید قیام کرد. اردوان از ایام جوانی روابط نزدیکی با صحرانشینان شرق ایران برقرار کرده بود. ونون در مبارزه با اردوان نخست موفقیت های موقتی و ناستوار به دست آورد ولی سرانجام از سرزمین پارت رانده شد و با این حال توانست به یاری رومیان تخت و تاج ارمنستان را تصاحب کند. ولی در حدود سال پانزده میلادی ناگزیر ارمنستان را

ترك گفته تسليم عنایت كرتيك سيلان^۱ حاکم رومی سوریه گشت.

اردوان کوشید تا فرزند خویش ارد را به پادشاهی ارمنستان برگزیند ولی با این منظور مخالفت کردند. تیرامپراطور روم گرمانیک^۲ را به ارمنستان گسیل داشت و وی زنون پونتی - دست نشانده روم - را بر تخت شاهی ارمنستان نشاند - ولی بر سر این موضوع میان روم و پارت کار به دعوی نینجامید.

ونون کوشید تا از اسارت افتخاری رومیان رهایی یابد ولی تشبث وی باناکامی رو برو شد و گرفتار گشت و به کیلیکیه بازش گردانند و محل اقامتی معین کردند و چیزی نگذشت که به دست رومیان مقتول گشت (سال ۱۹ میلادی).

در باره آنچه در سالهای بعد گذشت اطلاع ما اندک است. ظاهر آرتبان (اردوان) سوم کوشید تا حکومت مرکزی را تقویت کند و بدین منظور از ثبات نسبی که از لحاظ سیاست خارجی پدید آمده بود استفاده کرد، یوسیف فلاویوس از دولت مستقلی که در شمال بین النهرین توسط دو پیشوای یهود ایجاد گشته بود سخن می گوید. مدارك دیگری نیز وجود دارد که به طور غیر مستقیم حاکی از آغاز انقراض امپراطوری پارت می باشند. مصادمه جدیدی که بر سر موضوع دائمی دعوی - یعنی ارمنستان - با روم به وقوع پیوست موجب پیدایش مشکلات جدی گردید. اردون سوم در مبارزه پیچ در پیچی با فاراسمان^۳ و میثردات - شاهان ایبری - کشانده شد و سپس در خاک اصلی پارت مورد حمله قرار گرفت. عده ای از شاهزادگان پارتی در روم زندگی می کردند و رومیان از میان ایشان گاهی این و گاهی آن را تحریک کرده مدعی برای پادشاهی پارت می تراشیدند. آلانها از دشتهای مجاور جبال قفقاز تهاجم آغاز کردند و این خود مبارزه با ایبری (گرجیان) رادشوارتر ساخت و تیلیوس فرمانفرمای رومی نیز به ایبری و تیریدات (تیرداد) سوم که مدعی تاج و تخت پارت بود کومک کرد و این عوامل اردون را ناچار ساخت تا نیروهای خویش را از ارمنستان فراخواند و در اندیشه دفاع از متصرفات اصلی خویش باشد. در سلوکیه که مهمترین مرکز یونانی

بین‌النهرین بود نیز قیام و عصیان عظیمی بروز کرد و این خود بر شدت و عمق خطر افزود. مردم شهرهای یونانی بین‌النهرین که هنوز سنن دیرین خویش را محفوظ می‌داشتند ورود تیرداد سوم را با تهنیت و تبریک پذیره گشتند و وی در حدود سال ۳۶ قبل از میلاد در سلوکیه تاجگذاری کرده بود. در مشرق نیز مشکلاتی بروز کرد. گوندوفار که نماینده و عضو خاندان سورت‌های سکستانی بود از سلالهٔ جدیدی که اردوان سوم بنیانگذار آن بود جدا شد و متصرفات خویش را به حساب اراضی هندی متعلق به فرمانفرمایان آراخوسیه که مغلوب وی گشته بودند، توسعه داد و خویشتن را «پادشاه بزرگ هندوستان» خواند. اردوان قادر نبود وی را بر جایش نشاند و به عدم شناسایی سلطنت او اکتفا کرد.

اردوان سوم به استظهار اتحادی که با داهها داشت، پس از تحمل ناکامی‌هایی چند تیریدات (تیرداد) را از بین‌النهرین طرد کرد. ولی شهر سلوکیه که کماکان مقاومت می‌کرد، شهر مزبور هفت سال (۴۲-۳۶/۳۴) در مقابل پارتیان پایداری نمود. و استقلال خویش را حفظ کرد و به نام پادشاه سکه نزد (و حال آن که سلوکیه ضرابخانهٔ اصلی اشکانیان بوده).

اردوان سوم برای تحکیم مبانی وحدت دولت کوشید تا در نخستین فرصت افراد خاندان اشکانی (ارشاکی) را به سلطنت پادشاهی‌های تابع منصوب و زمام حکومت آن نواحی را از کف دودمانهای محلی بیرون کند. مثلاً دودمان محلی مسن^۱ را طرد کرد و بجای آن آرتباز (اردواز) پارتی را منصوب نمود. و در آتروپاتن (آذربایجان) و نون - برادر اردوان سوم - مستقر گشت و در پارس و علیمائید (عیلام) پادشاهان محلی برکنار شدند و افرادی از شاخهٔ فرعی خاندان اشکانی جانشین ایشان گردیدند. گرچه آرتبان (اردوان) به سازمان داخلی و اختیارات محلی شهرها (پولیس‌ها) دست نزد ولی ظاهراً در این مورد نیز محدودیتهایی قائل شد؛ مثلاً می‌دانیم که شهر سلوکیه (بردجله) به ضرب سکه به نام پادشاه پارت پرداخت و ضرب سکهٔ محلی

موقوف گردید. به نظر می‌رسد که سیاست مرکزیت خواهی اردوان سوم تاحدی در روش ضد اردوانی شهر مزبور دخیل بوده است.

در سلوکیه مبارزه اجتماعی شدیدی میان ساکنان یونانی الاصل و شبه یونانی آن شهر که به پادشاه مستظهر بودند از یک سو و مردم کثیرالعدد سامی نژاد که می‌کوشیدند از حق شرکت خویش در استفاده از اختیارات محلی دفاع کنند، جریان داشت. همین قشرهای «دموکراتیک» شهر بودند که مدعیان شاهی را علیه اردوان سوم یاری می‌کردند.

اطلاعات جسته و گریخته‌ای که در کتب مؤلفان باستان‌مندر ج است و بخصوص تألیفات تاسیت (سالنامه‌ها) و یوسیف فلاویوس (آثار باستانی یهود) به ما اجازه می‌دهد تاحدی ویژگیهای مبارزه‌ای را که در آن سالها در امپراطوری پارت جریان داشته در نظر مجسم سازیم.

روم کماکان سیاست خدعه آمیز خویش را تعقیب می‌نمود و می‌کوشید تا لااقل در آغاز امر موقع خویش را در ارمنستان و سپس بین النهرین تأمین کند. رومیان که قادر به لشکرکشی پردامنه‌ای نبودند سعی می‌کردند تادر داخل امپراطوری پارت عناصری را که به اجرای سیاست روم کومک کنند جستجو نموده بیابند. این عناصر عبارت بودند: اولاً از ساکنان یونانی شهر (پولیس)های شرق مقدم و ثانیاً بزرگان خواهان استقلال. در این باره تاسیت به وضوح تمام سخن می‌گوید. گذشته از این رومیان از نارضایی اقوام آزادی دوست قفقاز و بخصوص ایبریان (گرجیان) که از اقدامات خود سرانه و متفرعانه پارتیان در قفقاز بیزار بودند به نفع خویش استفاده می‌کردند. از دیگر سو اردوان سوم ظاهراً به مردم نواحی اصلی پارت و قبایل صحرائشین دشتهای کرانه خزر که هنوز به شیوه عشیرتی می‌زیسته، علائق خویشاوندی خود را با پارتیان احساس می‌نمودند متکی بوده است. باین حال بیشک از اردوان سوم مجبور بود به خاطر حفظ وحدت امپراطوری پولیس‌های (شهرهای) سوزیان (شوش - خوزستان) و بخصوص آن بلادی که ساکنان یونانی و یا یونانی شده آنها واجد اکثریت نبوده‌اند، به حساب آورد. نامه کذایی اردوان سوم خطاب به شهر شوش حاکی از این حقیقت می‌باشد (به ما قبل رجوع شود).

عمر دراز پادشاهی اردوان سوم (بتقریب از سال ۱۲ تا ۳۸ میلادی) که فقط مدتی کوتاه (که در آن مدت شخصی به نام کی نام^۱ حکومت کرد) وقفه‌ای در آن پیدا شد، خود نشان می‌دهد که وی به ایجاد ثباتی در اوضاع کامیاب شده بوده. ولی پس از مرگ وی در طی چندین سال سرزمین پارت دستخوش مبارزه میان گودرز (گوترز) و وردن^۲ - برادرزادگان وی و پسران و نون برادر اردوان - که او بر تخت شاهی آتروپاتن نشانده بسود - بوده است [۳۵]. وردن مقاومت شهر سلوکیه را درهم شکست و وضع خویش را استوار ساخت. ولی پس از مدتی مجدداً گودرز فایق آمد.

در سال ۵۱ میلادی گودرز در گذشت و یا بر اثر توطئه‌ای کشته شد [۳۶] و پس از حکومت کوتاه و نون دوم (که یوسیف فلاویوس در آن باره خموشی اختیار کرده) و بلاش اول^۳ (به زبان پارتی نام وی ولرش بوده و تاسیت وی را فرزند و نون می‌شمارد) که پادشاهی فوق‌العاده بود و در حکومت طولانی وی (تقریباً تا سال ۷۷ میلادی پادشاهی کرد) در تاریخ پارت وقایع مهمی رخ داد، به تخت سلطنت جلوس کرد.

مجدداً حوادث جدیدی در قفقاز بروز کرد. رادامیست^۴ شاهزاده ایبری مدعی تاج و تخت ارمنستان شد. اما بلاش (ولرش) می‌کوشید تا برادر خویش تیرداد را به پادشاهی ارمنستان منصوب کند. ولی نیروهای بلاش سرگرم مبارزه در مشرق بودند. مداخله رومیان در امور شرق احترام‌ناپذیر شده بود. امپراتور نرون سردار خود دومیسیوس کوربولون^۵ را به مشرق فرستاد (۵۵ میلادی) [۳۷].

رادامیست را اندکی قبل از آن از ارمنستان طرد کردند و تیرداد در آن سرزمین مستقر شد.

در آغاز سردار رومی و پادشاه پارت هر دو بامشکلات فراوان مواجه شدند. کوربولون دید وضع جنودی (لژیونها) که در اختیار وی گذارده‌اند بسیار بد است و ناگزیر به تکمیل عده و اسلحه لشکر پرداخت. بلاش با دشواریهای داخلی و بویژه

اغتشاشاتی که در هرکانه (گرگان) بروز کرده سرگرم بود و بر اثر شورش مزبور آن ناحیه از دست پارت بدرشد. هرکانیان حتی سفیرانی به روم فرستادند تا روابطی برقرار کنند و از آن امپراطوری علیه پارتیان کمک بگیرند.

لشکرکشی سال ۵۸ - ۵۷ میلادی در آغاز جنبه قطعی نداشت و از دو طرف دستجات کوچک به عملیات جنگی دست یازیدند. تیرداد کوشید تا مذاکراتی با رومیان به عمل آورد ولی توفیقی حاصل نکرد و فقط در اواخر تابستان سال ۵۸ میلادی کوربولون سردار رومی موفق به گسترش عملیات نظامی و تسخیر بسیاری از قلاع حریف و از آن حمله تکبه گاه اصلی تیرداد - یعنی آرتاکسات - گشت. در سال بعد (۵۹ م.) کوربولون یک شهر مهم دیگر ارمنستان - تیگراناکرت - را مسخر ساخت و در سال ۶۰ م. علیرغم مساعی که تیرداد برای اعاده وضع پیشین به عمل آورد، وی حق داشت خویشان را صاحب و مالک الرقاب ارمنستان بشمارد.

تیگران پنجم شاهزاده کاپادوکیه به پادشاهی ارمنستان منصوب گشت و نظارت بر بسیاری از نواحی ارمنستان به عده‌ای از امیران آسیای صغیر و قفقاز که مطیع و تابع روم بودند سپرده شد.

پادشاه جدید ارمنستان که دست نشانده روم بود در سال ۶۱ م. به خاک آدیابنه^۱ که همسایه ارمنستان بود لشکر کشید ولی با عدم موفقیت مواجه شد. نیروهای مهم پارتی علیه وی وارد معرکه شدند و وی به ناچار به تیگراناکرت پناه برد. به نظر می‌رسد که بلاش اول که از فرو نشاندن شورش هرکانه عاجز شده بوده، تمام نیروی خویش را متوجه مبارزه به خاطر ارمنستان نمود زیرا که اگر پارت موقع خویش را در قفقاز از دست می‌داد مبدل به یک کشور درجه دوم می‌گشت. رومیان که از اقدامات جدی پارتها هراسناک و نگران شده بودند با ایشان وارد مذاکره گشتند و در نتیجه پیمان متارکه منعقد شد. آ. گوتشمید عقیده دارد که گذشت کوربولون و موافقت وی با خروج نیروی روم از ارمنستان، به سبب دشمنی مردم آن سرزمین نسبت به رومیان

بوده است.

بلاش فرستادگانی به روم اعزام کرد تا دربارهٔ امور ارمنستان به مذاکره پردازند ولی نرون همهٔ پیشنهادهای سفیران مزبور را رد کرد. و عملیات جنگی تجدید شد.

در آن زمان (سال ۶۲ م.) نیروهای روم در مشرق به دو بخش تقسیم شده بود: در ارمنستان سزینوس پت و در خطهٔ فرات کوربولون فرماندهی را به عهده داشتند. اقدامات سزینوس پت با موفقیت قرین نگشت و وی در اردوگاه خویش (رانده) محاصره شد و تسلیم گشت - زیرا که کوربولون نتوانست به کومک او آید (یا آگاهانه نیامد) [۳۸]. باری دیگر سفیران پارتی به روم رفتند (سال ۶۳ م.) و باری دیگری نتیجه باز گشتند.

سرانجام بلاش و تیرداد به کوربولون پیشنهاد کردند که تیرداد شخصاً عازم روم گردد و تاج شاهی را از دست امپراتور روم دریافت دارد. این تصمیم مصالحه - آمیز مجری گشت. در سال ۶۶ م. تیرداد وارد روم شد و مراسم تاجگذاری وی با تشریفات تام برگزار گردید. نتیجهٔ این مبارزهٔ طولانی پیروزی پارتیان بوده زیرا ایشان یکی از افراد خاندان سلطنتی پارت را به تخت سلطنت ارمنستان نشانده عملاً نظارت خویش را بر آن سرزمین حفظ کردند.

پس از حصول این موافقت دوران صلح و آشتی آغاز شد. و چون جنگ خانگی در روم در گرفت بلاش از آغاز آن حوادث به مساعدت و سپازین - امپراتور آینده - برخاست و حتی اعزام دسته‌ای از سواران پارتی را برای کومک به وی پیشنهاد کرد. و چون تینوس فرزند و سپازین سرزمین یهود را تار و مار کرد، پادشاه پارت این پیروزی را به وی تبریک گفت. با این حال چنین به نظر می‌رسد که رومیان اندیشهٔ کسب فتوحات را در مشرق از سر به درنکرده بودند و قلع و قمع پادشاهی کومماگن به دست سزینوس پت و تبدیل آن سرزمین به ایالت رومی (سال ۷۲ م.) به بهانهٔ این که آنطیبوکوس پادشاه کومماگن با پارتیان عهد اتحاد بسته، خود شاهد این مدعی است. در آن زمان آلانها دشتهای وسیع میان دو دریای آزوف و خزر را اشغال کرده بودند و در فاصلهٔ سال ۷۲ و ۷۴ م. از صحاری کرانهٔ خزر به سوی قفقاز و ماد آتروپاتن سرازیر شدند. پاکور برادر بلاش که در ماد حکومت می‌کرد نتوانست آن چنان که

باید و شاید دفع آلا آنها کند و در سال ۷۵ م. آلا آنها به حدود پارت تجاوز کردند. بلاش از و سپازین یاری خواست و وی پاسخ رد داد ولی برای تحکیم مواضع دفاعی پادشاهی ایبری که تحت نفوذ روم قرار داشت اقداماتی چند به عمل آورد.

روابط صلح آمیز میان روم و پارت مدتی دوام داشت ولی وضع در واقع ثباتی نداشت و آن آرامش معلول اوضاع و احوال موقتی و گذران بود. دو حریف بدقت مراقب یکدیگر بوده از هر فرصتی برای زیان رساندن به طرف مقابل استفاده می کردند. مثلاً در آغاز سال ۸۰ م. اردوان چهارم و پاکور دوم که به خاطر احراز قدرت در سرزمین پارت با یکدیگر مبارزه می کردند از کسانی که به دورغ خویشتن را ترون می خواندند پشتیبانی می کردند و در واقع شیوه متداول رومیان را علیه خود ایشان به کار می بستند.

مراتب فوق نشان می دهد که صلح پایدار میان دو امپراطوری بزرگ - بر سر فرات و قفقاز - غیر مقدور بوده. رومیان می کوشیدند. به هر قیمتی شده، ارمنستان را بالتمام به تصرف خویش در آورند و پارتیان را به آنسوی دجله برانند. و بمحض بروز فرصت مناسب مقدمات لشکر کشی بزرگی را فراهم کردند.

فصل نهم

انقراض پادشاهی پارت

در پایان قرن اول و آغاز قرن دوم میلادی مجدداً اغتشاشات داخلی که جنبهٔ مزمن پیدا کرده بود بروز کرد. به نظر می‌رسد که علیرغم آن آشفتگیها پاکور دوم برتری خویش را حفظ کرده بود. وقایع بعدی نشان می‌دهد که پاشیدگی امور پادشاهی پارت در آن زمان عمق پیدا کرده بود.

از سال ۹۸ م. تراژان به امپراتوری روم رسیده بود. دوران سلطنت وی با تشدید تجاوز روم به مشرق قرین بود. تراژان پس از آن که کار قبایل داک را که در رومانی کنونی متمکن بوده و گرفتاریهای فراوان برای او فراهم کرده بودند، یکسره کرد، احساس نمود که دستهایش برای عملیات جدی در بین‌النهرین و قفقاز باز شده است. وی از جنگها و اختلافات داخلی پارت استفاده کرده، به بهانهٔ ناچیزی در سال ۱۱۳ م. از روم حرکت کرد و در سال ۱۱۴ م. عملیات جنگی را در خاک ارمنستان آغاز نمود. پارتاسیرا حاکم اشکانی ارمنستان پنداشت که مانند سلف خویش تیرداد با امپراتور روم مذاکره و سازش کند و شخصاً بنزد تراژان رفته تاج خود را

به پای او افکند. ولی تراژان پاسخ داد که دیگر نمی‌خواهد کسی را بر تخت پادشاهی ارمنستان بنشانند و آن دیار را به صورت یکی از ایالات روم در آورد.

تراژان در سالهای بعد هم موفقیت‌های فوق‌العاده کسب کرد. ارمنستان مطیع و به ایالتی مبدل شده بود. در بین‌النهرین نیز، پس از مبارزه کوتاهی که علیه شاهکان محلی به عمل آورد در سال ۱۱۶ م. دو ایالت بین‌النهرین و آشور را ایجاد کرد. آنگاه تراژان بابل را مسخر ساخت و طیسفون را اشغال کرد و حتی با ناوگانی وارد خلیج فارس شد.

ولی پیروزیهای تراژان بسیار نااستوار بود. و همین که امپراطور با ناوگان خویش به سوی جنوب حرکت کرد مردم سراسر سرزمینهایی که وی در بین‌النهرین مسخر ساخته بود علم‌عصیان بر افراشتند. لوزیوس و ماکسیموس^۱ سرداران وی که در محل باقی مانده بودند گرفتار وضع بسیار دشواری شدند.

افراد خاندان اشکانی (ارشاکیان) که نسبت به یک دیگر دشمنی می‌ورزیدند متحد شدند و متفقاً وارد عمل گشتند. خسرو که ارشداشکانیان بود سرانجام نیروهای اصلی پارتیان را تحت فرماندهی پارتامس پت‌علیه رومیان گسیل داشت. نیروهای حریف عمده خسرو - یعنی مهرداد چهارم - نیز به او ملحق شدند. چیزی نگذشت که مهرداد از اسب سقوط کرده در گذشت و فرزند وی سیناتروک دوم (اشک‌سیزدهم) فرماندهی لشکر او را به عهده گرفت. ماکسیموس سردار رومی بالکل شکسته و منهزم و در جنگ کشته شد. لوزیوس تشبثاتی به عمل آورد تا سیاست مرسوم رومیان را به کار بندد و تخم نفاق و دشمنی در میان حریفان بیفکند. وی توانست در نیروهای پارت تفرقه اندازد و سیناتروک را از پای در آورد. تراژان پس از آن پارتامس پت را بر تخت‌شاهی پارت مستقر ساخت. ولی این شگردهای خدعه آمیز نیز سودی به حال رومیان نداشت. و تراژان بر اثر عدم موفقیتی که در محاصره شهر خاترا (الحضر) - بین‌النهرین - تحمل کرد و قیام مردم سرزمین یهود ناچار از اندیشه انقیاد پارت صرف نظر کرد و دل بر کند و طریق ایتالیا

درپیش گرفت و در میان راه در گذشت (اوت سال ۱۱۷ م).

لشکر کشی تراژان به مشرق بسیار آموزنده است. پارتیان که در طی دو قرن مرز فرات را حفظ کرده و به خاطر ارمنستان با احراز موفقیت مبارزه کرده و بارها سلطه رومیان را در سوریه مورد تهدید قرار داده بودند، از دفاع نواحی قفقاز و بین النهرین که از لحاظ ایشان واجد اهمیت شایان بود عاجز ماندند. ولی رومیان نیز که ظاهراً از لحاظ تسخیر اراضی به کامیابیهای عظیمی نایل شده بودند نتوانستند به دست آورده رانگه دارند و در زمان آدریان، امپراطور بعدی، (۱۳۸-۱۱۷ م.) بالاجبار از ایالاتی که به نامهای پرمطراق ارمنستان و بین النهرین و آشور خوانده می شدند دست کشیدند.

آدریان و خلف وی آنتونین پی^۱ چون دیدند هر کوششی به منظور تصاحب اراضی مشرق - بیش از آنچه تا آن زمان کسب شده بوده - بی ثمر است از در دوستی و استقرار روابط حسن همجواری با پارتیان درآمدند. در کشور پارت نیز تاحدی اوضاع ثبات و آرامشی یافت و این که بلاش دوم مدتی مدید (؟ ۱۴۷؟ ۱۰۵/۶ م.) سلطنت کرد و بخصوص بلاش سوم (۱۹۲-۱۴۸ م.) نیز عمر پادشاهی طولیل بوده و در تمام مدت فرمانروایی او کسی مدعی تاج و تخت پادشاهی وی نگشت - خود از علامات ثباتی است که یاد شد. ولی - به طوری که از شرح بعدی وقایع در خواهیم یافت - این ثبات دوامی نداشت.

سفیران هر گانه و باختر در زمان آنتونین پی وارد روم شدند و علی الظاهر رسالتشان مذاکره علیه پارت بوده است. و محتملاً در آن زمان هر گانه کاملاً مستقل بوده.

برخورد جدید و جدی میان روم و پارت وقوع یافت. این بار ابتکار عمل از طرف پارتیان بود. به ظن غالب بلاش سوم موفق به تحکیم مبانی قدرت خویش و ایجاد لشکری نیرومند گشته بوده. زیرا در سال ۱۶۱ م. وارد ارمنستان شد و از فرات گذشته داخل سوریه گشت. دهها سال بود که لشکریان پارتی در اعماق آن ایالت رومی

نفوذ نکرده بودند. و با اینکه رومیان از زمان پمپه سرزمینهای مزبور را در تصرف خویش داشتند، عامه مردم آنجا از سلطه روم بیزار بودند و با ورود لشکریان پارتی خطر عصیان و قیام عمومی علیه رومیان پدید آمد. وضع بحدی خطرناک گشت که لوسیوس ورا^۱ - که مشترکاً با مارکوس اورل (۱۸۰-۱۶۱ م.) امپراتور جدید، کشور روم را اداره می کرد - بدانصوب اعزام شد. نیروی عظیمی در اختیار وی گذاشته شده بود از آن جمله سه لژیون بود که از ناحیه دانوب و رن اعزام شده بود. سر - کردگان آزموده ای در رأس لشکریان قرار داشتند. خود لوسیوس ارتش سوریه را رهبری می کرد ولی فرمانده واقعی اویدیوس کاسیوس^۲ بود. نخست رومیان ارمنستان را باز پس گرفتند (سال ۱۶۳ م.) و سپس اویدیوس کاسیوس لشکر کشی عظیمی علیه بین النهرین براه انداخت (۱۶۵-۱۶۳ م.) این بار نیز - مانند زمان لشکر کشی تراژان - رومیان موفقیت های بزرگی کسب کردند و شهر دورا - اوروپوس را مسخر ساختند و آن شهر تا عهد ساسانیان که به دست شاپور اول ویران گشت، در دست رومیان باقی ماند. مردم عاصی سلوکیه مقدم رومیان را بمثابه دوستان خویش پذیره گشتند ولی اویدیوس به بهانه ناموجهی شهر را دستخوش غارت ساخت. رومیان پس از سلوکیه، طیسفون رانیز به تصرف خویش در آوردند و کاخ شاهی آنرا ویران ساختند.

ولی این بار نیز - مانند زمان تراژان - کامیابیهای قطعی کسب ننمودند. نیروی کافی برای حفظ آن سرزمینهای پهناور نداشتند. بیماری سختی (طاعون) در میان لشکر بروز کرد. لوسیوس ورا به ناچار، برای حفظ ارمنستان و ممانعت از سر کشی آن و نگهداری - لاقل - بخشی از اراضی شمال بین النهرین در سالهای ۱۶۶ و ۱۶۸ چندین بار بدانصوب لشکر کشید. نواحی مزبور ویران و ناتوان شده بودند پارتیان زیان فراوان دیدند ولی هیچ یک از طرفین تفوق مطلق بر حریف نیافت.

در طی سالهای بعد نیز پارت مراقب دشمن دیرین خویش بوده، آماده می شد تا در هر فرصتی که به دست آید ضربه ای به او وارد آورد. در سال ۱۷۵ م. اویدیوس -

کاسیوس علیه مارک اورل علم شورش برافراشت و چنین به نظر می‌رسید که فرصت مناسب به دست آمده ولی نایره آن عصیان بزودی خاموش شد. پس از مرگ بلاش سوم، در سال ۱۹۳ م. که امپراطوری با مشکلات جدی داخلی مواجه بود، بلاش چهارم برای مداخله در امور روم آمادگی داشت. وی در صدد بود از پستسنیوس نیگرا مدعی تخت و تاج امپراطوری پشتیبانی کند. ولی به طوری که می‌دانیم نیگرا شکست خورد. سپتیموس سور^۲ که در سال ۱۹۵ م. به امپراطوری رسید جنگ علیه پارتیان را آغاز کرد. داستانی که با آن آشناییم باری دیگر تکرار شد: بدین معنی که وی نخست موفقیت‌های جزئی در شمال بین‌النهرین به دست آورد (۱۹۶-۱۹۵ م.) و سپس وارد جنوب بین‌النهرین شد و به مراکز حیاتی پارتها ضربه زد و طیسفون را مسخر ساخت (۱۹۸-۱۹۷ م.) ولی تشبثاتی که برای تحکیم موقع خویش در آن نقاط به عمل آورد با ناکامی مواجه شد و باری دیگر داستان محاصره خاترا (الحظر) (۱۹۹ م.) و پایان بدفرجام آن، مانند عهد ترازان، تکرار شد.

لشکر کشیهای دو امپراطور دیگر یعنی کاراکالیوس (۲۱۷-۲۱۱ م.) و ماکرین (۲۱۸-۲۱۷ م.) نیز بی‌ثمرتر بود.

پارت نیز بر اثر جنگهای فرساینده بارومیان و بخصوص پاشیدگی امور از داخل - که سرانجام منجر به انقراض آن کشور گشت - سخت ضعیف و بیجان شده بود. پس از بلاش چهارم فرزند او بلاش پنجم به پادشاهی رسید (۲۲۲/۲۳-۲۰۷/۸ م.) ولی تقریباً از سال ۲۱۳ م. به بعد تخت و تاج او مورد ادعای یک تن دیگر از افراد خاندان اشکانیان، موسوم به اردوان پنجم، قرار گرفته بود. وی ظاهراً به مردم ماد متکی بود و حال آنکه بلاش پنجم در بین‌النهرین پایداری می‌کرد. چنان که بعد خواهیم دید، این جریان در واقع بمنزله دوران احتضار دولتی بود که زمانی قدرت پیمانند داشته. ولی در حدود سال ۲۲۰ م. در زیر ضربات نیروهای تازه‌ای که در پارس ظهور کرده و گرداگرد سلاله نوزاده ساسانیان تمرکز یافته بودند، از پای درآمد.

بدین قرار در آغاز قرن سوم م. پادشاهی پارت - که در گذشته اقتداری شایان توجه داشته و بارها در طی قرون ماقبل بر سر مالک الرقابی شرق مقدم امپراطوری روم را از میدان بدر کرده بود - در لب پرتگاه انقراض و نیستی قرار داشته است. موفقیت‌های نظامی آسانی که نصیب تراژان گشت جز ضعف داخلی پادشاهی پارت توجیه دیگری نمی‌تواند داشته باشد. با این حال بحران عمومی اساس برده‌داری و پیشرفت «بربرها» امکان استفاده از موفقیت‌های مزبور را از رومیان سلب کرد.

دریغاً که اطلاعات ما درباره زندگی داخلی پادشاهی پارت بسیار ناچیز است. با این حال قبلاً (در فصل هفتم) کوشیدیم تا طبیعت اجتماعی و سازمان دولتی پادشاهی پارت را مکتشف سازیم. به نظر می‌رسد توانسته‌ایم این نکته را - که شیوه عهد برده‌داری نقش مهمی در دولت پارت و بخصوص در نواحی غربی آن کشور که از لحاظ اقتصادی جنبه قاطعیت داشته‌اند - بازی می‌کرده، نشان داده باشیم. بدین سبب بحران اساس برده‌داری که در قرن‌های دوم و سوم میلادی در ناحیه دریای متوسط بروز نمود، بیشک به سرزمین پارت نیز سرایت کرد.

تصور می‌رود این جریان در کشورهای شرقی از دیرباز آغاز شده بوده و بنا بر این در قرن سوم بحران بیش از آنچه در امپراطوری روم پیشرفت کرده عمیق بوده است. مسلماً، این که در نواحی داخلی ایران و آسیای میانه اراضی پهناوری وجود داشته که ساکنان آن هنوز به شیوه زندگی عشیرتی روز می‌گذراندند و مناسبات دوران برده‌داری هرگز به طور عمقی در آن خطه نفوذ نکرده بوده، به این جریان کومک کرده است. یکی از مظاهر بحران برده‌داری، ظهور و پیدایش اشکال جدید بهره‌کشی از رنج بردگان و کوششی که به منظور علاقه‌مند ساختن ایشان به ثمره کار و دادن آزادی نسبی و تسهیلاتی بدانان بوده است. از دیگر سو بهره‌کشی از جماعات روستایی تشدید یافت و این خود پر معنی می‌باشد. استقلال و نفوذ بزرگان پارت نیز به مراتب افزون گشت. کیش زرتشتی در قرن اول و دوم میلادی به موفقیت‌های شایان نایل آمد و این خود به طور غیر مستقیم دلیلی بوجود جریانات پیچ در پیچ اجتماعی در آن دوران می‌باشد. و از اینها گذشته در قرن اول میلادی واکنشی در مقابل نفوذ فرهنگ و تمدن یونانی پدید آمد و شاهنشاهی پارت و ایران از هر آنچه یونانی بود تبری جستند و این

پدیده باجریانات فوق مربوط بوده است و بسیار جالب توجه می‌باشد .
 بر اثر بحران عمومی و پیدایش اشکال جدید اجتماعی در بطن جامعه، انقراض
 پادشاهی پارت و ضعف حکومت مرکزی آغاز شد. و در سراسر سرزمین پهناور آن
 دولت شاهزاده‌نشینهایی کاملاً مستقل ظهور کردند. پیشتر گفتیم که هرکانه از اواسط
 قرن اول میلادی دولتی مستقل گشته بود. این دولت مستقل بارها با روم وارد مذاکره
 شد و با آنها عهد اتحاد بست. پادشاهی مقتدر خاراگس (آبادان) در کنار خلیج
 فارس نیز مستقل بوده است. در اواسط قرن دوم میلادی باختر و هرکانه با امپراطور
 روم مذاکراتی علیه پارت به عمل آوردند. در نواحی غربی مجاور روم پادشاهیهای
 کوچک متعددی ایجاد شد که گاهی مطیع پارت و زمانی تابع روم بوده‌اند (اوسروئنه
 و آدیابنه^۱ و غیره) . اختلافات بی‌پایانی که میان اعضاء خاندان سلطنتی پدید آمده
 بود نیز موجب تضعیف بیشتر دولت پارت گردید.

پادشاهی پارت در واقع بر اثر جریانات پرپیچ و خم داخلی که نتیجه تغییر
 ساختمان اجتماعی آن کشور بوده از پای درآمد، نه در زیر ضربات دشمنی که خود
 ناتوان شده بوده (روم). گرچه جنگهای پایان‌ناپذیر وضع پارت را دشوار ساخته بود،
 ولی این عامل قاطع نبود.

فصل دهم

فرهنگ ایران در عهد پارتیان

ورود یونانیان به سرزمینهای مشرق و زان پس تأسیس دولتهای هلنی (دولتهایی که فرهنگ و تمدن یونانی داشتند) - که جانشین سلطنتهای مطلقه باستانی شرقی شده بودند - در آن سامان و ترقی و رونق مبادلات بازرگانی میان شرق و غرب ... اینها همه، شرایط و موجبات بسیار مساعدی برای نزدیکی و نفوذ متقابل فرهنگهای متفاوت، یعنی فرهنگ یونانی و فرهنگ اقوام شرقی، به وجود آورد. تماس متقابل دو تمدن شرقی و یونانی در زمینه مؤسسات سیاسی و زندگی اجتماعی و تولیدات و به خصوص تولیدات صنعتی نیز بارور گردید.

پیشتر گفتیم که در سالهای بحرانی بسیاری از استادان صنعتگر یونانی به دنبال لشکریان اسکندر به مشرق هجوم آوردند و در شهرهای مشرق زمین مؤسسات صنعتی جدیدی تأسیس کردند و بیشک تجارب فنی و موازین هنری ایشان مورد تقلید و تأسی استادان و پیشه‌وران محلی قرار گرفت، در عین حال سنن و رسوم محلی نیز در تازه واردان تأثیر داشته است. زبان یونانی لسان رسمی و دولتی دول یونانی مشرب مذکور بود و قشرهای عالیة محلی و بزرگان برده‌دار نیز آنرا پذیرفتند. و تئاتر و ادبیات و علوم

یونانیان نیز بازبان ایشان مورد قبول قرار گرفت. موازین و شیوه‌های معماری یونان تأثیر عظیمی در پیشرفت و تکامل معماری اقوام شرق داشته است - بویژه شیوه معماری کورنتی^۱ رواج بسیار یافت - گو اینکه خصوصیت معماری که از یونانی الهام می‌گرفت (معماری هلنیک) اختلاط شیوه‌های گوناگون بوده، و حال آن که در معماری کلاسیک و متقدم یونانی شیوه خاصی با کمال دقت مراعات می‌شده. از جانب دیگر چون افراد یونانی و مقدونی مستقیماً با مردم مشرق معاشرت آغاز کردند و ازدواج‌های مختلط رایج شد و در نتیجه قشری از مردم دورگه پدید آمد، امتزاج نظرهای مذهبی و اختلاط عقاید نیز امری احتراس‌ناپذیر بوده است.

در نتیجه این تماسها و تأثیرات متقابل یک فرهنگ نوین التقاطی به وجود آمد که به نام فرهنگ هلنیک خوانده شد. این فرهنگ که در شرایط سیاسی جدیدی ظهور کرده بود از فرهنگ اصیل یونانی کاملاً متمایز بود.

مثلاً معماری کاخسازی رواج یافت و حال آنکه در پولیسهای (شهرهای خود مختار) یونانی از این نوع معماری خبری نبود، این سبک نو ظهور سنن و شکوه و جلال و طمطراق معماری باستانی شرقی را که نه تنها در ساختمان غیر مذهبی کاخها بلکه در معابد نیز تجلی می‌نموده پذیرفت. مثلاً در معابدی که یونانیان آن زمان حتی در مغرب دنیای شرق (که کلنیهای یونانی از قدیم در آنجا استوار گشته و ریشه عمیق داشتند) ساخته بودند، محراب از معبد جداست و به صورت بنای مستقل و مجللی درآمده. مثلاً محراب کذایی پرگام را بر سبیل نمونه می‌توان نام برد.

معتقدات «جهان وطنی» (کوسموپولیتیزم) در همه شئون ایجاد و ابداع نفوذ کرده بود. مع الوصف باید در نظر داشت که این فرهنگ نوین علیرغم وسعت اراضیی که در بر گرفته بود فقط در شهرها متمرکز بوده و در دسترس قشرهای حاکمه جامعه آن زمان قرار داشته است. این تصور که فرهنگ هلنی در قلمرو خویش تنها فرهنگ رایج بوده غلط است. فرهنگ مزبور در واقع در هر محیط نژادی و فرهنگی چون

قشری خارجی سنن و شیوه‌های فنی و ذوق و سلیقهٔ محلی را فرومی‌گرفت و بدین سبب با این که بیشک خصایص مشترکی را حفظ می‌کرد در هر کشوری به اشکال خاص متفاوت در می‌آمد. پیدایش فرهنگ هلنی يك جریان و پدیدهٔ دوجانبه بود و عناصر یونانی و محلی هر دو فعالانه در آن جریان شرکت داشته‌اند. بدین سبب نظری که در میان دانشمندان غرب تاحدی رواج دارد و می‌گویند یونانیان را چون ناشرین فرهنگ و تربیت و اقوام آسیا را بمثابة تودهٔ جاهلی که نفوذ نکویی بخش خارجی را به دشواری می‌پذیرفته و انمود کنند بالکل و اصولاً نادرست است.

پیشتر در بررسی سازمان دولتی و اجتماعی امپراطوری سلوکیان گفته شد که مشابهت اصولی سازمان اجتماعی و اشکال دستگاه سیاسی که توسط دنیای یونان و اقوام آسیای مقدم - قبل از ورود یونانیان و مقدونیان به مشرق - ایجاد شده بود موجب تسهیل گسترش جریان فوق‌الذکر گردید.

حتی بعد از انقراض دولی که یونانیان و مقدونیان در رأس آنها قرار داشتند، هم دولتهای «ملی» که جانشین حکومت‌های پیشین گشتند خیلی چیزها را از اسلاف خود به ارث بردند. مثلاً نفوذ و تأثیر فرهنگ هلنی در طی چندین قرن در هنر آسیای مقدم و میانه احساس می‌شده. بیشتر آثاری که از لحاظ سنت هنری هلنی بوده و به دست ما رسیده، نه از عهد پادشاهی یونانی و باختری بلکه از دوران پادشاهی کوشانیان می‌باشند. در نسیای زمان پارتها، در همان دورانی که اسناد راطبق گاهنامهٔ زرتشتی مورخ می‌ساختند و بسیاری از کارمندان به اسامی زرتشتی نامیده می‌شدند، برای آموزش و آسایش روان شاهان پارتی از ساغرهای عاج که تصاویر ویژهٔ هلنی بر آنها منقوش بوده استفاده می‌کردند و مجسمه‌های خدایان (و شاید ملکه‌ها) نیز کاملاً طبق سنت باستانی یونانی ساخته شده بوده. شاهان پارت در ضرب سکه از نمونه‌های سلوکی تقلید می‌کردند و سکه نبشته‌ها تا قرن اول میلادی به زبان یونانی بوده. یونانی یکی از زیانهای رسمی امپراطوری ارشاکیان (اشکانیان) بوده است؛ اردوان سوم نامهٔ خویش را خطاب به شهرشوش، به زبان یونانی و کاملاً طبق رسوم سلوکیان و دیگر سلاطین هلنی مرقوم داشته بوده. چرم نبشته‌های I و II اورامان و چرم نبشتهٔ X مکشوف در دورا - اوروپوس (که به دوران پارت مربوط است) به زبان یونانی و طبق موازین

حقوقی هلنی - که در موارد متشابه متداول بوده - تنظیم شده و حال آن که هیچ‌یک از دو طرف متعاهد یونانی نبوده. پلوتارک می‌گوید که در دربار آرتاوازد پادشاه ارمنستان در شهر آرتاکسات ارد شاه پارت که مهمان وی بود نمایش «باکانتها» اثر اورپید یونانی را تماشا کرد و هنرپیشه معروف یونانی در نمایشنامه مذکور شرکت داشت و ارد و آرتاوازد خود نمایشنامه‌های تراژدی به زبان یونانی می‌نوشته‌اند. هنگام حفریاتی که در بابل به عمل آمد محل تئاتری که طبق نقشه تئاترهای باستانی یونان ساخته شده بود کشف گردیده.

با این که در آن دوران زبان یونانی در ایران عصر پارتیان نیز مانند دیگر کشورهای شرقی بمنزله *Lingua Franco* (زبان عمومی، زبان مشترک) بوده معه‌ذا تنها لسان رسمی شمرده نمی‌شده، و در امور داخلی ادارات کشور پارت زبان پارتی که یکی از لهجه‌های شمال غربی ایران بوده به مراتب رایج‌تر بوده است. و چرم نبشته III اورامان و برخی از قطعات اسناد متأخرتری که در دورا - اوروپوس مکشوف گردیده به زبان مزبور نوشته شده است. چند سنگ نبشته مربوط به دوران اشکانیان که در دست است نیز باین زبان منقور گردیده. با این حال بیشتر آثار زبان پارتی که به دست ما رسیده از دوران متأخرتر یعنی عصر ساسانیان است. در آن عصر ادارات دولت ساسانی زبان پارتی را هم به موازات پارسی میانه (لهجه جنوب غربی) که زبان زادگاه ساسانیان بود، به کار می‌بردند. زبان اخیرالذکر بعدها بالکل زبان پارتی را از عرصه بدر کرد. تعداد متون پارتی عجالة بسیار ناچیز است و به این سبب آن زبان بقدر کفایت مورد بررسی قرار نگرفته. بخصوص متون پارتی مربوط به دوران سلطه پارت کمتر است. مطالعه در زبان پارتی از روی متون پارتی مانوی که در ترکستان چین کشف شده به عمل می‌آید. ولی مدارک مزبور مربوط به دوران متأخرتری می‌باشد و بدین سبب بایگانی عظیم اقتصادی پارتی که توسط هیئت باستانشناسی شوروی در نسا کشف گردیده از لحاظ مضمون و زبان بیشک شایسته توجه خاص می‌باشد. در تحریر زبان پارتی خط آرامی مورد استفاده قرار می‌گرفته و تعداد کثیری «اندیشه‌نگاری و یا هزوارش» در آن به کار می‌رفته. یعنی لغات و حتی جمله‌ها و یا تلفیقی از کلمات را بزبان آرامی می‌نوشته‌اند و در ضمن متن پارتی (متن ایرانی) می‌آوردند ولی هنگام خواندن به ایرانی

قرائت می کردند و هزوارشهای (کلمات آرامی) مزبور در واقع نقاب گونه‌ای بوده بر رخ لغتهای پارتی (ایرانی). این پدیده مربوط است به سنت استعمال زبان آرامی در امور دفتری امپراطوری هخامنشی. کتابت پارتی (و کتابت پارسی میانه که بدان بسیار نزدیک است) در کتب علمی و تاریخی به نام «خط پهلوی» و یافقط «پهلوی» خوانده می شود که به معنی «پارتی» می باشد. (Pahlavik, pahlavanik، در یکی از متون مانوی چنین نوشته شده).

متأسفانه چیزی از کتب پارتی در دست نیست ولی منظومه «نخل و بز» و «یادگار زریران» که به انشای زمان ساسانیان در دست است، از پارتی مأخوذ می باشد. بنابراین داوری ما درباره ادبیات پارتی نمی تواند از حدود حدس و گمان تجاوز کند. به نظر ما، مطالعه دقیق حماسه ملی ایرانی - به صورتی که به ما رسیده - برخی عناصر پارتی را مکشوف می سازد. از آن جمله است افسانه برادران گشتاسپ و زریر و افسانه عشق ویس و رامین، که داستان قرون وسطایی (اروپایی) تریستان و ایزولد را به یاد می آورد؛ و همچنین افسانه‌ها و روایات دیگری که در حماسه ایرانی عهد ملوک الطوائف محفوظ مانده.

مردم بابل و بین النهرین در زمان پارتها نیز سنن دیرین فرهنگی و زبان خویش را حفظ کرده بودند و در بعضی از شهرهای بین النهرین کماکان از خط میخی بابلی استفاده می کرده اند. اسناد تجاری و اقتصادی به زبانهای آرامی و سریانی تنظیم می شده. از قرن اول میلادی زبان یونانی از سکه نبشته‌های پارتی رخت بر بست و زبان پارتی (خط آرامی) جانشین آن شد. این پدیده با تضعیف کلی عنصر هلنی در فرهنگ ایران - جریانی که از آن زمان آغاز شده بوده - و تقویت عنصر فرهنگی ایرانی مربوط بوده است. ظاهراً علت این پدیده همانا آغاز نفوذ فتودالیزم در کشور بوده که بتدریج از اهمیت و نفوذ شهرهای (پولیسهای) برده دار و فرهنگ هلنی که با مراکز مزبور رابطه نزدیک داشته می کاسته است.

التقاط فرهنگی (که پیشتر درباره آن سخن رفت) در زمینه کیش نیز ظاهر شد. در ایران زمان پارتیان کیش واحد دولتی وجود نداشت. و در میان مذاهب متعددی که در کشور اشکانیان (کشوری که اقوام و نژادهای گوناگون در آن می زیسته اند)

وجود داشته پرستش خدای خورشید که نامهای مختلف داشت به چشم می خورد. گاهی به نامهای سامی «باآل» و «آرتسو» و «آفلادا» خوانده می شده و زمانی به نام یونانی زئوس^۲ موسوم می گردیده و یا به صورت او رمزد (اهوره مزدا) و میترا در می آمده. و ضمناً باید گفته شود که در مخیله افراد یونانی و مقدونی ساکن قلمرو پارت مفهوم میترای (میثرا) پارتی و آپولون یونانی توأم می شده. الهه بزرگ و مادر باکره و الهه حاصلخیزی خاگ که خود باآب - آبی که مشرقیان آن را نیک درک می کردند و حاصل خاکشان منحصرأ به وجود آن بستگی داشته - مرتبط بود و بموازات خدای خورشید مورد احترام بوده است. این الهه را ایرانیان آناهیتا (آنائیت) و سامیان نانایا یا آتارگاتیس می خواندند و یونانیان آن را با آرتمیدای خویشتن یکی می دانستند. از زمان اردشیر دوم هخامنشی پرستش الهه آناهیتا در ایران و خارج از آن و بخصوص آسیای صغیر رواج خاصی یافت. معبد این الهه که در عهد باستان مشهور بوده و توسط آنطیو کوس سوم غارت شد در اکباتانا (همدان) قرار داشته. در شهر استخر فارس «آتش آناهیتا» (ātūr anahit) روشن بود. به عقیده س. و یکاندر^۳ دانشمند ایرانیشناس سوئدی پرستش آناهیتا رابطه ناگسستی با آتش داشته. دیگر مراکز عمده پرستش الهه مزبور عبارت بود از شیز در سرزمین ماد آتروپاتن (آذربایجان) و معبدی در شوش. در ناحیه نسا نیز آثار پرستش نانایا مشهود افتاده است.

یک خدای دیگر ایرانی - «ورتراگنه»^۴ - را با هر اکل یونانی یکی می دانستند. معهدا لازم است تذکر دهیم که التقاط مذاهب ایرانی با دیگر مذاهب آسیای مقدم و سامی و همچنین یونانی بیشتر نه در سرزمین ایران بلکه بیرون از قلمرو اصلی آن - مثلاً بین النهرین و سوریه و آسیای صغیر و ارمنستان - صورت می گرفته.

سلاطین پارت زرتشتی واقعی نبودند همچنانکه توده مردم ایران نیز زرتشتی نبودند. و وجود پرستش اهوره مزدا و کاهنان مغ را نمی توان هنوز در آن زمان نشانه

وجود زرتشتیگری به صورت کیش دولتی دانست. حدس زده می شود که در آغاز چند مذهب که هر يك خویشان را وابسته به زراتوشترای نیمه افسانه‌ای می دانستند وجود داشته‌اند. و در آسیای صغیر و ارمنستان به صورت‌های عجیب التقاطی درمی آمدند. ولی در خود خاک ایران هم زروانیزم رایج بوده. پیروان کیش زروان معتقد بودند که اورمزد و اهریمن - منشأخیر و شر - دو برادر متساوی القوه و فرزندان پدر و خدای اولین یا «زمان بیکران» - زروان - می باشند. میترا بعدها در کیش اصلی زرتشتی وظیفه مهمی را ایفاء نموده تعالیم مذهبی خاصی پدید آورد و در نسا بسیاری از بزرگان دارندگان میترا به نام آن موسوم بوده‌اند.

با این حال بسیاری از نام‌های خاص پارتی که در اسناد مکشوف در نسا محفوظ مانده از رواج معتقداتی که بعدها از خصوصیات زرتشتیگری رسمی شمرده می شده حکایت می کنند. در قرن اول ق.م. در شهر نسا نوعی گاهنامه زرتشتی متداول بوده است. تعالیم مذهبی که یاد کردیم با مذاهب و پرستشهای محلی و عشیرتی و غیره همزیستی داشتند و در آنها تأثیر می کردند و از آنها متأثر می شدند.

ف. کومون^۱ که ادیان و مذاهب آسیای مقدم رانیک می شناسد اصطلاح دایمون Daimon - «روح خدایی» (شاه) را با اصطلاح دینی ایرانی «فرهوشی» یکی می داند و به حق متذکر می گردد که: «فرهوشی پدید آورده شریعت زرتشت نبوده بلکه خدایان خلقند که به باستانیتین ادیان ایرانی تعلق دارند».

در کتاب چهارم دینکرت روایتی وجود دارد که در زمان بلاش اشکانی (بلاش اول و یا بلاش سوم) تنظیم و تدوین اوستا - کتاب مقدس زرتشتی - آغاز گشت و گویا متن نخستین آن در دو نسخه در زمان داریوش سوم کودومان تحریر شده و زان پس به توسط اسکندر مقدونی معدوم گردیده. این مطالب عجالة از لحاظ تاریخی تأیید نشده. به نظر می رسد که این روایت، نتیجه تبلیغات سیاسی دوران مبارزه با مانویت در زمان شاپور دوم بوده، زیرا در آن زمان پدید آوردن افسانه‌ای در باره قدمت

بیسابقه متن مکتوب اوستا - که بتازگی تنظیم شده بوده - ضرورت داشته تا با داستان کفر اسکندر مقدونی دشمنی را در دلها علیه دنیای یونان و روم برانگیزند. رسم اشکانیان که مزاجت میان خویشان نزدیک (برادران و خواهران) را معمول می‌داشتند، فقط به استناد این که اوستا نیز این گونه زناشویها را جایز دانسته نمی‌تواند دلیل زرتشتیگری پارتیان شمرده شود. چنانکه می‌دانیم این رسم در میان اقوام بسیار دیگری که با زرتشتیگری ارتباطی نداشتند نیز رایج بوده.

گذشته از این تنوع تشریفات تدفین در عهد پارتیان را باستانشناسی ثابت کرده معلوم داشته است که ایشان، بجای این که مردگان را طبق آیین زرتشت طعمهٔ ددان و پرندگان لاشخوار سازند، اموات را با لوازم خانه به خاک می‌سپرده‌اند و این خود گواه بر آن است که زرتشتیگری کیش رسمی و دولتی آن دوران نبوده است.

فقط در اواخر قرن اول و آغاز قرن دوم میلادی رسم سرزمین هرکانه (محتملاً بر اثر ظهور شاخهٔ جدید هرکانی اشکانیان که با اردوان سوم آغاز می‌گشته) رواج یافت به این معنی که می‌گذاشتند نخست گوشت مردگان از استخوان جدا شود و سپس تنها استخوانها را دفن و حفظ می‌کردند. ظاهراً این روش جدید مرحله‌ای بوده است برای انتقال به تشریفات ویژهٔ زرتشتی، انتقالی که اندکی بعد صورت گرفت.

در سالهای قبل از میلاد به موازات مذاهب التقاطی در زمینهٔ معتقدات و تشریفات دینی جریاناتی وجود داشته که سرانجام منتهی به ایجاد ادیان واجد شرایط تغییرناپذیر گشت. بیشک این پدیده‌ها باتبدلاتی که به‌طور کلی در حیات جامعه پیدا شده بود مربوط بوده است. نخست چیزی شبیه به «xoine» («خوینه») مذهبی» به وجود آمد که پیروان آن خدای واحد خورشید را به نامهای مختلف می‌پرستیدند و (مهمتر از همه اینکه) اندک اندک مؤمنان خود به این نکته پی می‌بردند.

در مورد پرستش الهه - مادر نیز چنین بوده. بدین طریق مسیحیت بهنگام پیدایش خویش اعتقاد به خداوند - مسیح و باکره‌ای را که مادر خداوند بوده به صورت کامل و آماده از ادیان التقاطی آسیای مقدم اخذ کرد. جریانات گوناگون فلسفی عهد هلنی و بخصوص فلسفهٔ نوافلاطونی و حکمت رواقیون نیز در معتقدات جدید مذهبی تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند.

در اواخر عهد اشکانیان تعلیمات دینی نوینی (مسیحیت) اندک اندک در امپراطوری پارت رواج یافت. در سرزمین کوشانیان که در مرز شرقی کشور پارت قرار داشته کیش بودا مستقر گشته بود. و درست در همان عهد دین یهود در بابل انتشار یافت. جماعات یهودی از اشکانیان اختیارات محلی بالنسبه وسیع و امتیازاتی کسب کردند. شاهان اشکانی در مورد معتقدات مذهبی مدارای بسیار می کردند.

علاقه به هنر تصویری پارت اخیراً پدید آمده. سابقاً اکثر آثار پارتی را که به سنت هلنی ایجاد شده بوده - بیقید و شرط جزء آثار منطقه دریای متوسط بشمار می آورده اند. و هنر ایرانی زمان پارتیان را به غلط « غیر ملی » محسوب داشته معتقد بودند که از مسیر کلی تکامل هنر ایرانی خارج شده و بدین سبب شایسته توجه محققان نمی باشد. از این رهگذر کارهای هیئت پیشین باستانشناسی فرانسوی در شوش نمونه بارزی می باشد. زیرا باستانشناسان هیئت مزبور در طی حفاریات می کوشیدند زودتر از قشر مربوط به دوران سلوکیان و پارت بگذرند و هر چه سریعتر به قشر « سفالینه ملون » برسند. نظر محققان فقط در طی ربع قرن اخیر تغییر کرده: در نتیجه حفرو کشف آثار متقدم بودایی در افغانستان و شمال غربی هندوستان و حفاریات جدید در شوش و سلوکیه (بردجله) [۳۹] و بویژه بر اثر کارهایی که در طی سالهای متمادی در دورا - اور و پوس صورت گرفت باب جهان تازه ای گشوده شد. از این رهگذر عده ای از دانشمندان شوروی مانند ک. و. ترور [۴۰] که موضوع هنر محلی یونانی - باختری را مطرح ساخته، و س. پ. تولستوف که آثار خوارزم باستانی - معماری و مجسمه سازی و مسکوکات - را معرفی نموده، و دیگران خدمات نمایانی کرده اند. کارهایی که هیئت باستانشناسی ترکمنستان جنوبی (یوتا که) در نسا - به رهبری م. ماسون [۴۱] انجام داده از لحاظ بررسی هنر پارتی واجد اهمیت شایان است.

معهدا تعداد آثار معماری پارتی مکشوف اندک است و اکثر آنچه کشف شده از حدود مرز غربی و یا شرقی امپراطوری پارت بوده است.

ظاهراً ویرانه معبد آناهیتا در کنگاور مربوط به دوره متقدم پارتی می باشد.

حتی‌م. دیولافوآ ویرانه‌های مزبور را با «معبد آرتمیدا در کون‌گوبار»^۱ (کنگاور) که ایسیدور خاراکسی یاد کرده یکی دانسته است.

به نظر می‌رسد، دو ستون بلند با سرستون به سبک یونانی که در نزدیکی قریه خوره بین سلطان آباد و قم برپاست مربوط به دوره سلوکیان باشد. ستونهای مزبور باقیمانده بنای عظیمی می‌باشد. چنین ستونهایی در هر معبد هلنی آسیای مقدم دیده می‌شده ولی پایه آنها، بیشک، با پایه ستونهای کاخهای هخامنشی مشابهت داشته و طبق سبک و سنت محلی ساخته شده بوده. بی تردید، در معماری پارسی چندین مکتب و جریان وجود داشته که سنن ساختمانی محلی را پذیرفته بوده‌اند. از این رهگذر دو شهر بین‌النهرین - یکی آشور (لابانا) و دیگر خاترا (الحضرا) - که توسط پارسیان احداث شده بوده - نمونه‌های شایان توجهی می‌باشند. بناهای آشور آجری بوده که با گچ بندکشی کرده بوده‌اند ولی در خاترا دیوارها با خرده سنگ و ساروج ساخته شده بوده و روکار ابنیه سنگی بوده است. کاخ پارسی آشور - که مربوط به قرن اول میلادی شمرده می‌شود - با معماری هلنی چندان وجه مشترکی ندارد. در این شهر نیز - مانند خاترا - ایوان یا تالار مکشوف - که از خصوصیات هنر ایرانی است - بامدخل طاق مانند - دیده می‌شود. در خاترا بسیاری از ساختمانهای عهد پارت و از آن جمله کاخی پارسی محفوظ مانده است. در ابنیه مزبور نفوذ هلنی بیشتر احساس می‌شود و حال آن که از حیث تاریخ ساختمان تقریباً همزمان هستند. در ساختمانهای پارسی نسا نفوذ شدید شیوه‌های ساختمانی آسیای میانه احساس می‌گردد [۴۲] بویژه «بارگاه» دو طبقه چهار گوش که باخشت خام بر سکوی مرتفع دو متری - و مساحت داخلی آن به ۴۰۰ متر مربع بالغ می‌گردد و همچنین آنچه اصطلاحاً «تالار گرد» نامیده شده و ظاهر آن جنبه مذهبی داشته، بسیار جالب توجه می‌باشد.

پارتیان دوست می‌داشتند که جلوخان بناها را با ماسکهای برجسته و درون ساختمان را با مجسمه‌های فراوان زینت دهند؛ مثلاً در نسا دو تالار سابق الذکر با

مجسمه‌های گلین رنگ کرده مزین شده‌اند.

آثاری از هنر قلعه‌سازی و استحکامات نیز از عهد پارت باقی مانده است. چند دژ پارتی در حدود شرقی کشور اشکانیان - در آسیای میانه - شوروی کشف شده است [۴۳]. از بقایایی که محفوظ مانده چنین برمی‌آید که ابنیهٔ مزبور استحکامات نیرومندی بودند با برجهای مربع و مزقله‌های تنگ با طاق رومی. فقط در پایان دوران پارت برجهای نوع جدید پدید آمدند با جلوخان بیضی شکل و یا مربع (در مقطع) ولی با برجستگیها در بخش بالا. پارتها حصار شهر دورا - اوروپوس را در آغاز مانند حصار دژهای آسیای میانه از خشت خام ساخته بودند، ولی بعدها نمای خارج آنرا به سنگ پوشاندند.

در نجد اصلی ایران هنوز آثاری از معماری معابد پارتی کشف نشده ولی از معابد پارتی نسا و تکسیل (که یکی از شهرهای باستانی هندوستان - پنجاب - بوده) و همچنین ساختمانهای معابد در شهرهای بین‌النهرین - آشور و خاترا و دورا - اوروپوس و اورک - اطلاع داریم. با این که در مصالح ساختمانی و جزئیات معماری و تزیینی ابنیهٔ مزبور تفاوتی بارز وجود دارد، معنادارای وجوه مشترکی نیز می‌باشد. به قرار زیر: همهٔ آنها برسکو گونه‌ای ساخته شده‌اند و از اتاق سلا^۱ مستطیل و یا مربع مسدودی که به توسط دالان طاقدار گرداگرد از دیوار خارجی جدا می‌شده تشکیل می‌شده‌اند. در بسیاری از معابد، پیش از مدخل سلا^۱ درگاه ستون‌داری قرار داشته است.

پله‌کانی در دیوار خارجی معبد ساخته شده بوده که به بام منتهی می‌شده و بر بام آتشگاهی که در آن آتش مقدس شعله‌ور بوده قرار داشته. تشریفات مذهبی گرداگرد معبد در هوای آزاد صورت می‌گرفته. معبد نسا از آجر خام و برسکویی که آن هم از آجر خام بوده بنا شده بود (ابعاد آجرها ۱۲ × ۴۰ × ۴۰ سانتیمتر است) و درگاهی

(۱) سلا (Cella لاتینی) بخش اصلی معبد باستانی که مجسمهٔ مورد پرستش در آن گذاشته می‌شده است (مترجم).

باستونهای چوبی داشته که بر پایه‌های سنگ سبز قرار داشته و ظاهر آدو طبقه بوده است. معبد باروکاری پوشیده شده و به رنگ سفید و سرخ که در ساختمانهای پارتی متداول بوده نقاشی شده بوده. نقشه معابد پارتی به طور کلی دنباله سنت ساختمانی هخامنشی بوده که در این نوع ابینه معمول می‌داشته‌اند ولی از لحاظ معماری نقشه کلی مزبور به صورت دیگر و به انحای گوناگون مجری گشته [۴۴].

سطح هنر تصویری عهد پارتیان با النسبه عالی بوده و در رشته‌های مختلف تجلی کرده. چنان که پیش گفتیم پارتیان جلوخان و داخل بناها را با مجسمه‌های بسیار مزین می‌کردند. در نتیجه حفريات مقدار کثیری مجسمه عهد پارت کشف شده است. و در این مورد نیز بر اثر بررسی مجسمه‌های مزبور، مانند دیگر شئون هنر، وجود مکتبها و جریانهای متعدد هنری که همه از سنتهای محلی ریشه می‌گرفته‌اند، مشاهده می‌گردد. اثر برجسته مجسمه‌سازی پارتیان مجسمه مفرغی یکی از بزرگان است از شامی (علیمائید - عیلام) که لباس ویژه پارتیان را با چینهای فرو افکنده به تن دارد. در شامی سر مرمر مجسمه شاهزاده‌ای و چند مجسمه دیگری یافت شده است. ظاهر آمردی یونانی از اهل شوش که آنطیو کوس نام داشته مجسمه سرملکه را که در آن محل کشف گردیده ساخته است. گمان می‌رود این مجسمه مربوط به پایان قرن اول قبل از میلاد و از آن «موزا» همسر فرهاد چهارم باشد. مجسمه مرد ریشو مربوط به دوره متأخری می‌باشد. و از شیوه شماتیک و گره‌ای که در ادای موضوع به کار رفته چنین بر می‌آید که در آن دوران هنر مزبور وارد مرحله انحطاط شده بوده.

در نسا گذشته از مجسمه‌هایی به سبک هلنی، مجسمه‌های دیگر بسیار شگفتی-انگیز زنان و مردان کشف شده که از گل خام است. بدین معنی که گل خام را بر پیکره‌ای از سرب یا چوب و یا نی به کار برده‌اند. این مجسمه‌ها بالتمام رنگ شده‌اند [۴۵]. در نسا مجسمه‌های کوچک و زیبایی از گل پخته که مجوف است و بالعاب طلا پوشیده شده و یا قسمتی از آن رنگ شده، کشف گردیده است.

استادان پارتی در تعبیه تصاویر برجسته Haut-relief چیره‌دستی عظیمی کسب کرده بودند و تصاویر برجسته کاخ پارتی خاترا (الحضرا) و تصاویر برجسته بلاش (سوم؟) بر سنگ سبز، همراه بانوخته پارتی، که ظاهراً مدالی بوده که به گردن

می آویخته اند، شاهد این مدعاست.

نقوش برجسته یادگاری - که علی‌الرسم صحنه‌هایی از تشریفات تفویض مقام و منصب و برگزاری مراسم مذهبی و یا جنگ تن‌به‌تن را - که از خصوصیات هنر ایرانی است - نشان می‌دهند از زمان پارتیان در دست است. این گونه نقوش در کنده - کاری بر چوب که از دوره پارت و ساسانی به ما رسیده نیز مشاهده می‌گردد. گذشته از تصاویر برجسته گوتوزان (گودرزان اول و دوم) در بیستون - که در فصول قبل اشاره شد - نقش برجسته‌ای از این نوع اخیراً در شوش کشف گردیده که اردوان پنجم را نشان می‌دهد و چند نقش برجسته نیز در تنگ سروک (علیمائید - عیلام) پیدا شده است.

نوع دیگری از هنر تصویری که در عهد پارتیان رواج و رونق فراوان داشته نقاشی‌های رنگی یادگاری بوده است. در کوه خوجه، در جزیره‌ای که در مرکز دریاچه هامون سیستان قرار دارد، بقایای کاخی که توسط گوندوفار (قرن اول میلادی) بنا شده نقاشی بسیار زیبای رنگی بر دیوار دیده می‌شود که خدایان و نوازندگان و شاه و ملکه را نشان می‌دهد. در این نقاشی نفوذ عمیق هلنی محسوس است. درباره نقاشی رنگی بر دیوار (فرسک) عهد پارتیان از روی کشفی که در دورا - اوروپوس به عمل آمده نیز می‌توان داوری کرد. در اینجا باید به نقاشی معبد میتره (میترا) اشاره شود. در آن تصویر خدای مزبور نشان داده شده است که به اتفاق حیوانات مقدس (ماروشیر و گراز) سرگرم شکار گوزن است. در ترکیب نقش مزبور بسیاری از ویژگی‌های هنر ایرانی در دوران متأخرتر (ساسانی) مشاهده می‌گردد، مثلاً همان تصاویر حیوانات در حال تاخت (شیوه‌ای که از خصوصیات بارز هنر ایرانی است) و پیکر باشکوه خداوند که به لباس پادشاه پارت در آمده که با کمان تیراندازی می‌کند. حتی موضوع تصویر - یعنی صحنه شکار - خود از جنبه خاص تصویر حکایت می‌کند. در نقاشی که در یک خانه شخصی دورا - اوروپوس دیده شده نیز صحنه شکار وجود دارد و صحنه بزم - که آنهم ویژه هنر آن دوران است - نیز در آن خانه مشاهده می‌شود. دیگر نمونه‌های نقاشی بر دیوار که در دورا - اوروپوس دیده شده بیشتر با هنر سوریه ارتباط دارند و آنها را می‌توان طلایه هنر مسیحی شمرد. ویژگی بارز هنر پارسی

همانا تصویر جبهه‌ای یا روبروست که آن شیوه را هنر ساسانی نیز از آن دوره به ارث برده و از آن طریق هنر بیزانسی (بیزنطیه یا رومیة الصغری) نیز متأثر شده است. موضوعهای هنر پارتی نیز بسیار جالب توجه است و نه تنها حاکی از نفوذ عظیم پیشه هنری یونان در هنر پارت می‌باشد بلکه گواه بر پیدایش هنری کاملاً نوین و مستقل می‌باشد که سنتهای هنری هخامنشیان و موضوع و روش تزیین صحرانشینان شمال ایران را فرا گرفته و جذب کرده است. نمونه‌های شایان توجهی از پیشه‌های هنری پارتی وجود دارد که همانا ساغرهای شاخ‌گونه (ریتون) عاج می‌باشند که در نسا کشف شده و پیکر برجسته گویفونهای بالدار^۱ و قنطورسها^۲ و الهه‌ها و فیل و حیوانات عجیب و غریب بر آنها مجسم گشته. قسمت بالای ساغرهای شاخ‌گونه با نقوش برجسته ملایمی (بارلیف) از صحنه‌های مختلف پوشیده شده و به‌طور کلی ساغرهای مزبور به طلا و نقره و شیشه و سنگهای ملون مرصع و مزین بوده است. این آثار تخمیناً به قرن دوم قبل از میلاد مربوط می‌باشد. مجموعه صفحات کوچک استخوانی کنده کاری شده مکشوف در الویا^۳ (یکی از شهر - مستعمره‌های یونانی در کنار دریای سیاه) و همچنین جواهرات و مهرها [۴۶] و مسکوکاتی را که تصویر شاهان پارت بر آنها منقوش است جزو آثار هنری باید شمرد.

در حدود سال ۱۹۲۰ در سرزمین ماد نزدیک نهاوند گنجی کشف گردید که به نام (گنج قارنیان) نامیده شد. در این گنجینه مصنوعات فراوان کنده کاری شده پارتی گرد آمده که بدون اطلاع از آنها درك مصنوعات هنری نقره‌ای ساسانی دشوار می‌بود [۴۷].

بنابراین ما از هنر نیرومند و متنوع پارتی بقایای ناچیزی در دست داریم و به دشواری می‌توانیم مسیر اصلی تکامل آن را تشخیص دهیم. هنر ایران در عصر پارتیان نیز مانند دیگر مآثر افکار و معتقدات آن زمان التقاط و تلفیق پیچ در پیچی بوده

(۱) حیوان افسانه‌ای که تن شیر و سر و بال عقاب و گوش اسب و آلت شنای ماهی دارد. (مترجم)
 (۲) قنطورسها = موجود افسانه‌ای نیمی اسب و نیمی انسان (سانتور).

(۳) Olvia

از خصوصیات محلی ایرانی (که میراث گذشته دور محسوب می‌شده) با ویژگیهای هنر بین‌النهرین و سوریه و آسیای صغیر. بی‌تردید استادان یونانی و مقدونی - معماران و مجسمه‌سازان و کنده‌کاران بر روی استخوان و سنگ و فلز - در هنر پارثی تأثیر و حتی شرکت مستقیم داشته‌اند.

ولی این تأثیر صورت خاصی داشته، به این معنی که نتیجه آن دستکاری شده بوده، تغییر یافته بوده و سرانجام عناصری در آن وارد شده بوده که در آغاز در هنر ایشان - آن استادان - وجود نداشته - هنر غیر مذهبی، هنری که ماهواً درباری بوده و سرگرمیهای بزرگان از قبیل بزم و شکار - از موضوعهای مطلوب و محبوب آن شمرده می‌شده، این هنر در عهد پارثیان موازین اصیلی در زمینه تصویر حیوانات و آدمیان و مناظر پدید آورد و مدون ساخت و موازین مزبور بعدها در هنر عهد ساسانیان مؤثر واقع شد. هنر پارثی با این که درباری و پسرطننه بوده ذوق و سلیقه مردم ساده را نیز منعکس می‌نموده است.

پایان

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

تعليقات

و

فهرست اعلام

www.KetabFarsi.com

تعلیقات

- ۱ دربارهٔ در اخم رجوع شود به:

«Reallexicon der Klassischen Wissenschaft»
 بویژه ستون ۱۸ ۱۶
- ۲ و.و. تارن، «یونانیان در باختر و هندوستان»، فصل ۱. محققان قرن نوزدهم از چهل شهر هم سخن گفته‌اند.
- ۳ به «شهرسازی هلنی»، تألیف تشریکوور رجوع شود. در آنجا از شهرسازی سخن رفته.
- ۴ آ، گوتشمید، «تاریخ ایران...»، ص ۶۷
- ۵ دربارهٔ مجلس بابل به دیودور، XVIII، ص ۳ - ۲ رجوع شود.
- ۶ دربارهٔ مجلس قریبا را دیس به دیودور، XVIII، ۳۹ و XIX، ۱۲ رجوع شود.
- ۷ هنگام مبارزه میان او من و آنتیگون شوش که عرصهٔ نبرد بود سخت‌زبان دید. حفریات باستانشناسی نشان داده که کاخ داریوش در آن زمان ویران گردید و مردم شوش بقایای آن را در ساختمانهای آنچه اصطلاحاً «شهر هفتم» نامیده می‌شود به کار بردند، (قشر هلنی در شوش)
- ۸ دربارهٔ «سیم سپران» رجوع شود به: دیودور XIX، ۸۲.
- ۹ اکتبر ۳۱۲ قبل از میلاد. مبدأ تاریخ سلوکیان در سوریه از این تاریخ است ر در بابل از مارس - آوریل (اول نیسان) سال ۳۱۱ ق.م. این مبدأ تاریخ در آسیای مقدم بسیار رایج بوده و در گاهنامه‌های رسمی طی چندین قرن وجود داشته.

- ۱۰ پلوتارک . «اسکندر» ص. ۶۲؛ استرابون XV ، ۹۴۲ . ذکر این نکته جالب است که سلوکوس به طور کلی پیل را نیروی نظامی مهمی می دانسته . و مخالفان به این سبب او را مورد استهزاء قرار داده «الفانتارخس» می نامیدند . FHG, I ۳۴۱
- ۱۱ پولین ، «استراتاگم» ، VII ، ۴۰ - ۳۹
- ۱۲ ظاهرآ میزان مالیات ارضی در بخشهای مختلف کشور متفاوت بوده: مثلاً در آسیای صغیر عشر و در خالکیه و دلت محصول بقولات و نصف محصول میوه را تشکیل می داده (کتاب اول مکاویان X ، ۳۰ - ۲۹) . ا. بیکرمان (مؤسسات سلوکیان *Les institutions des Séleucides* ص ۱۷۹) این را نتیجه وضع خاصی می داند که بر سبیل مجازات پس از عصیان زمان مکاویان در سرزمین یهود پدید آمد . م . ای . راستاوتسوف مخالف این نظر است .
- ص ۳۶۸ - M. Rostovtseff, SEHW, 1
- ۱۳ مورخان غرب اینان را روستاییان وابسته به زمین فئودالان می شمارند . درباره انتقاد این نظر رجوع شود به اثر آ. ب رانویچ «روستاییان وابسته به زمین در آسیای صغیر در زمان نفوذ فرهنگ یونان» . BAN . ۱۹۴۷ . شماره ۲ . ص ۲۸-۴۰
- ۱۴ در نامه آنطیوکوس سوم که یوسیف فلاوی نقل کرده وجود مالیات سرانه در قلمرو دولت سلوکیان در مورد اورشلیم تصدیق گشته ولی نمی توان از روی اطمینان گفت که مالیات مزبور در سراسر آن کشور گرفته می شده . اینکه مالیات سرانه در «*Economica*» که به دروغ به ارسطو نسبت داده شده - (*Ps. Arist. , Oecon. , II*) ذکر شده است به سود فرض اخیر است . تاریخ دقیق تألیف کتاب اخیر الذکر معلوم نیست . فقط مسلم می باشد که مؤلف از منابع قبل از قرن چهارم پیش از میلاد استفاده کرده .
- ۱۵ ظاهرآ سپاه آنطیوکوس عظیم بود زیرا که به نقطه ای دور و خطرناک لشکر کشیده بوده . ولی ژوستین (XII, 5, 7) بیشک در ذکر عده سپاه وی مبالغه کرده . آ. گوتشمید نیز به دنبال او رفته ولی محققان معاصر از قبیل ن . دیبویز در صحت این عدد تردید دارند (۱۰۰ هزار پیاده و ۲۰ هزار سوار) .

- ۱۶ در دوران پارتهار پادشاهی علیمائید (عیلامیان) سرزمین محقری را در جنوب شرقی خوزستان اشغال می کرده . سوزیان ، (شوش) جزو قلمرو پادشاهی مزبور نبوده و ساتراپ نشین جداگانه پارتی را تشکیل می داده
- ۱۷ و.و. تارن هلیوکل را پدر اوکراتید و لائودیکا را شاهزاده خانم سلوکی می داند. آ. گو تشمید نظر مخالفی دارد.
- ۱۸ ولی از مذاکرات لوکولوس و فرهاد سوم پس از جنگ تیگراناکرت چنین برمی آید که موافقت حاصل شده بوده.
- ۱۹ هرتسفلد ، « پایکولی » ، ۶۶ .
- ۲۰ اصلاحی که گو تشمید پیشنهاد کرده که در متن پمپه تروگک (XII) به عمل آید و از آن چنین مستفاد شود که شخصی بنام « ارتبان » (II) بعد از مهرداد دوم آمده - این اصلاح را جمله محققان بعدی رد می کنند ولی سکه شناسان قبول دارند.
- ۲۱ اصطلاح « ساتراپ » ظاهر آ بیشتر در نواحی جنوبی و « نخوادار » در بخشهای شمالی (پارتی زبان) متداول بوده است. اصطلاح « نخار » که به معنی « رئیس ناحیه یا ایالت » است، در ارمنستان باستانی از این کلمه ریشه می گیرد.
- ۲۲ گشودن رمز اسناد بایگانی پارتی نسا معلوم کرد که این شغل و اصطلاح mrzwprn (مرزوپان) که متأخرتر است - مربوط به دوران پارت بوده است. اسناد مزبور از دیگر بزرگان دولت که در سلسله مراتب اداری مقام داشته اند از قبیل ساتراپ (Xštrp PHT) و دزپت (dyzpty) هیپارخ یار رئیس استاتما؟) نیز یاد می کنند .
- ۲۳ ظاهر آ آرامگاه دیگر سلاطین اشکانی (شاید نسلهای متأخرتر) در ارپل بوده است، در سال ۲۱۶ - در عهد کارا کالوس - رومیان شهر را متصرف شدند و آرامگاه را ملوث و غارت و خراب کردند.
- ۲۴ اما بعد از تصرف شهر توسط رومیان (و به زبان لاتینی). مثلاً در دورا - اوروپوس این شغل در مدت حیات چندین نسل در دست افراد خاندان لیسیان بود که از اعیان و متفندان شهر بوده اند . خانه این خاندان که مانند اکثر خانه های دورا - اوروپوس در عهد پارتیان ساخته شده و از نوع کاخ می باشد بهتر از خانه های دیگر محفوظ مانده .

- ۲۶ آ. گ. پریخانیان، «در باره بنده‌داری و زمین‌داری در ایران زمان پارتیان» (B.A.N, 1952, N4, ۱۳-۲۷). مطالب مربوط به بردگان از قانون نامه ساسانی اخذ شده و محتملاً وضع زمان متأخرتری را وصف می‌کند.
- ۲۷ منابع باستانی (پلوتارک، «کراسوس»، ۲۴، VI, 13, 2 oros) از «آهن کذایی مرغیان» سخن می‌گویند. در تألیفات غربی این عقیده رایج است که «آهن مرغیان» از پارت نبوده بلکه چینی بوده است و وجه تسمیه آهن مزبور آن است که مرو (مرغیانه) مرکز مهم بازرگانی ترانزیتی بوده و «آهن مرغیانه» از آن طریق به دست غربیان می‌رسیده.
- ۲۸ خبر پلوتارک (لوکولوس، ۳۰، ۵-۱) و برخی از دیگر مؤلفان دایر بر این که «در آغاز سال ۶۸ ق. م. تحت فرماندهی سورناتیوس مقدمات لشکرکشی علیه پارتیان فراهم می‌شده و در نتیجه عصیان جنود (لژیونها) که از حرکت امتناع ورزیده بودند، مختل گشته بوده» مورد تردید بسیاری از مورخان است.
- ۲۹ پلوتارک و کاسیوس دیون می‌گویند که قبل از آغاز لشکرکشی سفیران پارت وارد شدند و خواستند اطلاع حاصل کنند که آیا لشکرکشی رومیان يك اقدام شخصی کراسوس است و یا به فرمان دولت روم صورت گرفته. سفیران گفتند که در صورت اول نظر به کهولت کراسوس حاضرند به‌وی کاری نداشته باشند تا برود ولی در صورت دوم پارتیان با کمال بیرحمی عمل خواهند کرد. کراسوس پاسخ داد که موضوع را در سلوکیه برای پادشاه روشن خواهد کرد، آنگاه سفیر کف دست خود را به او نشان داده گفت: «اگر در اینجاموی بروید توهم سلوکیه را خواهی دید» (کاسیون دیون، XL، ۱۶، پلوتارک، «کراسوس»، ۱۷-۱۸).
- ۳۰ س. پ. تولستوف گمان می‌کند که کاتافراکتاریان، در آسیای میانه بمثابة سلاح و آلت فعل صحرائشینان ظهور کردند تا بالشکریان زراعت پیشگان ثابت مکان و اسکان یافته مبارزه کنند.
- ۳۱ داستان نمایش را موثق می‌دانند. ولی تارن معتقد است که سراسر این داستان را پلوتارک جعل کرده است (کراسوس، ۲۳) و می‌گوید که نمایش تراژدی باستانی در دربار پادشاه شرقی امری محال بوده.
- ۳۲ ونتیدیوس موافقتنامه‌ای با آنطیوکوس پادشاه کوماگن منعقد ساخت که آنطیوکوس مستقل شود ولی به شرطی که ۱۰۰۰ تالانت خراج

بپردازد. آنطونیوس قصد داشت که آنطیوکوس را کاملاً مطیع خویش سازد. آنطونیوس، ونتیدیوس را برکنار و آنطیوکوس را در ساموسات محاصره کرد ولی نتیجه‌ای نگرفت و بالاچار به اخذ ۳۰۰ تالانت قناعت کرد (پلوتارک - آنطونیوس، ۳۴)

۳۳ نخستین کسی که دربارهٔ رابطهٔ «گرمی» با چینیان سخن گفت آ. گوتشمید بود. تارن به‌طور کلی با وی موافق است و فکر او را گرفته بسط داده است.

۳۴ ن. دیب ویز عقیده دارد که «موزا» احتمالاً جاسوس رومی بوده و شاید اصرار وی که فرهاد چهارم فرزندان ارشد خود را به روم بفرستد فقط به سبب تمایل او به پادشاهی پسر خویش نبوده است.

کاسیوس دیون (۷، ۱۰، ۲۰)؛ ولی پتر کولوس (II، ۱۰۱، ۱). شخص اخیر چنانکه می‌دانیم - بسمت سخنگوی گای در لشکرکشی شرکت جست.

۳۵ در نقش برجستهٔ بیستون در این باره کتیبه‌ای وجود دارد. راوولینسون کلمهٔ مرموز «گئوپوتروس» را «فرزند گئو» ترجمه کرده و این صحیح است.

۳۶ بر اثر بیماری مرد - تاسیت «سالنامه‌ها» (XII، ۱۴، ۷)؛ در نتیجهٔ توطئه‌ای هلاک می‌شود - یوسف فلاوی «آثار باستانی یهود» (XX، ۷۴). روایت یوسف فلاوی را مک‌داول قبول کرده است. (مک‌داول، «سکه‌های سلوکیان»... ص ۱۹۱)

۳۷ هردو داستانی که دربارهٔ لشکرکشی‌های کوربولون در دست است (تاسیت «سالنامه‌ها» XV و کاسیوس دیون، VXII) از يك مأخذ یعنی یادداشتهای خود کوربولون نقل شده و یادداشتهای مزبور معتبر نیست زیرا وی خواسته است عملیات خویش را به بهترین وجهی جلوه دهد. گوتشمید در این باره در اثر سابق الذکر (ص ۱۳۱) مطالب جالبی نوشته. در اثر یادشدهٔ دیب ویز و همچنین در تألیف ا. و. کودریاوتسوف تحت - عنوان «سیاست روم در ارمنستان و پارت در نیمهٔ اول حکومت نرون» و غیره دربارهٔ این لشکرکشی مطالب فراوان وجود دارد.

۳۸ آ. گوتشمید علت تأخیر کوربولون را سوءنیت میداند (صفحه ۱۳۲). لازم است متذکر شویم که ناکامیهای پگیوس در ارمنستان بیشتر بدان

- سبب بوده که نیروهای اصلی پارتیان در برابر او قرار داشته‌اند و عده لشکریان او کافی نبوده . البته او خود نیز سردار شایسته‌ای نبود.
- ۳۹ حفریات سلوکیه بردجله توسط هیئت مرکب از نمایندگان دانشگاه میشیگان و موزه هنری تولدو (امریکای شمالی) تحت نظر ا. واترمان انجام گرفت.
- ۴۰ س.پ. تولستوف ، «خوارزم باستانی» چاپ مسکو، ۱۹۴۸.
- ۴۱ درباره معماری پارتی شهرنسا رجوع شود به گ.آ. پوگاچنکوا «آثار معماری شهرنسا» ، «کارهای هیئت مختلط باستانشناسی جنوب ترکمنستان» I عشق آباد ، ۱۹۴۹ ص. ۲۵۹-۲۰۱
- ۴۲ هم از او ، «معبد آرامگاه درنسای عهد پارتیان» . نیز رجوع شود به نوشته‌های م. ا. ماسون ، «کارهای هیئت باستانشناسی ...» ، V ص ۶۰ ، ۶۴ .
- ۴۳ گ. آ. پوگاچنکوا ، «دژهای پارتی در ترکمنستان جنوبی» ، مجله VDi ، ۱۹۵۷ ، شماره ۲ ، ص ۲۲۵-۲۱۵ .
- ۴۴ هم از او ، «معبد و آرامگاه درنسای عهد پارتیان» ، ص ۱۶۷-۱۵۹ .
- ۴۵ م. ماسون ، گ.آ. پوگاچنکوا . «نقش مهرهای پارتی مکشوف در نسای باستانی» ، همانجا ، ص ۱۷۳-۱۶۹ ، م. م. دیاکونوف ، «مهرنوشته‌های پارتی مکشوف درنسای باستانی» مجله VDi ، ۱۹۵۴ ، شماره ۴ ، ص ۱۷۳-۱۶۹

۴۶- H. Olsen, «Ancient Seals from the metropolitan museum - The Art Bulletin. XIII. 1931. N. Debevoise, «Parthian Seals S.P A.I, pp' 471-474

۴۷- E. Hersfeld. «the Hoard the Kàren Pahlavs» - Burlington Magazine» 52, 1927-1928. p.21 sq .

فهرست عمومی

- آ
آبگار: ۸۴، ۸۲
آبل رموز: ۵۳
آبهای گوندیسی: ۷۲
آبادانگ: ۷۱
آپاسیاکان (قبایل): ۴۲
آپولون: ۱۱۸
آپیان: ۲۰
آتارگاتیس: ۱۱۸
آتنال اول: ۳۴، ۳۳
آتنالیدیان، آتنالیان: ۵۸، ۳۱
آتروپات: ۱۱
آتروپاتن: ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۱، ۶۱، ۵۹
آتش آناهیتا: ۱۱۸
آتنی (آتیک): ۲۶
آتروپات ← آتروپات
آتورپاتکان: ۱۱
آثار باستانی یهود: ۱۰۱
آثار متقدم بودایی: ۱۲۱
آخیا: ۳۵، ۳۴
- آدریان: ۱۰۸
آدیابنه: ۱۱۲، ۱۰۳، ۷۶
آذربایجان ← آتورپاتکان = آتروپاتن
آراخوسیان: ۵۲
آراخوسیه، آراخوسیا (قنلهار): ۱۰
۱۱۶، ۵۱، ۵۶، ۸۹، ۹۵، ۱۰۰
آرامی (خط - زبان): ۷۴، ۶۵
۱۱۷، ۱۱۶
آرتاشات: (آرتاکسات): ۸۶
آرتاشس: ۵۷
آرتاکسات ← آرتاشات
آرتاکسی ← آرتاشس
آرتاکسیا: ۴۴
آرتاوازد: ۵۷، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶
۱۱۶
آرتاوازد دوم: ۹۰، ۹۲
آرتباز، اردوازد: ۱۰۰
آرتسو: ۱۱۸
آرتمیدا: ۱۱۸
آرخونتها: ۶۴

اشکانیان / ۱۳۸

آگوا: ۸۶	آرساموساتا: ۳۶
آگورا: ۲۶	آرشاک: ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۵۰، ۵۶
آلانها: ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۲	۷۲، ۶۰
آلبانی: ۸۰	آریوبرزن: ۵۸، ۸۰
آلبانیان: ۷۹	آریوبرزن اول: ۷۸
آلکت: ۱۲	آز: ۹۵
آمودریا ← جیحون	آزادگان، آزاتان: ۷۴
آناهیتا (آنایت): ۱۱۸	آزوف (دریا): ۱۰۴
آنتوان: ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲	آسآک: ۴۲
۹۳	آستاونا: ۴۲
آنتوان ونیتدیوس باس: ۸۹، ۹۰	آسمونیان: ۸۰
آنتونین پی: ۱۸۰	آسیا: ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۳۲
آنتی پاتر: ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳	۲۴، ۴۴، ۶۰، ۷۹، ۱۱۵
آنتیگون: ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷	آسیان: ۵۳، ۵۴
آنتیگون گونات: ۱۸، ۱۹	آسیای صغیر: ۸، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۷
آندراگور: ۴۱	۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۶، ۲۸
آنسوی شط ← پاراپوتامی	۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵
آنسی: ۷۲	۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۵۷
آنطیوکوس (مجسمه ساز): ۱۲۴	۵۸، ۶۰، ۷۳، ۷۷، ۷۹، ۸۰
آنطیوکوس: ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۳۰، ۳۴	۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۱۰۳
۴۱، ۸۵، ۱۰۴	۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۶
آنطیوکوس اول: ۳۷	آسیای مقدم: ۵، ۲۸، ۲۷، ۷۶، ۱۱۵
آنطیوکوس دوم = تنوس: ۲۶، ۳۱	۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲
۵۰	آسیای میانه: ۷، ۹، ۱۰، ۳۲، ۴۱
آنطیوکوس سوم: ۳۱، ۳۴، ۴۵	۵۳، ۵۴، ۵۶، ۹۴، ۹۵، ۹۶
۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۳	۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳
۴۴، ۴۵، ۵۱، ۱۱۸	آشور: ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۲۳
آنطیوکوس چهارم = ایفان: ۴۰	آشوکا: ۳۷
۴۴، ۴۵، ۵۱، ۵۲، ۵۷	آفرونی: ۷۸
آنطیوکوس هفتم = سیدت: ۴۷، ۴۸	آفلاد: ۱۱۸
۵۵	آگافوکل: ۱۷

ارمن: ۸۶	آنطیوکوس هشتم = گریپ: ۵۷
ارمنستان: ۴۴، ۴۵، ۵۷، ۵۸، ۶۳	آیزان: ۷۱
۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۳، ۸۶	
۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۹۹	الف
۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵	ابیورد: ۴۳
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۸	اپارخی: ۲۰
۱۱۹	اپارخیای سلوکیان: ۶۲
ارمنستان بزرگ: ۴۵، ۸۸	اپورک تیکن (ابیورد؟): ۴۳
ارمنی: ۸۶	ایستات: ۲۵، ۶۵
ارمنیان: ۷۸، ۹۲	ایفان ← آنطیوکوس چهارم
اروپا: ۸، ۱۲، ۱۷، ۳۹	اترک (دره): ۴۲
اروپایی: ۱۴، ۱۶، ۱۹، ۱۱۷	ادیات پارتی: ۱۱۷
اریتریان: ۲۶	ارباز: ۵۸
ازمیر: ۲۶، ۳۲	اربل: ۷۹
اژه: ۱۶، ۳۳	اردوان اول: ۴۳
اسپالیریس: ۹۵	اردوان دوم: ۴۹، ۵۵، ۵۶
اسپانیا: ۹۳	اردوان سوم: ۶۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰
استاتما، استاتم: ۲۰، ۶۲، ۷۱	۱۰۱، ۱۰۲، ۱۲۰
استخر: ۴۴، ۱۱۸	اردوان چهارم: ۱۰۹
استرابون: ۵۳	اردوان پنجم: ۱۱۰
استراتگک: ۱۹، ۲۰، ۶۳، ۶۵	ارد: ۶۰، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۱۱۵
اسکندر مقدونی: ۵، ۶، ۷، ۸، ۹	ارد اول: ۶۰
۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۷	ارد دوم: ۱۱۸
۱۸، ۲۲، ۲۷، ۳۴، ۳۷، ۳۸	ارد سوم: ۹۸
۴۱، ۴۹، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰	اردشیر دوم: ۱۱۸
اسکندر (فرزند اسکندر): ۱۰	اردواز (ارتاواز): ۱۰۰
اسکندریه: ۷	ارشاکیان = اشکانیان: ۴۰، ۴۲، ۴۳
اسکندریه (در آراخوسیه): ۷	۴۳، ۵۶، ۶۱، ۶۴
اسکندریه (در هریه): ۷	ارشاکی: ۷۴، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۷
اسکندریه (در اپیان): ۷	ارکاپت: ۶۷، ۶۹
اسکندریه اقصی (خجند، نین آباد): ۷	

اشکانیان / ۱۳۰

اکونوم: ۲۰	اسکندریه (درسوزیان): ۷
البا: ۲۸	اسکندریه (در کرمان): ۷
الویا: ۷۳، ۱۲۶	اسکندریه (در مرغیان، مرو): ۷، ۴۹
الرها: ۸۴	اسکندریه (در مصر): ۷
الهاودونی: ۸۲	اسکیتها (قبایل اسکیت): ۵۳، ۵۵
الهة بزرگ: ۱۱۸	۹۳
الهة حاصلخیزی: ۱۱۸	اسلام (ح): ۶۳
انشهریک: ۶۸	اسناد میخی: ۵۶
انطاکیه: ۱۸، ۳۶، ۴۱، ۴۳	اسودوا: ۹۶
انطاکیه (بر اورونت - نهر العاصی)	اشک = ارشاک: ۴۰، ۴۲، ۵۰
۱۸، ۲۰، ۲۲، ۳۵	اشکانیان = ارشاکیان: ۴۰، ۶۶
انطاکیه پارس: ۲۲	۶۹، ۷۲، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۱۰
اندیشه نگاری - هزاوارش	۱۲۳، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۷، ۱۲۶
اوپاتور - میثریدات ششم	اشک سیزدهم - سیناتروک دوم
اوپیوس استاتیان: ۹۱	اصفهان: ۱۳
اوتروپیوس: ۸۹	افس: ۳۳
اوتید: ۳۷	افغانستان: ۴۰، ۱۲۱
اوتیلم: ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۵۱	افسانه برادران گشتاسپ: ۱۱۷
اوتی دمیان: ۵۱، ۵۲، ۵۳	افسانه عشق ویس و رامین: ۱۱۷
او - دی: ۵۴	اقوام آسیا: ۱۱۴
اورامان: ۶۲، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۱۱۵	اقوام آسیای مقدم: ۱۱۵
۱۱۶	اقوام آسیای میانه: ۹۶
اورشلیم: ۲۷	اقوام ایران: ۹۶
اورگت - بطلموس سوم	اقوام شرقی: ۱۱۳
اورمزد = (اهوره مزده: - اهورا مزدا)	اقوام قفقاز: ۷۹، ۱۰۱
۱۱۸، ۱۱۹	اقیانوس هند: ۹
اوروک (اروخوی یونانی): ۲۷، ۲۸	اکباتان = همدان: ۳۶، ۴۴، ۵۹
۱۲۳، ۴۶	۱۱۸
اوریبید: ۸۶، ۱۱۶	اکتاویوس: ۹۲
اوزبری: ۷۱	اکس، اکسا = جیحون: ۳۷، ۴۱
اوستا: ۱۱۹، ۱۲۰	اکسیارت: ۱۰

فهرست عمومی / ۱۴۱

بابل: ۶، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴	اوستروئنه: ۸۲، ۱۱۲
۱۷، ۲۰، ۲۷، ۲۸، ۳۴، ۴۴	اوکتاویوس ← اوکتاویوس اوگوست
۴۶، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۵، ۶۸	اوکتاویوس اوگوست: ۸۲، ۸۵، ۹۳
۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۱۰۷، ۱۱۶	۹۷
۱۱۷، ۱۲۱	اوکراتید: ۵۱، ۵۲، ۵۳
بابلیان: ۶۸	اوله: ۷
باقر (قریه): ۶۴	اومن: ۱۲، ۱۳
باکانتها: ۸۶، ۱۱۶	اومن آتالیدی: ۳۱، ۳۳
باختر: ۱۰، ۱۱، ۱۵، ۳۶، ۳۷	اومن کاردیایی: ۱۲
۴۲، ۴۳، ۴۴، ۵۰، ۵۱، ۵۲	اورونت ← نهر العاصی
۵۳، ۵۴، ۹۴، ۱۰۸، ۱۱۲	اویدیوس کاسیوس: ۱۰۹، ۱۱۰
۱۱۵	اهریمن: ۱۱۹
باخترخ: ۳۷	اهورامزدا ← اورمزد
باختریان: ۳۷، ۵۲	ایبری: ۸۰، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۵
باختریای دور: ۳۲	ایبریان = گرجستان: ۷۹، ۹۹، ۱۰۱
باکاسیس = باگاز ۴۵	ایتالیا: ۳۸، ۸۲، ۱۰۷
بای سیری: ۶۲	ایران: ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳
بربر: ۹۶، ۱۱۱	۱۴، ۱۶، ۲۰، ۴۰، ۴۲، ۴۳
برزافرن: ۸۸	۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۶، ۵۷
برنیکا: ۳۲، ۳۳	۶۳، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۵
بروتوس: ۸۸	۸۷، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۶
بروندیزی: ۸۱	۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۶
بطلمیوس اول: ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۶	ایرانی: ۷۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰
۱۷	۱۲۱، ۱۲۷
بطلمیوس دوم (قیلادلف): ۱۷، ۱۹	ایرانیان: ۱۱۸
۳۱، ۳۲	ایسیدور خاراکسی: ۶۲، ۶۴، ۷۳
بطلمیوس سوم (اورگت): ۳۳	۱۲۲، ۱۷۴
بطلمیوس چهارم: ۳۵	ایلیر: ۳۹
بطلمیوس کراون: ۱۷، ۱۸، ۱۹	
بطلمیوس یازدهم: ۸۰	
بطلمیوسیان: ۳۵	
	ب
	باآل: ۱۱۸

۱۴۲ / اشکانیان

پارتهای اسکان یافته: ۴۲	بطلمیوسیة: ۳۵
پارس: ۱۱۰، ۱۰۰، ۶۲، ۴۵، ۱۰	بغازداردانل: ۱۸
پارسی: ۲۲	بلاش اول: ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
پارسیان: ۱۹، ۸	۱۰۵
پارسی میانه: ۱۱۶، ۱۱۷	بلاش دوم: ۱۰۸
پارفیانا - پارت: ۴۳، ۴۲، ۴۱	بلاش سوم: ۹۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۹
پاروپانیسآدان: ۱۰، ۱۶	۱۲۴
پاسیان: ۵۳	بلاش چهارم: ۱۱۰
پاکور: ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۶، ۱۰۴	بلاش پنجم: ۱۱۰
پاکوردوم: ۱۰۵، ۱۰۶	بلخ = باخترا: ۵۱
پالمیر: ۶۵	بندک: ۶۸
پالیگا: ۶۹	بودا: ۳۷، ۹۶، ۱۲۱
پتبریک: ۷۱	بیبلوس: ۲۶
پخرکپات: ۶۳	بیزانتی (بیزنطی): ۱۲۶
پردیکا: ۱۰، ۱۱، ۱۲	بیستون: ۵۹، ۱۲۵
پرسپولیس ← استخر	بین النهرین: ۹، ۱۲، ۱۴، ۲۰، ۳۶
پرگام: ۳۱، ۳۳، ۷۹	۳۸، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۹، ۶۳
پرگام (مجراب): ۱۱۴	۶۸، ۷۳، ۷۵، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳
پرنیان: ۴۱، ۴۲، ۴۲، ۶۱، ۶۷	۸۴، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۹، ۱۰۰
پرین: ۳۳	۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹
پستسنیوس نیگر: ۱۱۰	۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶
پسی نونت: ۲۸	
پلوتارک: ۸۶، ۹۱، ۱۱۶	پ
پلین کوچک: ۷۲	پادشا، هند: ۱۶
پمپه: ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۵	پادشاه بزرگ هندوستان: ۱۰۰
۱۰۹، ۸۷	پاراپوتامی: ۶۳
پنجاب: ۵۱، ۹۵، ۱۲۳	پارت، پارتیان، پارتهای: در اغلب صفحات تکرار شده.
پنتیوس: ۸۶	پارتاکن: ۱۰، ۱۳
پوبلیوس کراسوس: ۸۲، ۸۴، ۸۵	پارتاماسیرا: ۱۰۶
پولی برخون: ۱۳	پارتامسپت: ۱۰۷
پولیتوما: ۲۸	

فهرست عمومی / ۱۴۳

- بولین: ۱۹
 پولیورکت: ۱۴
 پومیی تروگک: ۵۳، ۵۲
 پونت: ۶۰، ۵۸، ۳۳، ۳۲، ۲۸، ۱۸
 ۷۹
 پهلوی ← خط پهلوی
 پی تیاخش: ۶۷، ۶۳، ۵۲
 پیفون ۱۳، ۱۲، ۱۱
 پیهریا: ۳۶، ۳۵
- ت
- تئوس = آنطیوکوس دوم: ۳۱
 تارن، و. و. : ۵۳، ۵۱، ۵۰، ۲۰
 ۹۵، ۹۴، ۸۶، ۵۷
 تاربخ هخامنشیان: ۶۱
 تاریم: ۵۱
 تاسیت: ۱۰۲، ۱۰۱
 تالارگرد: ۱۲۲
 تالارمکشوف: ۱۲۲
 تالستوف (تولستوف)، س. پ. : ۵۳
 ۱۲۱
 تاوروس: ۳۳، ۱۶
 تخاران (طخاران): ۵۵، ۵۳
 تخت سلیمان: ۹۱
 تدمر ← پالمیر
 تراژان: ۷۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
 ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹
 ترکسیانه: ۵۷
 تراکیه: ۱۴
 ترکستان چین: ۱۱۶، ۷۳
 ترکمنستان جنوبی: ۱۲۱
- ترموفیل: ۳۹
 ترور، ک. و. : ۱۲۱، ۵۳، ۵۱
 تروئاد: ۲۶
 تروکمایان: ۱۹
 ترپیارادیس: ۱۲، ۱۱
 تریستان و ایزولد ← افسانه عشق
 تریستان ایزولد
 تریومویرا: ۸۱
 تصاویر برجسته: ۱۲۴
 تکتوساگان: ۱۹
 تکسیل: ۱۲۳
 تلی: ۳۷
 تولیس توآگان: ۱۹
 تنگ سروک: ۱۲۵
 تیبر: ۹۹
 تیتوس: ۱۰۴
 تیراندازان سبک اسلحه = کاتافراکتاریان:
 ۷۴
 تیرداد: ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲
 تیرداد (برادر بلاش اول): ۱۰۳، ۱۰۲
 تیرداد دوم: ۹۵
 تیرداد سوم: ۱۰۰، ۹۹
 تیگران: ۷۷، ۵۶
 تیگران (برادر آرتاکسی): ۹۳
 تیگران ارمنی: ۷۷
 تیگران اصغر: ۷۷، ۷۸
 تیگراناکرت = میانارقین: ۱۰۳، ۷۷
 تیگران دوم (کبیر): ۵۹، ۵۸، ۵۷
 ۸۲، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۶۰
 تیگران سوم: ۹۷
 تیلیوس: ۹۹

تیمارخ: ۴۵

خ

خابور: ۷۲
 خاترا = الحضر: ۱۰۷، ۱۱۰، ۲۰
 ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴
 خارا کس = آبادان: ۱۱۲
 خارا کنها (خارا کنها): ۵۶
 خچند ← اسکندریه اقصی
 خراکن: ۴۵
 خرثوقیلاکیا: ۷۱، ۲۰
 خرما تیستریا: ۷۱
 خسرو: ۱۰۷
 خستر پاون: ۶۲
 خط پهلوی: ۱۱۷
 خط میخی بابلی: ۱۱۷
 خط سیر و مسالك: ۶۲
 خلیج فارس: ۹، ۲۴، ۳۸، ۴۵، ۷۳

۱۱۲، ۱۰۷
 خوارزم: ۵۴
 خوارزم باستانی: ۱۲۱
 خوجه: ۱۲۵
 خوره: ۱۲۱
 خوزستان = سوزیان: ۴۷
 خوویشکا: ۹۶
 خوینه مذهبی: ۱۲۰

د

دارا (قلعه): ۴۳
 داریوش سوم: ۱۱۹
 دافندها: ۲۱
 داک: ۱۰۶
 دامغان ← هکاتومپیل

ج

جاده ابرشم: ۷۳
 جاده شمالی: ۷۳
 جاده کنار فرات: ۷۳
 جبال قفقاز: ۹۹
 جلام = هیداسپ: ۹۵
 جلیله: ۸۸
 جند: ۹۰
 جنود = لژیون: ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴
 ۱۰۲، ۸۵
 جهان وطنی ← کوسمو پولیتیزم
 جیحون: ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۵۷، ۹۶

چ

چاندرا گوتیا: ۱۵
 چژان تسیان: ۷۲، ۵۴
 چهاردرهمی ← سکه تترادراخم
 چین: ۷۲، ۷۳
 چینی: ۴۹، ۷۲
 چینیان: ۹۵

ح

حران: ۸۴، ۸۵، ۸۹
 حزب شاهی ← گستیا
 حزب شهری: ۶۶
 حکام پونتی: ۱۸
 حکمت رواقیون: ۱۲۰
 حکومت ثلاثه ← تریومویرا

فهرست عمومی / ۱۴۵

دول یونانی مشرب: ۱۱۳	دانوب: ۱۰۹
دومیسوس کوربولون: ۱۰۲، ۱۰۳	داه: ۷۴، ۷۵، ۱۰۰
۱۰۴	دجله: ۱۷، ۱۷، ۱۷، ۱۰۵
دیادوخ: ۷	دراخم: ۹۳
دیادوخان = سرداران اسکندر: ۱۷	درنگیانه: ۱۰، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۶
دیبویز، ن: ۵۳، ۸۷	درهم نقره اسکندری، ۶
دینار رومی: ۷۴	دریای اژه: ۱۶، ۳۳
دینکرت: ۱۱۹	دریای خزر: ۸، ۳۶، ۳۱، ۱۰۴
دیوتار: ۷۹	دریای سیاه: ۷۳، ۱۲۶
دیودوت: ۳۲، ۳۶، ۴۲، ۵۰	دریای متوسط = مدیترانه: ۱۴، ۹۵
دیودوت اول: ۵۰	۱۶، ۱۷، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۸۰
دیودوت دوم: ۵۰، ۵۱	۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۷، ۱۱۱
دیودور سیسیلی: ۶۸	۱۲۱
دیولافوآ، م: ۱۲۲	دزیت: ۷۱
ر	دستجات امدادی: ۹۲
رادامیست: ۱۰۲	دستجات پارسی: ۸۸
رامتووتسوف، م. ای.: ۳۰، ۶۷	دستجات سبک اسلحه: ۷۴
رافیا: ۳۰، ۳۵	دستکرت: ۶۸، ۶۹
رانده: ۱۰۴	دمتری: ۳۷، ۴۵، ۵۲
رسیک: ۶۸	دمتری اول: ۵۱
رن: ۱۰۹	دمتری پولیورکت: ۱۶، ۱۷
روح خدایی: ۱۱۹	دمتری دوم: ۴۶، ۴۷، ۵۳
رود اوله ← اوله (گرخه)	دمتری سوم: ۵۸، ۵۹
رود دجله ← دجله	دمشق: ۱۶
روس: ۴۴	دمودام: ۳۷، ۴۱
روکسانا: ۱۰	دورا (قلعه): ۳۵
روم: ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۴، ۵۹، ۶۰	دوراب-اوروپوس: ۲۲، ۲۲، ۶۲، ۶۳، ۶۵
۶۱، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹	۶۸، ۶۹، ۷۳، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶
۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۵ تا ۹۰، ۹۲	۱۲۳، ۱۲۵
۹۳، ۹۵ تا ۹۹، ۱۰۱ تا ۱۰۳	دولتهای ملی: ۱۱۵
	دولتهای هلنی: ۱۱۳

	۱۲۳، ۱۱۲
ژنوس: ۱۱۸	رومانی: ۱۰۶
ژ	رومی: ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۸
ژوستین: ۵۰، ۵۲، ۵۵	
ژول سزار: ۸۱، ۸۲، ۸۷، ۸۸	۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷
	۱۰۸
س	رومیان: ۳۸، ۳۹، ۵۸، ۶۰، ۷۶
ساتراپ ساتراپان: ۵۹	۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲
ساتراپ پارفینا: ۴۱	۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۰
ساتراپ ماد: ۱۲، ۴۵	۹۱، ۹۲، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲
ساتراپ نشین باختر: ۵۰	۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰
ساتراپ نشینهای آسیای صغیر: ۲۱	۱۱۱، ۱۱۵
ساتراپ نشینهای ایران: ۱۵، ۲۱، ۳۶	رومیه الصغری ← یزانتی (بیزنطیه)
ساتراپ نشینهای پارت: ۶۲	ریخت هوفن، آ: ۵۲
ساتراپ نشینهای سوریه: ۲۰	رئیس عربان صحرائشین ← عرب رابخ
ساتراپ نشینهای سلوکیان: ۶۲	رئیس نگهبانان ← پخرکیات
ساتراپ نشینهای شرقی: ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۴۱، ۴۲، ۴۵	
	ز
ساتراپ نشینهای شمال شرقی: ۱۵	زاماسپ: ۷۲
ساتراپ نشینهای علیا: ۱۰، ۱۱، ۳۴	زراتوشترا: ۱۱۹
ساتراپ نشینهای هندی: ۱۵	زبان عمومی: ۱۱۶
ساتراپهای پارس: ۶، ۳۴	زرتشت: ۱۱۹، ۱۲۰
ساتراپهای ماد: ۳۴	زرتشتی: ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۸
سارد: ۲۰	۱۱۹
سازمان دولتی ایران عهد پارتها: ۶۷	زرتشتیگری: ۹۶، ۹۸، ۱۱۸، ۱۱۹
سامانی: ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷	۱۲۰
ساسانیان: ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۹۶، ۱۰۹	زروان: ۱۱۹
۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۲۷	زروانیزم: ۱۱۹
ساگدودوناك: ۴۵	زمان بیکران: ۱۱۹
سالنامهها (تألیف تاسیت): ۱۰۱	زنون پونتی: ۹۹
ساله: ۵۲	زوگما: ۸۴

فهرست عمومی / ۱۲۷

- سالیوستیوس: ۷۶
 سامی: ۱۱۸، ۱۱۷، ۶۵
 سامی نژاد: ۱۰۱
 سامیان: ۱۱۸
 سانتور(ح): ۱۲۶
 سپتیموس سور: ۱۱۰
 سرزمین یهود: ۱۰۷، ۱۰۴، ۴۷
 سرزمین گل: ۸۲، ۸۱
 سریانی: ۱۱۷، ۶۵
 سزار ← ژول سزار
 سزینوس پت: ۱۰۴
 سفد: ۹۴
 سفدیان: ۵۲
 سفالینه ملون: ۱۲۱
 سکارائوکان: ۵۳
 سکایی: ۹۶
 سکایان: ۹۳، ۵۶، ۵۵، ۴۹، ۴۸، ۹۴، ۹۵
 سکایان غربی: ۹۵
 سکایان ماوراء سیحون: ۴۹
 سکستان: ۹۶، ۹۵، ۸۹، ۶۲
 سکستان (سیستان): ۴۹
 سکستان (هیلمند): ۹۴
 سکستانی: ۱۰۰
 سکستیل: ۷۷
 سلا: ۱۲۳
 سلتها ← گالاتها
 سلطان آباد: ۱۲۲
 سلطنتهای یونانی: ۶۷
 سکه - مدال اوکراتید: ۵۲
 سلوکوس: ۱۱ تا ۱۹، ۳۰، ۳۴، ۴۸
- سلوکوس اول: ۲۰، ۲۴، ۲۸، ۳۷، ۴۸
 سلوکوس دوم: ۲۶، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۴۲، ۴۳، ۵۰
 سلوکوس سوم: ۳۴
 سلوکوس چهارم: ۴۰، ۴۴
 سلوکیه، سلوکیان: در اغلب صفحات تکرار شده.
 سلوکیه (بر پیره ری): ۶۰
 سلوکیه (بر دجله): ۱۷، ۲۰، ۲۸
 ۳۳، ۳۸، ۴۶، ۷۴، ۸۹، ۱۰۰، ۱۲۱
 سلوکیه (بر اوله): ۲۴
 سلوکیه (بر هدیفونت): ۲۴
 سلوکیه (در کرانه خلیج فارس): ۲۴
 سنای روم: ۸۵
 سند: ۷، ۱۰، ۱۵، ۲۴
 سواران زره پوش پارسی: ۶۷
 سواران سبک اسلحه: ۷۴
 سواران سنگین اسلحه: ۷۴
 سوان: ۵۷
 سوپخاگاسنا: ۳۷
 سوتر ← سلوکوس سوم
 سورن: ۶۱، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۵
 سورن ها (خاندان): ۹۵، ۱۰۰
 سوریه: ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۹، ۳۱
 تا: ۳۶، ۳۸، ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۵۸
 ۵۹، ۷۱، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲
 ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۲
 ۹۳، ۹۹، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۸
 ۱۲۶

۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴
 ۱۲۵
 شیز: ۱۱۸

ص

صحاری کرانه خزر: ۱۰۴
 صحرائشینان: ۵۱، ۵۳
 صحرائشینان آسیای مرکزی: ۵۲
 صحرائشینان آسیای میانه: ۴۶، ۴۸
 ۵۲
 صحرائشینان اعماق قاره آسیا: ۴۸
 صحرائشینان بیابانگرد: ۸۴
 صحرائشینان دشتهای کرانه خزر: ۱۰۱
 صحرائشینان شرق ایران: ۹۸، ۱۲۶
 صحرائشینان شرق: ۴۶
 صور: ۹، ۱۶، ۲۶، ۳۵، ۸۸

ط

طپوری: ۱۰
 طمبرك: ۳۶
 طیسفون: ۸۹، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰

ع

عرب: ۸۲
 عرب راخ: ۶۳
 عربستان: ۳۸، ۹
 عربی: ۳۸
 عشق آباد: ۶۴
 علیمائید، عیلام (سوزیان): ۲۴، ۴۷
 علیمائید = عیلام: ۳۹، ۴۵، ۴۶
 ۶۲، ۱۰۲، ۱۲۴، ۱۲۵
 علیمائیدی: ۴۵

سوزیان (خوزستان): ۴۶
 سوزیان (شوش): ۷
 سوزیان (علیمائید): ۲۴

سوسی بی: ۳۵

سوفنا، سوفن: ۴۵، ۵۸، ۷۸

سولا: ۵۸، ۸۹

سیبری: ۵۱

سیحون: ۴۱

سیدت ← آنطیوکوس هفتم

سیدون: ۱۶، ۲۶

سیرینکا: ۳۶

سیریوس بیبولوس: ۸۷

سیستان (سکستان): ۱۰، ۴۹، ۵۱

۵۶، ۱۲۵

سیسرون: ۸۷

سیلك: ۸۲

سیم سپران: ۱۳

سیناتروك: ۶۰

سیناتروك دوم: ۱۰۷

سیناكا: ۸۵

ش

شاپور اول: ۱۰۹

شاپور دوم: ۱۱۹

شامی: ۱۲۴

شرح مسالك و منازل: ۷۳

شورای بزرگان خاندان: ۶۱

شورای کاهنان: ۶۱

شوروی: ۲۷، ۵۱، ۱۱۶، ۱۲۱

۱۲۳

شوش: ۷، ۱۳، ۶۵، ۶۶، ۷۲، ۱۰۱

فهرست عمومی / ۱۴۹

- عهدبرده‌داری: ۱۱۱
 عیلامیان: ۶۲، ۵۶، ۴۶، ۴۵
- غ
- غزه: ۳۵، ۱۴
- ف
- فارس‌اسمان: ۹۹
 فارس‌سال: ۸۷
 فالانژ: ۳۰، ۲۹، ۲۲
 فالانژهای سلوکی: ۳۷
 فراسپا ← تخت سلیمان: ۶۴
 فرات: ۱۴، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۷، ۵۸، ۶۹، ۷۳، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۶، ۹۰، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸
 فرات علیا: ۳۶
 فرانسوی: ۱۲۱
 فرانکه: ۵۳
 فرهاد اول: ۴۴
 فرهاد دوم: ۵۵، ۴۹، ۴۸، ۴۷
 فرهاد سوم: ۷۹، ۷۷، ۷۶، ۶۸، ۶۰
 فرهاد چهارم: ۹۳، ۹۲، ۹۰، ۸۹
 ۹۸، ۹۵
 فرهاد پنجم: ۹۸، ۹۷
 فرهادک ← فرهاد پنجم
 فرهنگ هلنی: ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۴
 فرهنگ هلنیک: ۱۱۴
 فره‌وشی: ۱۱۹
 فریاب‌تی: ۴۴
 فریجیه: ۱۸، ۱۱
 فلات ایران: ۳۲
- فلات مرکزی گالاتیه: ۷۹
 فلسطین: ۸۹، ۸۸، ۸۳، ۸۰، ۳۵
 فلسفه افلاطونی: ۱۲۰
 فنیقیه: ۸۸، ۳۵، ۲۶، ۹، ۸، ۶
 فوروس ← مالیات (فوروس)
 فیلادلف ← بطلمیوس دوم
 فیلیپ (جنگک): ۸۸
 فیلیپ آریدی: ۱۰
 فیلیپ پنجم: ۳۹
 فیلیپ مقدونی: ۱۰
 فتودالیزم: ۱۱۷، ۶۷
- ق
- قارن: ۶۱
 قانون اساسی: ۶۴
 قبایل اسکان یافته مشرق ایران: ۴۸
 قبایل عرب: ۶۳
 قفقاز: ۱۰۱، ۸۰، ۷۹، ۵۷، ۹، ۸
 ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶
 ۱۰۸
 قم: ۱۲۲
 قندهار: ۹۵، ۹۴، ۵۱، ۷
 قنطورسها: ۱۲۶
 قوانین حقوقی ساسانیان: ۷۰
 قومس ← کومی‌سن
- ک
- کابل: ۹۶، ۷۳، ۳۷
 کاپادوکیه: ۷۸، ۵۸، ۳۳، ۳۱، ۲۸
 ۱۰۳، ۸۰
 کاتافراکتاران: ۸۳، ۷۴، ۳۰
 کاتوئیکیا ← کلنیهای نظامی

- کاجولا کادفیز: ۹۶
 کارا کالیوس: ۱۱۰
 کاساندر: ۱۳، ۱۴، ۱۶
 کاسیوس لونگین: ۸۲، ۸۵، ۸۶
 کالی نیک ← سلوکوس دوم
 کامناسکیر: ۴۵
 کانیشکا: ۹۶
 کاهنان منغ: ۱۱۸
 کتابت پارتی: ۱۱۷
 کتابت پارسی میانه: ۱۱۷
 کتب مقدس زرتشتی: ۹۶
 کراتر: ۱۱، ۳۷
 کراسوس: ۷۵، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴
 ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۱، ۹۳
 کرتیک سیلان، ۹۹
 کرمان: ۷
 کرمان: ۹۸
 کلثوپاترا: ۹۲
 کلثومن: ۹
 کلاپروت: ۵۳
 کلازومنا: ۳۳
 کلر = کلروخ: ۲۲، ۲۹، ۷۲
 کلنیهای نظامی: ۲۲
 کلنیهای نظامی مقدونی: ۱۹
 کلنیهای یونانی: ۱۱۴
 کنگاور: ۱۲۱
 کوردوئن: ۷۸
 کوروپدیون: ۱۸
 کوسموپولیتیزم: ۱۱۴
 کوشانیان: ۵۴، ۵۶، ۹۵، ۹۶، ۱۱۵
 ۱۲۱
 کولخید ← گرجستان
- کوماننا: ۲۸
 کومماگن: ۵۷، ۸۰، ۱۰۴
 کومون، ف: ۱۱۹
 کومی سن (قومس): ۴۲
 کون گویار (کنگاور): ۱۲۲
 کوهستانیان البرز: ۴۴
 کویر نمک: ۳۶
 کوینتوس لاین: ۸۸، ۸۹
 کیلیکیه: ۶، ۸، ۲۸، ۷۹، ۸۷، ۸۹
 ۹۹، ۱۰۳
 کینام: ۱۰۲
- ک
- کابه: ۴۵
 کابینه = اصفهان کنونی: ۴۵
 کابینیوس: ۸۰، ۸۲
 گازوفیلاکیا: ۲۰
 گالاتها: ۱۸، ۱۹
 گالاتی: ۱۹
 گالاتیان: ۳۲، ۳۳
 گالاتیه: ۷۹، ۸۰
 گاهنامه زرتشتی: ۸۹، ۱۱۵، ۱۱۹
 گاهنامه رومی: ۸۴
 گای: ۹۷
 گتایران: ۲۱
 گدروسیا: ۱۰، ۱۶
 گرا: ۳۸
 گرجستان: ۶۳، ۷۹
 گرجیان ← ایبریان
 گردنه هندوکش: ۴۹
 گرگان ← هرکانه
 گرمانیک: ۹۹

م

- مائوری، مائوریا: ۳۷، ۳۶، ۱۵
 ماد: ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۲۴، ۳۶، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۶۸، ۷۳، ۹۲
 ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۲۶
 مادآتروپاتن: ۱۱، ۳۴، ۴۵، ۶۲
 ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۰۴، ۱۱۸
 ماد کوچك: ۱۱
 مادرباكره: ۱۱۸
 مادرشاهی: ۹
 مارك اورل: ۱۰۹، ۱۱۰
 مارك كراسوس ← كراسوس
 ماركوس اورل ← مارك اورل
 موساگت: ۴۱، ۴۳، ۵۴، ۵۷
 ماساگتيان: ۴۸
 ماسون، م: ۱۲۱
 ماكرين: ۱۱۰
 ماكسيموس: ۱۰۷
 ماليات بر معاملات: ۲۳
 ماليات تاج: ۲۳
 ماليات سرافه: ۲۳
 ماليات شاهی: ۲۳ (ح)، ۲۵
 ماليات عروسی: ۲۳ (ح)
 ماليات قوروس: ۲۳، ۲۶
 ماليات نمك: ۲۳
 ماليات برای مردگان: ۲۳
 مانويت: ۱۱۹
 متحدان سلوكيه: ۲۶
 متن ايرانی: ۱۱۶
 متون پارتی: ۱۱۶
 متون پارتی مانوی: ۱۱۶
 متون مانوی: ۱۱۷
- گرمی: ۹۵، ۹۹
 گریپ ← آنطیو کوس هشتم
 گریفونهای بالدار: ۱۲۶
 گستیا: ۶۶
 گل ← سرزمین گل
 گنج قارنیان: ۱۲۶
 گوتارز: ۵۹، ۶۰، ۱۰۲
 گوترزان (گودرزان اول و دوم): ۱۲۵
 گوت - تی ← یوئه چژی
 گوتشمید، آ: ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۷
 ۸۹، ۱۰۳
 گودرز ← گوتارز
 گونات آنتیگون: ۱۷
 گوندوفار: ۹۶، ۱۰۰، ۱۲۵
 گیمر: ۵۵، ۵۶، ۶۸
 گیندار: ۸۹
- ل
- لائودیکیا: ۲۴، ۳۲، ۵۲، ۵۷
 لائوی واسیلی خوی: ۲۲
 لابان = لابانا: ۱۲۲، ۱۲۸
 لاین ← کونیتوس لاین
 لامی: ۱۱
 لژیونها ← جنود
 لسیلیوس ساکس: ۸۸
 لنین آباد ← خجند
 لوزیوس: ۱۰۷
 لوسیوس ور: ۱۰۹، ۱۱۰
 لولك: ۸۱
 لوكولوس: ۶۰، ۷۶، ۷۷، ۸۱
 لیسی ماخ: ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸
 لیدی: ۱۸

فهرست عمومی / ۱۵۳

هریرود (هره‌یه): ۳۷	نیکی فور: ۵۶
هدیفونت: ۲۴	
هزوارش ← اندیشه‌نگاری: ۱۱۶	۹
هفت خاندان بزرگ: ۶۱	وارگونتسیوس: ۸۵، ۸۲
هفتاد دره: ۷۶، ۵۹، ۵۷	ورترگنا: ۱۱۸
هکاتومپیل: ۸۹، ۴۳، ۳۶	وردن: ۱۰۲
هلنی ۵، ۲۴، ۲۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵	وسپازین: ۱۰۵، ۱۰۴
۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵	ولاشگرد (ح): ۶۴
هلیوکل: ۵۲	وللی پاترکول: ۹۲
همدان: ۳۶	ولوگزیبا (ولاشگرد یا بلاشگرد؟): ۶۴
هند: ۵۶، ۳۷	ونون (فرهاد چهارم): ۹۷
هندی: ۱۰۰	ونون اول: ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۸، ۹۵
هندوان: ۵۲	ونون دوم: ۱۰۲
هند واسکیت (سلاله): ۵۶	ویفینیان: ۳۳
هند وپارت (سلاله): ۵۶	ویفینییه: ۷۹، ۳۲
هندوستان: ۱۰، ۳۷، ۴۹، ۵۱، ۵۲	ویکاندر، س: ۱۱۸
۵۴، ۷۳، ۹۴، ۱۰۰، ۱۲۱، ۱۲۳	ویما: ۹۶
هندوستان آن سوی سند: ۱۰	
هندوستان این سوی سند: ۱۰	۵
هندوکش: ۵۴، ۳۷	هارپال: ۶
هوراس: ۹۷	هامون: ۱۲۵، ۵۶
هیبارخی: ۶۲، ۲۰	هانیبال: ۳۸
هیپاسپیست: ۲۹	هخامنشی: ۱۱۷، ۹۸، ۲۰، ۱۱۸، ۶
هیپودام: ۲۳	۱۲۳، ۱۲۲، ۱۱۸
هیپومترات: ۹۵	هخامنشیان: ۱۷۴، ۶۴، ۶۱، ۹، ۶
هیداسپ → جلام	۱۲۶
هیراک: ۴۲، ۳۳	هرات: ۵۱، ۴۱، ۱۱، ۱۰، ۷
هرکانیان: ۱۰۳	هراکل: ۱۱۸
هرکانه: ۹۸، ۶۲، ۴۶، ۴۳، ۴۲، ۱۰	هراکلیه: ۴۱
۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۲۰	هرتسفلد، ا: ۵۳
هیسپاتوسین: ۵۶، ۴۵	هره‌یه (هرات): ۵۷، ۱۱، ۱۰
هیلمند: ۹۴	هره‌یان: ۵۲

تا ۲۹، ۳۲، ۳۶، ۴۶، ۴۹، ۵۵
 ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۷۴، ۸۶، ۸۹
 ۹۲، ۹۴ تا ۹۶، ۹۸، ۹۹ تا ۱۰۱
 ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۶
 یونانی (زبان): ۸۶، ۶۵، ۱۱۳، ۱۱۵
 ۱۱۷
 یونانی-باختری: ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۱۲۱
 یونانیان: ۹، ۲۲، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۶
 ۶۴، ۹۶، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵
 ۱۱۸
 یهود: ۹۹، ۱۲۱

ی

یادگار زریران: ۱۱۷
 یاکسارت: ۴۱
 پونه چڑی: ۵۳، ۵۴، ۹۵
 یوتاکه ← (هیئت مختلط باستانشناسی
 ترکمنستان جنوبی): ۱۲۱
 یوسیف فلاویوس: ۹۹، ۱۰۲
 یونان: ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۷، ۱۸
 ۳۹، ۴۱، ۸۶، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶
 ۱۲۰، ۱۲۶
 یونانی: ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۴، ۲۷

آنچه کریم کشاورز ترجمه و تألیف کرده :

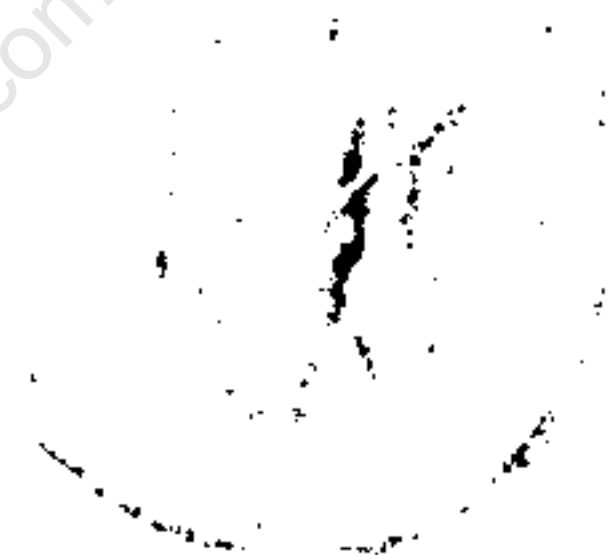
- تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم:
نویسندگان: ن. و. پیگولو سکایا و چند نفر دیگر. ناشر سازمان مطالعات
اجتماعی دانشگاه تهران چاپ اول ۱۳۴۶ - چاپ دوم ۱۳۴۹
- کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول : از
پطروشفسکی. ناشر سازمان مطالعات اجتماعی دانشگاه تهران. چاپ اول ۱۳۴۴
- تاریخ ماد (برنده جایزه اول سلطنتی) - از م. م. دیاکوف. ناشر
بنگاه ترجمه و نشر کتاب. چاپ اول ۱۳۴۵
- خاطرات دوگل (دو جلد) : ناشر بنگاه مروارید. جلد اول ۱۳۴۲
و جلد دوم ۱۳۴۵
- تاریخ نهضت سریداران: از ای. پ. پطروشفسکی. چاپ اول
۱۳۴۱ توسط مجله فرهنگ ایران زمین. چاپ دوم ۱۳۴۱ فرهنگ ایران
زمین. چاپ سوم ۱۳۵۱ انتشارات پیام
- اشکانیان: از م. م. دیاکوف. چاپ اول ۱۳۴۴ انجمن ایران باستان.
چاپ دوم ۱۳۵۱ انتشارات پیام
- آبیاری در ترکستان: از بارتولد. چاپ اول ۱۳۵۰ توسط سازمان
مطالعات اجتماعی دانشگاه تهران
- اسلام در ایران : از پطروشفسکی. چاپ اول ۱۳۵۰ - انتشارات پیام
- خاطرات ماکسیم گورگی درباره لنین: چاپ اول ۱۳۲۵
چاپ دوم ۱۳۲۷ توسط انتشارات آتش
- قهرمان دوران: از لرمانتوف. چاپ اول ۱۳۳۱ مؤسسه مطبوعاتی
هنرپیشرو - چاپ دوم ۱۳۴۱ توسط سازمان جیبی
- لبخند بخت - از گی دوما پاسان - چاپ اول ۱۳۴۱. انتشارات مروارید
- شهر در تاریکی - از پریستلی - چاپ اول ۱۳۳۹ بنگاه مطبوعاتی
گوتبرگ
- دوبرووسکی - از پوشکین - چاپ اول ۱۳۲۴ - چاپ دوم ۱۳۵۱

یوسیله انتشارات پیام

- موضوع روسیه** - از کنستانتین سیمونف - ناشر ؟ سال ۱۳۲۶
- دشمنان** [نمایشنامه] - از گورکی - سال ۱۳۲۶
- موژیکها** - از چخوف. چاپ اول سال ۱۳۲۳، چاپ دوم سازمان کتابهای جیبی ۱۳۴۲ - چاپ سوم انتشارات پیام ۱۳۵۰ با همکاری موسسه فرانکلین (همراه بادوداستان دیگر)
- روشناییها** - از چخوف. چاپ اول سازمان کتابهای جیبی (همراه با موژیکها) ۱۳۴۲ - چاپ دوم انتشارات پیام ۱۳۵۰ (به انضمام دو داستان دیگر) با همکاری انتشارات فرانکلین
- داستان مرد ناشناس** - از چخوف. چاپ اول انتشارات پیام با همکاری موسسه فرانکلین ۱۳۵۰ - (همراه با موژیکها و روشناییها)
- شهریار کوهستار** - از ادمون آبو. سازمان کتابهای جیبی ۱۳۴۳
- کودکی، نوباوگی، جوانی** - از تالستوی. مرکز نشر سپهر با همکاری موسسه فرانکلین ۱۳۴۵
- عشق بی پیرایه** - از واندراو اسیلوسکا - چاپ اول ۱۳۲۸ - چاپ دوم ۱۳۴۶ سازمان کتابهای جیبی
- بازی بامرگ** - از ارل استانلی گاردنر. سازمان کتابهای جیبی ۱۳۴۲
- شبی در چهارراه** - از ژرژسیمون - سازمان کتابهای جیبی ۱۳۴۱
- امضای مرموز** - از ژرژسیمون - سازمان کتابهای جیبی ۱۳۴۱
- کاره و طناب** - از ژرژسیمون - سازمان کتابهای جیبی ۱۳۴۱
- دوران کودکی** - از ماکسیم گورکی - چاپ اول ۱۳۳۰ توسط بنگاه نشر سپهر - چاپ دوم ۱۳۴۱ سازمان کتابهای جیبی
- گیلان** - چاپ اول ۱۳۴۷ توسط انتشارات ابن سینا با همکاری موسسه فرانکلین.
- حسن صباح** - چاپ اول ۱۳۴۴، چاپ دوم ۱۳۴۸ توسط انتشارات ابن سینا با همکاری موسسه انتشارات فرانکلین
- هزار سال نثر پارسی** - در ۵ مجلد - ناشر سازمان کتابهای جیبی
- یادداشت‌های سفر حسنک یزدی به گیلان**: بنگاه ترجمه و نشر کتاب - سال ۱۳۵۰



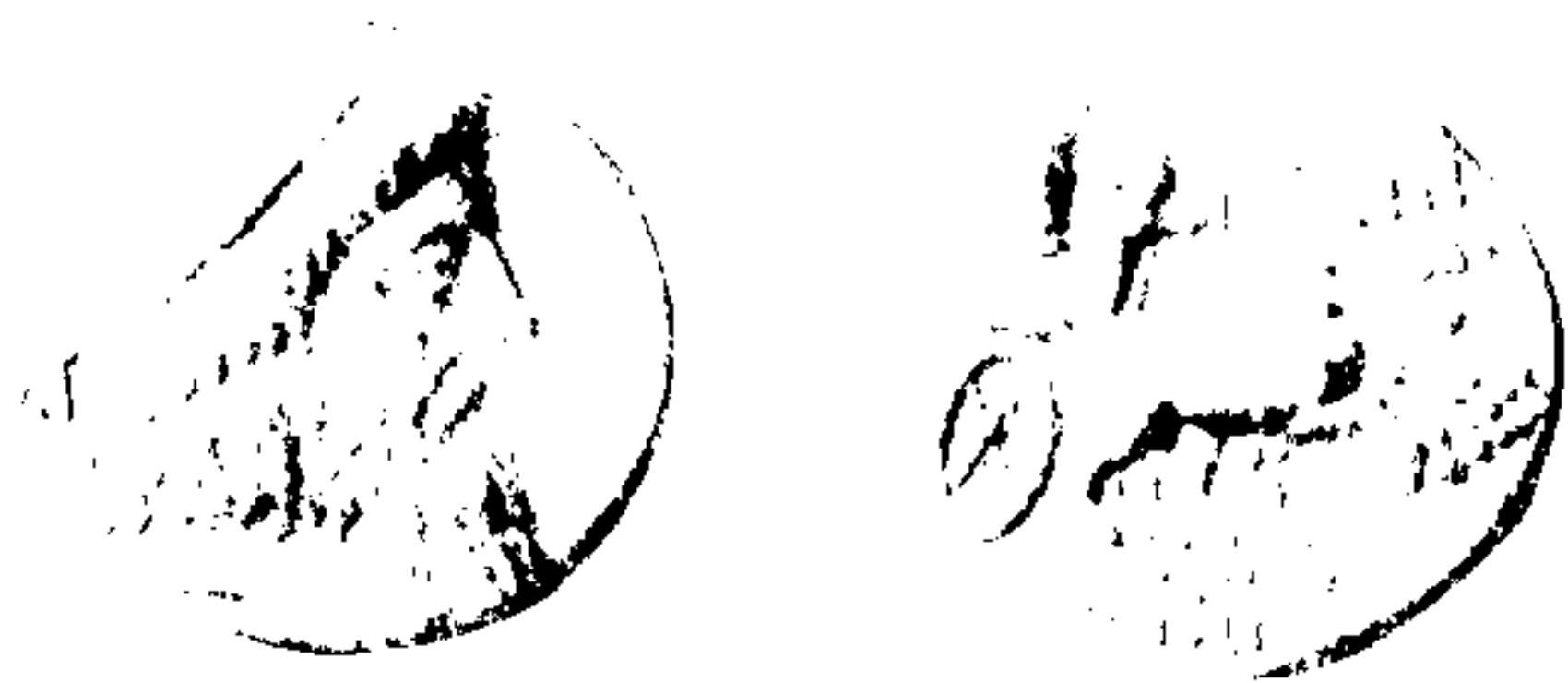
چهاردر احمی نقره با تصویر ارد دوم (چند برابر بزرگ شده است)



سکه چهاردر احمی (درهمی) نقره با تصویر میرداد اول (چند برابر بزرگ شده است)



سکه چهاردر احمی (درهمی) نقره با تصویر فرهاد دوم (بزرگ شده)



میرٹلا با تصویر آنداراگور (چندبرابر بزرگشده است)



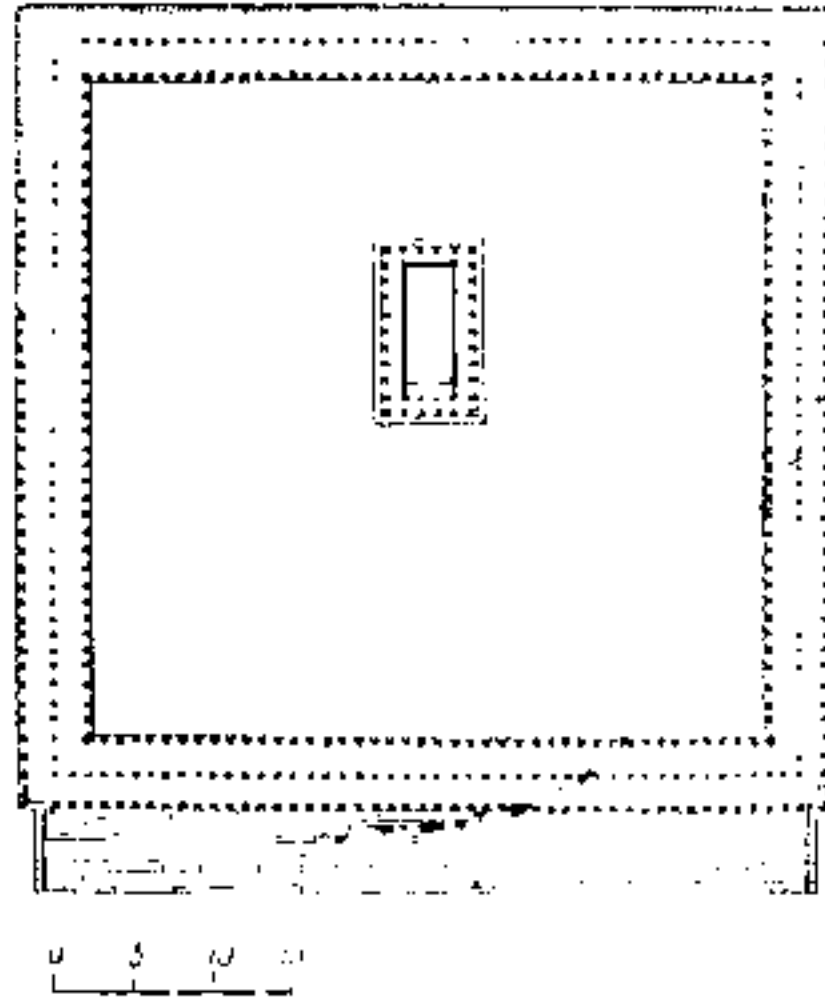
مرد پارسی - تصویرمکتوف در دورا - اوروپوس



אוח סנקי ער בוכט בנדוראן ארדוואן בנجم - אזשוש

ורמע תלכדחון אנה פפכ ווווו
 עמכר עתמאמל אנה פפ עמלר
 אמחפמב עתלונ תונע אנה פוו
 ונזס תחכל הוזונ עללמל אמחפמכ הוזונ
 הוצע עלוער כעעזוער [אנ] אמל הו ועמל
 כה הוזונ עללמל עתמאמל הוכו
 הוצע עלוער אנ אמל הו ועמל [אנ]

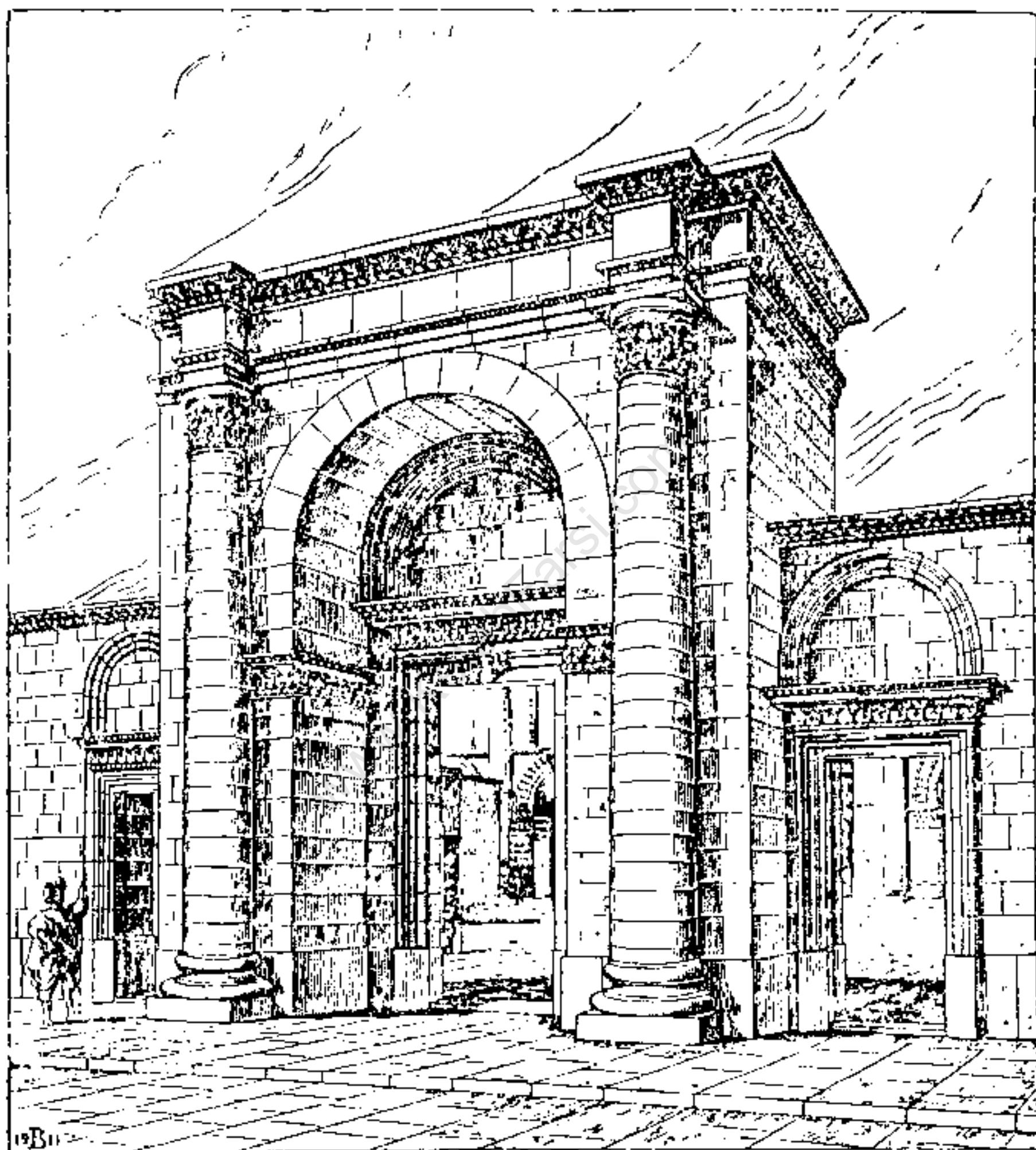
3



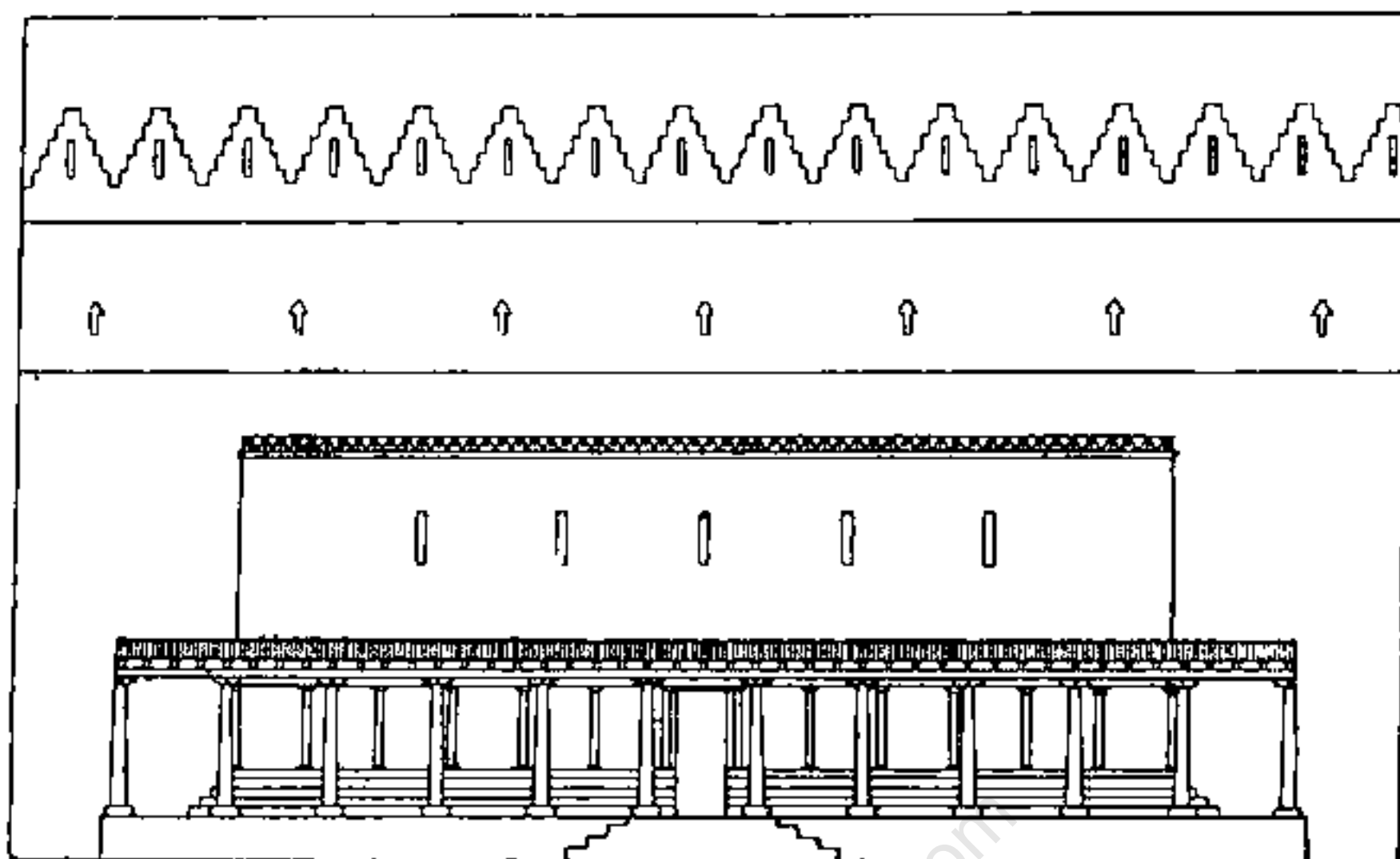
نقشه مسطح معبد آرتیمیڈا - آرتیمیڈا درکنگاور



کاخ پارثی درلایبان (آشور). تصویر ایوان غربی - ازروی قراین موجود



دروازه درخاترا (انصر). تصویر از روی قرائین موجود کشیده شده است .



دژ پارتی «چل برج» توسط آ.آ. پوتچنکووا ، از روی قراین موجود ترسیم شده است .



معبده پارتی در نسا . توسط آ.آ. پوتچنکووا ، از روی قراین موجود ترسیم شده است .



سر به اندازه سرواقي آدميان از مفرغ؛ متعلق به بيكره يكي از بزرگان پارت .
پيداشده در شمي نزد يك مال مير



جزئیات ایوان جنوبی کاخ اصلی خاترا (الحضر)



بیاله تقره پارتی موزه آرمیناژ



بیاله تقره مربوط به دوران پارت که قسمتی از آن مطالاست (از موزه فرنیان)



بیکره کوچکی از ابوالهول - میردادکرت (نمای قدیم)



جزئیات طلائی زین و برص اسب (از سنجینه قارنجان)



یساله نقره پارتی که قسمتی از آن مطالعه است. موزه برلین



نقش‌های نیکین کارمندان پارتی . مهرداد کرت (نمای قدیم). قرن اول میلادی
(چند برابر اصل بزرگ شده است.)



میترا (همیشه) در حال شکار . نقاشی دیواری مکزیکوف در دورا - اوروتیوس



میرداد کورت (نسیای قدیم) تالار نیماگانی که به پایله خدایی ارتقاء داده شده اند . (بارگاه) توسط س.آ. پوساچنکو با بد صورت اول از روی فراین موجود تصویر گردیده است .



ساغر شاختو به (ریتون) از تاج ، نسا ، موزه دولتی فرهنگ مشرق زمین - مکو



ساغر شاخگونه (ریتون) ازعاج . نسا - موزه دولتی فرهنگ مشرق زمین - مسکو

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com



کتابخانه فارسی

بها ۹۵ تومان



انتشارات پیام

بہا ۹۵ روپا